ما شاء الله ولا قوة الا بالله

[illegible]

باهتمام حاجی غفران محمد عبدالرحمن ابن حاجی محمد روشن خان مغفور بتربیت و خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان مسرور

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۸۸

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب تبصرة لاولى الرسوخ، واودعه انواع الحكم والعلوم منها الناسخ والمنسوخ، من عرفه فقد عرف الحق وادرك ويا له من شموخ ومن لم يعرفه فقد هلك واهلك الشروخ والشيوخ، والصلوة والسلام على من جاء بالحنيفية السمحة السهلة البيضاء التي ليس لها فسوخ، فنسخ بها الملل وازاح .. العلل ورفع بها الحق بعد اتضاعه وقمع بها الباطل غب ارتفاعه وهم في بوخ، وعلى واصحابه الذين لا يبلغهم احد ولو انفق مثل احد ذهبا في اجر ما انفقوا في سبيله اوصاع او وضوخ، صلى الله عليه وعليهم وعلى حملة الرواية ونقلة الدراية ما بنح الغمام على الاصوخ، وغن الحمام على الشروخ، وحن الذي سوخ الى الكوخ

اما بعد میگوید افقر خلق الله تعالی الیه واحوجهم الی بالدیه که چون علم ناسخ ومنسوخ قرآن کریم واخبار مخبر رؤف رحیم اهم علوم بجهت آنکه عمل بران هردو وتمسک بدان موقوف بردریافت اوست وهرکه آنرا نمیشناسد در معرض خطر عظیم ست وبسا که حکم بجواز چیزی کند که منسوخ بتحریم ست یا بتحریم چیزی کند که منسوخ بجواز ست یا ناسخ را منسوخ داند یا منسوخ را ناسخ شمارد لهذا ایمه ملت وسلف امت گفته اند که جائز نیست هیچ یکی را که تفسیر کند کتاب خدا را یا تمسک نماید بسنت مگر بعد معرفت ناسخ آن از منسوخ وی واز علی بن ابی طالب مروی ست که واعظی را گفت ناسخ ومنسوخ می شناسی گفت نه فرمود هلاک شدی وهلاک کردی وآز عبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر آمده که منع کردند ایشان مردم را از تفسیر قرآن ووعظ نمودن بجهت عدم معرفت آنها بناسخ ومنسوخ وحذیفة بن الیمان گفته حلال نیست هیچ یکی را که وعظ کند مردم را و قرآن اگر آنکه عالم باشد بناسخ آن از منسوخ ومخالفی برای این صحابه معلوم نیست پس گویا این اتفاق ست از

ب معرفت این علم و عدم تکلم در قرآن و حدیث بدون دانستن آن و از ینجا جمعی کثیر از اهل علم درین باب تصنیف پرداخته اند
از منسوخ جدا ساخته مثل ابن ابی طالب القیسی المقری و ابو جعفر النحاس و ابو بکر محمد بن عبد الله بن عربی و ابو داود سجستانی
بعبیده قاسم بن سلام و ابو سعید عبد القاهر بن طاهر التیمی و شیخ جلال الدین سیوطی و امام ابو القاسم هبة الله
سه بن نصر المفسر المقری النحوی البغدادی و ابو الحسین ابن المناوی و علی همدانی و غیرهم در ناسخ قرآن
خ وی تالیف کرده اند و ابو محمد قاسم بن اصبغ القرطبی النحوی و ابو بکر محمد بن عثمان المعروف بالجعد الشیبانی احد اصحاب
مد بن اسحق الانباری و ابو جعفر احمد بن محمد النحاس النحوی و ابو بکر محمد بن موسی الحازمی الهمدانی و ابو القاسم هبة الله
لحوی و ابو حفص عمر بن شاهین البغدادی الواعظ و ابراهیم بن علی المعروف بابن عبد الحق و امام عبد الکریم بن هوازن
ی و محمد بن بحر الاصبهانی و ابو الفرج بن الجوزی و حسین بن عبد الرحمن الاهدل الیمنی و غیرهم در ناسخ حدیث
خ وی تصنیف نموده اند اما این تالیف و تصانیف درین آخر زمان حکم عنقا و کیمیا پیدا کرده و از عدم اعتنای علما
بن علم بزاویه عدم خزیده خصوصا درین مدن عجمیه و دیار هندیه بنا علی هذا این فقیر حقیر عفا الله عنه ما جناه و استعمله فی ما یحبه
رضاه باستدعای جمعی از احباب بتالیف این رساله در سنه ست و ثمانین و مائتین و الف الهجریه ۱۲۸۶ھ پرداخت و مشتمل بر
مقدمه و دو باب و یک خاتمه ساخت و **افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ** نام نهاد مقدمه
در بیان معانی نسخ و احکام او باب اول در ناسخ و منسوخ قرآن کریم بر ترتیب سور باب دوم
در ناسخ و منسوخ حدیث خاتمه در ذکر بعض فوائد مهمه و بالله التوفیق و الیه المآب

مقدمه در بیان معانی نسخ و احکام او و در آن چند مسئله است

اول در حد نسخ و آن در لغت بمعنی ابطال و ازاله آید و منه نسخت الشمس الظل و الریح آثار القوم و منه
نسخ القرآن و گاهی مراد بدان نقل و تحویل باشد و منه نسخت الکتاب ای نقلته و منه قوله تعالی
انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون و منه تناسخ المواریث و اختلاف ست در انکه نسخ درین هر دو معنی حقیقت ست
ازان در دیگر صفی هندی گفته اکثر بر انند که در ازاله حقیقت ست و در نقل مجاز و قفال شاشی گفته در نقل حقیقت ست
و عبد الوهاب و غزالی گفته در هر دو حقیقت ست و میان هر دو مشترک لفظا زیرا که در هر دو مستعمل ست و در اصطلاح
بعد طول بحث در حد وی رفع حکم شرعی ست بمثل وی با تراخی منسوخ از ناسخ و شاه ولی الله محدث دهلوی
در فوز الکبیر فی اصول التفسیر نوشته از مواضع صعبه در فن تفسیر که مباحث آن بسیار ست و اختلاف در انجا بیشمار معرفت
ناسخ و منسوخ ست و اقوای وجوه صعوبت اختلاف اصطلاح متقدمین و متاخرین ست درین باب انچه از استقرای کلام
صحابه و تابعین معلوم میشود آنست که ایشان نسخ را استعمال میکردند بازای معنی لغوی که ازاله چیزی بچیزی ست
نه اما مصطلح اصولیان پس معنی نسخ نزد ایشان ازاله بعض اوصاف آیتی ست بآیه دیگر خواه انتهای مدت عمل باشد
یا صرف کلام از معنی متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فارق در میان منصوص
و مقیس بر انست ظاهرا یا ازاله عادت جاهلیه یا شریعت سابقه باب نسخ نزدیک ایشان باب واسع آمد و للعقل را در انجا

جاری شده و اختلاف در آنچه ایشان فراهم آورده اند و آیات منسوخه را به شصت رسانیده اند و اگر نیک نگری غیر محصور است الا آنکه
باصطلاح متاخرین منسوخ نیست نزدی [illegible] نیست لاسیما حسب توجیهی که ما اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی بعد [illegible]
بعد از آنکه از علما بعض آنچه مذکور شد مبسوط الذیل تقریر نموده آنچه بر رای متاخرین منسوخ است بر وفق شیخ ابن العربی محرر کرده
قریب بیست آیه شمرده فقیر را در اکثر آن بیست نظر است انتهی البعیده آن بیست را با تعقب ذکر کرده و در آخرش گفته [illegible]
ما صح عندنا لا یتعین النسخ الا فی خمس آیات انتهی و این تعقبات در مطاوی آیات خواهد آمد
دوم آنکه نسخ جایز است عقلا و واقع است سمعا و شرعا بدون فرق میان کتاب و سنت و حکایت کرده اند جماعتی از
اهل علم اتفاق اهل شرائع بران خلافا لابی مسلم الاصفهانی چه وی گفته جائز غیر واقع است و قاضی القضاة محمد بن علی شوکانی
در ارشاد الفحول بر وی درین خلاف رد شنیع کرده و تعقب نموده و گفته ان صح هذا عنه فهو دلیل علی انه
جاهل لهذه الشریعة المحمدیة جهلا فظیعا و اعجب من جهله بها حکایة من حکی عنه
الخلاف فی کتب الشریعة فانه انما یعتد بخلاف المجتهدین لا بخلاف من بلغ فی الجهل
الی هذه الغایة انتهی و حکمت در نسخ بیان شرف آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که شریعت او ناسخ جمله شرائع آمده
و نیست ناسخ برای شریعت او و گفته اند حفظ مصالح عباد است پس هرگاه مصلحت ایشان در تبدیل حکم بحکم و شریعت بشریعت بود
تبدیل مراعات همان مصلحت باشد و گفته اند رفع مؤنت خدمتی از ایشان ست در دنیا تا بشر باشد برفع آن در جنت و گفته اند تیسیر و قیل غیر ذلک
سوم آنکه نسخ را شرطهاست یکی آنکه منسوخ شرعی باشد نه عقلی دوم آنکه ناسخ منفصل و متاخر باشد از منسوخ زیرا که هرچه
مقترن ست چنانکه شرط و صفت و استثنا مسمی بنسخ نیست بلکه تخصیص ست سوم بودن او شرع پس ارتفاع حکم بموت
نسخ نبود بلکه سقوط تکلیف باشد چهارم آنکه منسوخ مقید بوقت نبود پس اگر مقید ست انقضای آن وقت نسخ نیست پنجم
آنکه ناسخ مثل منسوخ باشد در قوت بلکه اقوی ازان چه در صورت ضعف مزیل قوی نتواند شد و این حکم عقلی ست و اجماع
بران دلالت کرده چه صحابه نص قرآن را بخبر واحد منسوخ نکرده اند ششم آنکه مقتضی منسوخ غیر مقتضی ناسخ باشد تا بدا
لازم نیاید و شرط نیست متناول بودن لفظ ناسخ چیزی را که منسوخ متناول او بود یعنی بتکرار و بقا هفتم آنکه منسوخ
جائز النسخ بود پس داخل نشود نسخ بر اصل توحید زیرا که وی سبحانه لم یزل و لایزال باسما و صفات خود ست و همچنین
بر چیزی که تابید و توقیت آن بنص معلوم شده و ازینجا دریافت شد که نسخ در اخبار نیست زیرا که وقوع آن خلاف خبر
غیر متصور ست چهارم آنکه جائز ست نسخ بعد اعتقاد منسوخ و بعد عمل بران بلا خلاف برابر ست که همگنان بران عمل کرده
همچو استقبال بیت المقدس یا بعض ایشان چون فرض صدقه نزد مناجات رسول و نیز خلاف نیست در جواز نسخ بعد تمکن
آن فعل که حکم بدان تعلق دارد بعد از حصول علم بتکلیف بدان باین طور که مثلا از وقت معین آنچه گنجایش فعل دارد
گذرد خلافا للکرخی و همچنین خلاف نیست در میان اهل علم در جواز نسخ در صورتیکه وقت مامور به داخل شده اما نسخ پیش از
آن وقوع یافته خلافی که هست در نسخ قبل از دخول وقت ست پنجم آنکه شرط نیست در نسخ بدل آن و باین رفته اند جمهور
گفته هو الحق الذی لا سترة به زیرا که واقع شده است نسخ در شریعت مطهره برای امور معروفه بی رای بدل لازم.

نسخ تقدیم صدقه پیش مناجات رسول و نسخ ادخار لحوم اضاحی و نسخ تحریم مباشرت لقوله فالآن باشروهن و نسخ قیام لیل
در حق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و آنکه ظاهریه و بعض معتزله با جمیع آنها تمسک کرده اند بر خلاف این لقوله تعالی ما ننسخ
من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها پس دران دلالت بر محل نزاع نیست زیرا که مراد نسخ لفظ آیت ست
چنانکه دال ست بران قوله نأت بخیر منها او مثلها و در وی ذکر نسخ حکم نیست و اگر تسلیم کنیم جائزست که گفته شود که اسقاط
این حکم منسوخ بهتر از ثبوت اوست در ان وقت ست ششم آنکه نسخ ببدل بر چند وجه ست یکی آنکه ناسخ مثل منسوخ باشد
در تخفیف و تغلیظ و درین خود خلافی نیست همچو نسخ استقبال بیت المقدس باستقبال کعبه دوم آنکه نسخ اغلظ باخف او
و این نیز بلا خلاف ست آیه نسخ عدت بحول بعدة اربعة اشهر و عشرا سوم نسخ اخف بسوی اغلظ و مذهب جمهور جواز اوست
خلافا للظاهریة و حق جواز و وقوع اوست چنانکه نسخ وضع قتال در اول اسلام بفرض آن بعده و نسخ تخییر میان صوم و فدیه
بفریضه صوم و نسخ تحلیل خمر بتحریمش و نسخ نکاح متعه بعد تجویزش و نسخ صوم عاشورا بصوم رمضان هفتم جواز نسخ اخبار
و در وی تفصیل ست یعنی اگر خبر از چیزی ست که تغییرش جائز نیست کقولنا العالم حادث پس نسخش هم جائز نیست و اگر
از چیزی ست که تغییرش جائزست پس آن چیز ماضی ست یا مستقبل و مستقبل وعدست یا وعید یا خبری از حکمی همچو اخبار از وجوب
حج و مذهب جمهور جواز نسخ این خبرست بجمیع اقسامش خلافا لابی علی و ابی هاشم شوکانی گفته حق منع اوست در ماضی
مطلقا و در مستقبل در بعض که آن وعدست نه در وعید و تکلیف در تکلیف از انجهت که آن رفع حکم از مکلف ست و در
وعید از انجهت که آن عفوست و نیست ممتنع از وی تعالی بلکه حسن ست و فاعل او ممدوح ست از غیر خود و نفس خود را
بدان تمدح می تواند کرد و در ماضی از انجهت که کذب صریح ست مگر آنکه متضمن تخصیص یا تقیید یا تبیین مضمون خبر مذکور باشد
که درین صورت باکی نیست هشتم در اقسام نسخ ابو اسحق مروزی و ابن سمعانی گفته آن شش قسم ست یکی منسوخ الحکم باقی
الرسم همچو نسخ آیه الوصیة للوالدین والاقربین بآیه مواریث و نسخ عدت حول بعدت اربعة اشهر و عشرا
پس منسوخ درینجا ثابت التلاوه مرفوع الحکم ست و ناسخ ثابت التلاوه والحکم هر دو و مذهب جمهور جواز اوست و بعضے
بران ادعا اجماع کرده اند دوم آنکه منسوخ الحکم والرسم هر دو بود و ناسخش ثابت الحکم والرسم باشد همچو نسخ استقبال بیت المقدس
باستقبال کعبه و نسخ صیام عاشورا بصیام رمضان و ابو اسحق مروزی گفته بعضی قبله را از قبیل نسخ سنت بقرآن شمرده اند
بزعم آنکه استقبال بیت المقدس بسنت بود نه بقرآن سوم آنکه حکم منسوخ و رسم باقی باشد و ناسخ مرفوع الرسم و باقی الحکم بود
لقوله فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا بقوله الشیخ
والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله و در صحیح ثابت شده که این قرآن متلو بود بعده لفظش منسوخ شده
و حکمش باقی مانده چهارم آنکه منسوخ الحکم والرسم بود و ناسخش باقی الحکم منسوخ الرسم باشد چنانکه در صحیح از عائشه رضی الله
عنها آمده که گفت کان فی ما انزل عشر رضعات متتابعات یحرمن فنسخن بخمس رضعات فتوفی
رسول الله صلی الله علیه وسلم وهن فی ما یتلی من القرآن بیهقی گفته پس عشر درینجا از قبیل ست
رسم و حکمش هر دو منسوخ گشته و خمس از ناسخ الرسم باقی الحکم ست بدلیل آنکه چون صحابه بجمیع قرآن پرداختند این آیت را نوشتند

حال آنکه حکمش نزد ایشان باقیست ابن السمعانی گفته معنی قول عایشه رضی الله عنها تتلی من القرآن آنست که حکمش متلوست
نه لفظش و بیهقی گفته معنیش آنست که هر کرا نسخ تلاوت او نرسیده وی تلاوتش میکند پنجم آنکه منسوخ الرسم لا الحکم باشد و لفظش
معلوم نبود چنانکه در صحیح آمده لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لتمنی لهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم
الا التراب ویتوب الله علی من تاب چه این قرآن بود رسم او منسوخ شده نه حکم او ابن عبد البر در تمهید گفته قیل انه فی
سورة ص و چنانکه در صحیح آمده که در قرآن حکایت اهل بیر معونه نازل شد که آنها گفتند بلغوا قومنا ان قد لقینا ربنا
فرضی عنا وارضانا و چنانکه حاکم در مستدرک از روایت زر بن حبیش از ابی بن کعب آورده که ان النبی صلی الله
علیه وسلم قرأ علیه لم یکن الذین کفروا و قرأ فیها ان ذات الدین عند الله الحنیفیة لا الیهودیة
ولا النصرانیة ومن یعمل خیرا فلن یکفره حاکم گفته صحیح الاسناد است و این ازان قبیل است که لفظش منسوخ شده
و معنی آن باقی مانده و ابن عبد البر آنرا در تمهید از منسوخ الخط و الحکم و الحفظ شمرده و گفته ومنه قول من قال ان سورة
الاحزاب کانت نحو سورة البقرة ششم آنکه ناسخ منسوخ گردد و میان هر دو لفظی متلو نبود چه سوارث بحلف و نصرت
که مواریث باسلام و هجرت نسخ پذیرفته و توارث باسلام و هجرت بآیت مواریث منسوخ گشته ابن سمعانی گوید این هر دو قسم اخیر نزد من
تکلف است و دران نسخ متحقق نیست و ابو اسحق مروزی گفته توریث بهجرت ازان قسم است که منسوخ شد نسخش معلوم شده و ناسخش
معلوم نیست غرضکه نسخ تلاوت نه حکم یا نسخ حکم نه تلاوت یا نسخ هر دو معا ازان بابست که هیچ مانع شرعی و عقلی ازان منع میکند لیس
برای منع ازان وجهی نیست زیرا که جواز تلاوت آیت حکمی از احکام اوست و آنچه بران این آیت از احکام دلالت دارد حکمی دیگر
مرا و او نیست تلازم میان این هر دو و ثبوت این معنی ثابت شد جواز نسخ هر دو و نسخ احدهما مثل سائر احکام متباینه و عبارت
حجت بوقوع وی که دلیل جوازست نهم آنکه خلاف نیست در جواز نسخ قرآن بقرآن و نسخ سنت متواتره بسنت متواتره و جواز نسخ
آحاد باحاد و نسخ آحاد بمتواتر و خلاف نیست در جواز و وقوع نسخ قرآن یا سنت متواتره باحاد بست جمعی بجوازش عقلا از
و بران اتفاق اهل علم نقل کرده و در وقوع آن مذهب جمهور آنست که واقع نیست و بران اجماع نقل کرده اند و جماعتی از
اهل ظاهر که ابن حزم از ایشان است بسوی وقوع رفته و در روایتی امام احمد نیز و غزالی و ابو الولید الباجی و قرطبی گفته که در
زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقع است و بعد آن نه شوکانی گوید و از وقوع است نسخ قوله تعالی قل لا اجد فی
ما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه بنهی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از اکل هر ذی ناب از سباع و ذی مخلب
از طیر و این آحاد است و جواب داده اند که معنیش آنست که لا اجد الآن و تحریم در مستقبل واقع شده و از وقوع است نسخ نکاح
متعه بنهی ازان و هو آحاد و نحو ذلک کثیر و از آنچه ارشاد بسوی جواز نسخ بصحیح آحاد برای اقوی المتن و الدلالة از وی میکند
آنست که مجیء ناسخ در حقیقت برای رفع استمرار حکم منسوخ و دوام اوست و این ظنی است اگر چه دلیلش قطعی بود پس منسوخ
همین ظنی است نه آن قطعی فتامل دهم آنکه جائزست نسخ قرآن بسنت متواتره نزد جمهور و به قالت الحنفیة چنانکه
درین آیه کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین
بقوله صلی الله علیه وآله وسلم لا وصیة لوارث و نتوان گفت که این آیت منسوخ است بآیت مواریث زیرا که جمع میان هر دو ممکن است

وشافعی بمنع رفته وجماعتی از علما بروی درین منع انکار نموده کیا هراسی گفته هفوات الکبار علی اقدارهم
وعبد الجبار که نظر در اصول وفروع شافعی میکرد چون باین موضع رسید گفت هذا الرجل کبیر ولکن الحق اکبر
منه ولم نعلم احدا منع من جواز نسخ الکتاب بخبر الواحد عقلا فضلا عن المتواتر والمغالون
فی حب الشافعی قالوا لا بد ان یکون لهذا القول من هذا العظیم محمل فتعمقوا فی محامل ذکروها انتهی
و از امثله نسخ قرآن بسنت ست آیه متقدمه بنهی از اکل ذی ناب وغیره وقوله حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ منسوخ ست
باحادیث دباغ با نزاعی که در وست و اما نسخ سنت بقرآن پس جائزست نزد جمهور ونیست وجه برای منع ازان
ونیست دلیلی از عقل وشرع نزدیک مانع ازان بلکه نسخ وی بقرآن در غیر موضع در شرع واقع شده فمن ذلك
قوله تعالی قَدْ نَرٰی تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِی السَّمَاءِ الایة وهمچنین نسخ صلح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با قریش
بر رد نساء آنها بقوله تعالی فَلَا تَرْجِعُوْهُنَّ إِلَی الْکُفَّارِ ونسخ تحلیل خمر بقوله اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ
الایة ونسخ تحریم مباشرت بقوله تعالی فَالْآنَ بَاشِرُوْهُنَّ ونسخ صوم یوم عاشورا بقوله فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمُ
الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ ونحو ذلك مما یکثر تعداده **یازدهم** آنکه فعل از سنت ناسخ قول ست چنانکه قول ناسخ فعل ست
نزد جمهور ومنه قوله صلی الله علیه وآله وسلم فی السارق فان عاد فی الخامسة فاقتلوه وچون دزد را بار پنجم آوردند
قتل نکرد پس این ترک ناسخ آن قول باشد وفرمود الثیب بالثیب جلد مائة والرجم بعده ماعز را رجم کرد نه جلد پس
این ترک ناسخ جلد باشد از مستحق رجم وهمچنین در صحیح قیام او برای جنازه ثابت شده بعده ترک کرد آنرا پس این نسخ باشد
برای آن وثابت شد که فرمود صلوا کما رأیتمونی اصلی بعد کرد غیر آنچه میکرد وترک کرد بعض افعال را پس این ناسخ آن باشد
ونیست نزد مانع ازان دلیلی از عقل وشرع **دوازدهم** آنکه اجماع نسخ نمی پذیرد ونه ناسخ چیزی می باشد نزد جمهور
بمعنی آنکه واقع نیست نه آنکه غیر جائزست وبعض حنابله بناسخ بودن او رفته اند لیکن بسنده نه بنفسه یعنی اگر نص صحیح ناسخ
یافته شود واجماع خلاف آن باشد بدانیم که آن حدیث منسوخ ست چه اگر اهل اجماع بر ناسخش مطلع نیستند نه اجماع بر خلاف
آن نمیکردند وابن حزم گفته این غلط فاحش ست ولیکن حافظ بغدادی در کتاب الفقیه والمتفقه در مثال آن حدیث وادی
آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه در انجا بخواب رفتند وبیدار نکرد ایشان را مگر حر شمس وچون بیدار شد فرمود
اذا نسی احدکم عن صلوة فلیصلها حین یذکرها ومن الغد للوقت حال آنکه اعاده نماز منسیه
بعد قضای او در حال ذکر ودر وقت منسوخ ست باجماع مسلمین زیرا که نه واجب ست ونه مستحب **سیزدهم** آنکه جائز نیست
نسخ چیزی از قرآن وسنت بقیاس وباین رفته اند جمهور زیرا که استعمال قیاس نزدیک عدم نص ست پس نص از وی
چه قسم نسخ تواند پذیرفت وابو القاسم انماطی گفته جائزست بقیاس جلی نه بقیاس خفی وگفته اند این وقتی ست که علتش
منصوص باشد نه مستنبط وصفی هندی گفته محل خلاف در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست وبعد آن خود
ناسخ نیست بالاتفاق ومنسوخ میشود قیاس بنسخ اصل خود بلا ریب ودر صحت نسخ او با بقای اصل خلاف ست
وحق منع اوست وبه قال قوم من الاصولیین **چهاردهم** آنکه جائزست نسخ مفهوم مخالف با نسخ اصل او

واین هما برست وبدون نسخ اصل او کقوله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء زیراکه مفهوم او منسوخ ست
بقوله صلی الله علیه وسلم اذا قعد بین شعبها الاربع وجهدها فقد وجب الغسل وفی لفظ اذا لاقی
الختان الختان پس این نسخ مفهوم اوست ومنطوقش محکم غیر منسوخ ست چه غسل واجب ست از انزال بلا اختلاف وشد
ودر جواز نسخ اصل بدون نسخ مفهوم دو احتمال ست اظهر آنست که جائز نیست وهمچنین اختلاف ست در مفهوم موافق
جمعی بجوازش رفته وجمعی منع کرده وبعضی تفصیل نموده وگفته که اگر علت منطوق محتمل التغییر نیست همچو اکرام والدین نهی از تافیف
پس نسخ فحوای ممتنع ست زیراکه منافی مقصود ست واگر محتمل نقص ست پس جائز ست چنانکه گفتن کسی غلام خود راکه
لا تعط زیدا درهما بقصد حرمان زید بعده گفتن وی مراد را که اعطه اکثر من درهم ولا تعطه درهما پس درو
احتمال انتقال از علت حرمان بسوی علت مواسات ست شوکانی گفته وهذا التفصیل قوی جدا یازدهم آنکه زیادت
نص بر نسخ حکم نص ست یا نه واین مختلف ست باختلاف صور زیراکه زائد یا مستقل بنفسه ست یا مستقل نیست ومستقل یا از جنس
اول نیست همچو زیادت وجوب زکوة بر صلوة که نیست از نسخ در چیزی چه زیادت عبادتی بر عبادات باتفاق اهل علم نسخ آن عبادات
نمی باشد ودر مثل این صورت خود هیچ یکی از اهل اسلام مخالف نیست بنابر عدم تنافی یا از جنس اول ست مثل زیادت صلوة
بر صلوات خمس واین نیز بر قول جمهور نسخ نیست واگر زائد مستقل بنفسه نیست همچو زیادت رکعت بر رکعات وزیادت تغریب
بر جلد وزیادت وصف رقبه بایمان پس دران اختلاف ست بر هفت قول یکی آنکه نسخ نیست مطلقا وبه قالت الشافعیة
والمالکیة والحنابلة دوم آنکه نسخ ست وهو قول الحنفیة برابر ست که وسبب باشد یا در حکم سوم آنکه اگر مزید علیه بفحوای خود نفی
این زیادت ست پس زیادت ناسخ او باشد کقوله صلی الله علیه وسلم فی سائمة الغنم الزکوة چه این افاده نفی زکوة بر معلوفه
میکند واگر نمیکند پس نسخ هم نیست چهارم آنکه اگر زیادت مغیر مزید علیه تغیر شرعی ست باین طریق که اگر آتی العدلین زیادت
بطریق اول او بجا آرد معتد به نباشد همچو زیادت یک رکعت پس نسخ ست واگر تغیر نیست وفعل مزید علیه بدون زیادت صحیح
پس نسخ هم نیست پنجم آنکه ناسخ ست اگر متصل مزید علیه ست ونیست ناسخ اگر منفصل ازوست ششم آنکه اگر زیادت تغییر
مزید علیه در مستقبل میکند ناسخ ست والا لا حکاه ابن فورک عن اصحاب ابی حنیفة رح هفتم آنکه اگر زیادت رفع حکم عقلی یا رفع چیزی
میکند که ثابت ست باعتبار اصل همچو برائت ذمه پس ناسخ نیست چه ما معتقد نیستیم که عقل موجب احکام ست وهر که معتقد
آنست وی اعتقاد میکند که رفعش نسخ ست مگر آنکه متضمن رفع حکم شرعی باشد که درینصورت ناسخ خواهد بود ابن برهان
این مذهب از شافعیه حکایت کرده وگفته حق همین ست واختاره الآمدی وابن الحاجب والفخر الرازی والبیضاوی وابو الحسین البصری
وهو ظاهر کلام الباقلانی وامام الحرمین الجوینی وصفی هندی گفته انه اجود الطرق واحسنها ولکن بعض محققین گفته اند
که این تفصیل لا طائل ست ودر محل نزاع نیست زیراکه شک نیست درانکه نزد همگنان هر چه رافع حکم شرعی ست آن نسخ ست حقیقة
ونیست کلام درین مقام درانکه رفع نسخ ست یا بیان ست وهر چه چنین نیست آن نسخ نیست چه قائل درینجا تفصیل کرده است
درانچه رفع حکم شرعی میکند ودرانچه نمیکند پس گویا میگوید که اگر زیادت نسخ ست نسخ باشد والا فلا واین بی حاصل ست بلکه
نزاع دران ست که آیا رافع حکم شرعی ست پس نسخ باشد یا نیست پس نسخ نباشد پس اگر اتفاق کنند بر رفع او مر حکم شرعی را

واقع شود اتفاق بر ناسخ بودن او و اگر اتفاق کنند بر عدم رفع او مر آنرا واقع شود اتفاق بر عدم ناسخ بودن او بلکه نزاع در حقیقت
دران است که زیادت رافع هست یا نه انتهی زرکشی گفته فائده این مسئله آنست که هرچه بودن آن از باب نسخ ثابت شده
در مقطوع گشته آن منسوخ نشود مگر بقاطع همچو تغریب که چون نزد ابو حنیفه نسخ بود نفی آن نمود زیراکه در وی نسخ قرآن
بخبر واحد ست و نزد جمهور نسخ نبود لهذا آنرا قبول کردند زیراکه معارضه نیست و از اینجا حنفیه بسیار اخبار صحیحه را
رد کرده اند بجهت مقتضی بودن آنها زیادت را بر قرآن که زیادت نسخ ست و نسخ قرآن بخبر واحد جائز نیست مثل حدیث احاد
تعیین فاتحه در صلوة و حدیث شاهد و یمین و حدیث ایمان رقبه و اشتراط نیت در وضو انتهی شوکانی گفته واذا عرفت
ان هذه هي الفائدة في هذه المسئلة التي طالت ذيولها وكثرت شعبها هان عليك الخطب انتهی شانزدهم آنکه
خلاف نیست در انکه نقصان از عبادت نسخ ست برای ساقط از وی زیراکه ساقط در جمله عبادت واجب بود
بعده وجوبش زائل گشته همچنین خلاف نیست در انکه هرچه صحت عبادت بروی موقوف نیست نسخش نسخ آن عبادت نیست
كذا نقل الاجماع الآمدي والفخر الرازي و خلاف بر مذاهب در نسخ چیزی ست که صحت عبادت بران موقوف بوده است
برابر ست که جزو او باشد همچو شطر یا خارج ازو همچو شرط هفدهم آنکه طریق شناختن ناسخ چند چیز ست یکی آنکه
لفظش مقتضی دلالت تقدم یکی و تاخر دیگری باشد ماوردی گفته مراد بتقدم درینجا تقدم در نزول ست نه تلاوت زیراکه
عدت اربعة اشهر و عشرا سابق ست بر عدت حول در تلاوت باآنکه ناسخ اوست دوم آنکه ازین باب ست بودن تصریح در
لفظ ناسخ بچیزیکه دلالت میکند بر نسخ کقوله تعالی الآن خفف الله عنكم زیراکه مقتضی نسخ ثبات یکی در برابر ده کس ست
ومثله قوله تعالی ءأشفقتم أن تقدموا بين يدي نجواكم صدقات سوم آنکه ناسخ از منسوخ بقول نبی صلی الله علیه وسلم
معلوم شود چنانکه بفرماید که این ناسخ ست و آن منسوخ یا آنچه درین معنی ست کقوله علیه السلام كنت نهيتكم عن زيارة القبور
الا فزوروها سوم آنکه از فعل آنحضرت صلعم معلوم شود همچو رجم ماعز و عدم جلدش که این مفید نسخ قول اوست الثيب بالثيب
جلد مائة ورجم بالحجارة چهارم آنکه باجماع صحابه دریافت شود که این ناسخ و آن منسوخ ست مانند نسخ صوم یوم عاشورا
بصوم شهر رمضان و نسخ حقوق متعلقه بمال بایجاب زکوة زرکشی گفته و مثل اوست حدیث غلول صدقه که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم دران امر باخذ صدقه و شطر مال او فرموده لیکن صحابه اتفاق کردند بر ترک استعمال این حدیث و این دال ست
بر نسخ وی انتهی و مذهب جمهور نیز همین ست که اجماع صحابه از ادله بیان ناسخ و منسوخ ست پنجم آنکه صحابی
تقدم یکی از دو حکم و تاخر دیگری نقل کند زیراکه اجتهاد را در وی مدخلی نیست ابن سمعانی گفته این واضح ست چون
هر دو خبر غیر متواتر باشد و اگر در متواتر گوید که این قبل آن ست پس در وی خلاف ست قاضی در تقریب جزم بعدم
قبولش کرده و صفی هندی آنرا از اکثر اهل علم نقل نموده زیراکه متضمن نسخ متواتر باحاد ست و آن جائز نیست و قاضی
عبد الجبار گفته مقبول ست و ابن السمعانی شرط کرده که راوی هر دو یکی باشد سیوطی در اتقان از ابن الحصار آورده که
وی گفت معتمد نیست در نسخ قول عوام مفسرین بلکه اجتهاد مجتهدین نیز بغیر نقل صحیح و معارضه بینه زیراکه نسخ متضمن
رفع حکم و اثبات حکم متقرر در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست پس معتمد دران نقل و تاریخ ست نه رای و اجتهاد

در مرمورد ان میان دو طرف نقیض اند بعضی گویند اخبار آحاد عدول در نسخ مقبول نیست و بعض متساهلین اتفاق کنند
بقول مفسر و مجتهد و صواب خلاف این هر دو قول ست انتهی ششم آنکه یکی از دو حکم شرعی باشد و دیگر موافق عادت پس
شرعی ناسخ عادی خواهد بود خلافا للقاضی ابی بکر و الغزالی و نیست حداثت سن صحابی و تاخر اسلام او از دلائل نسخ
در صورت معلوم نشدن ناسخ از منسوخ بوجهی از وجوه مرجح نزد قومی وقف ست منهم ابن الحاجب و آمدی گویند
اگر افتراق هر دو با تعذر جمع دریافت شود پس نزد من این تصور الوقوع نیست اگرچه قومی آنرا جائز داشته ست و بر تقدیر
وقوع واجب وقف ست از عمل بر احدهما یا تخییر میان هر دو اگر ممکن باشد و همین ست حکم در چیزی که هیچ از ینها دران معلوم نشده ست

باب اول در بیان ناسخ و منسوخ کتاب حمید بر ترتیب سور مصحف مجید ✤

سورهٔ فاتحه این سوره دو بار فرود آمده باری در مکه مکرمه و باری در مدینه منوره حرسهما الله تعالی و در وی حکم
ناسخ ست و نه منسوخ زیرا که اول او ثنا ست و آخر او دعا سورة البقرة در اظهر اقوال مدنی ست سر
در تفسیر خود گفته نازل شده ست در مدت شتی و اول سوره است که در مدینه فرود آمده مگر این آیه واتقوا یوما
ترجعون فیه الی الله که آخر آیت ست در نزول از آسمان و روز نحر در حجة الوداع بمنی فرود آمده و همچنین
آیات ربا نیز آخر چیزی ست که از قرآن نازل گشته انتهی و درین سوره نزد بعضی شش آیه منسوخ ست و نزد بعضی
سیزده و نزد بعضی بست و شش و نزد بعضی زیاده اول وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ○ وَأَنْفِقُوا مِمَّا
رَزَقْنَاكُمْ و مانند آن گفته اند منسوخ ست بآیهٔ زکوة و سیوطی در اتقان انکارش کرده و گفته بلکه باقی ست
چه اول خبر ست در معرض ثنا بر انفاق و آن صالح تفسیر بزکوة و بانفاق بر اهل و در امور مندوبه چون اعانت
و اضافت ست و نیست در آیه دلیل بر آنکه مراد نفقهٔ واجبه غیر زکوة ست و حمل آیهٔ ثانیه بر زکوة صحیح ست
و بدان او را تفسیر کرده اند انتهی و باین رفته است ابن عباس و قتاده و ابن مسعود و ضحاک گفته تقرب میجستند ایشان بنفقات
بسوی خدای تعالی بر قدر میسور و جهد خود پس فرود آمد فرائض صدقات در سورهٔ برات و آن ناسخ مبین ست
شوکانی در فتح القدیر افاده کرده که مختار ابن جریر عموم آیت ست در زکوة و صدقات و همین ست حق بدون فرق
میان نفقه بر اقارب و غیر ایشان و میان فرض و نفل و عدم تصریح بنوعی از انواع انفاق که بران نام انفاق رفته ست
مشعر بتعمیم اوست باتم اشعار انتهی دوم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ
فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ○ و باین رفته ست ابن عباس رضی الله عنه کما اخرجه عنه ابن جریر و ابن ابی حاتم
و ابو داود فی الناسخ والمنسوخ شوکانی در فتح القدیر گفته مراد بایمان درین آیه چیزی ست که بیان کرد آنرا
رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جواب سوال جبریل علیه السلام و آن ایمان ست بخدا و ملائکه و کتب و رسل او و خیر و شر
متصف نمیشود باین ایمان مگر همان کس که داخل شود در ملت اسلامیه پس هر که ایمان نیارد بمحمد صلی الله

بران بمثل آنچه گذشت مگر وقتی که اولیای زن دیت وی زیاده از دیت مرد بدهند و باین قائل ست مالک و شافعی
و احمد و اسحق و ثوری و ابو ثور و رفته اند جمهور بقتل مرد بزن بی زیادت در دیت و همین ست حق و بسط بحث در
شرح منتقی ست نهم كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ میراث و قیل بحدیث لا وصیة
لوارث و قیل باجماع حکاه ابن العربی و رفته است بنسخ وی ابن عباس و مجاهد و عکرمه و ضحاک در فوز کبیر گفته گویم
بلکه منسوخ ست بآیهٔ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ و حدیث مذکور مبین اوست انتهی و طاؤس و قتاده و حسن بصری
و غیر هم گفته منسوخ نیست بلکه ممکن ست جمع میان وصیت و میراث شوکانی گفته مختلف اند اهل علم درین آیه که محکم ست
یا منسوخ جماعتی بدان رفته که محکم ست و گویند آیت اگرچه عام ست لیکن معنی او مخصوص ست و مراد بدان از والدین
کسانی اند که وارث نمیشوند یعنی مادر و پدر کافر و کسیکه در رق ست و از اقربین سوای ورثا ابن المنذر گفته اجماع کرده
هر که یاد گرفته میشود از وی از اهل علم بر آنکه وصیت برای مادر و پدر و قریبان که وارث نیستند جائز ست و بسیاری
از اهل علم بدان رفته که منسوخ ست بآیهٔ میراث با حدیث مذکور و تصحیح کرده اند آنرا بعض اهل حدیث و مروی ست بغیر
یک وجه و بعض اهل علم گفته اند که وجوب او منسوخ شده و ندب او باقی ست و این مروی ست از شعبی و نخعی و مالک انتهی
دهم كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ
وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ یعنی
نصارا بعد افطار صوم باکل و شرب و جماع تا عشای آخره می پرداختند و چون میخفتند تا مغرب روز دوم همه این
چیزها بر ایشان حرام بود همچنین در اسلام تا آنکه حق تعالی از ایشان امساک در شب برداشت شوکانی گفته
مختلف اند مفسرین در وجه تشبیه گفته شد که قدر صوم و وقت اوست چه وی تعالی بر یهود و نصاری صوم رمضان
فرض کرده بود اینها آنرا متغیر ساختند و گفته شد که وجوب ست یعنی بر امم سابقه صیام واجب بود و گفته شد صفت ست
یعنی ترک اکل و شرب و نحو آن پس بر تقدیر اول معنی آیه آنست که نوشت برین امت صوم رمضان چنانکه بر من
قبل ایشان نوشته بود و بر ثانی آنکه واجب کرد بر ایشان امساک از مفطرات چنانکه بر آنها واجب کرده بود انتهی
و درین صورت نسخ آن متعین نمی تواند شد و لهذا سیوطی در اتقان زیر کریمه أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ
گفته این را ناسخ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ گویند زیرا که مقتضای او موافقت ست در تحریم اکل و وطی
بعد نوم ذکره ابن العربی و حکایت کرده که آن منسوخ بسنت ست انتهی در فوز الکبیر گفته تشبیه در نفس وجوب ست پس
منسوخ نباشد بلکه تغییر چیزی ست که نزدیک ایشان قبل شرع بود و نیافتیم دلیلی بر آنکه مشروع کرد این را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برای آنها و اگر تسلیم کنیم پس بسنت باشد انتهی یازدهم وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ
فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ گفته اند
منسوخ ست بآیهٔ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ یعنی او تعالی برین امت صوم رمضان فرض کرد

ومخیر گردانید ایشان را میان صوم و افطار و اطعام مسکین بدل هر یوم بنصف صاع از گندم بعده تخییر را بآیهٔ مذکوره
منسوخ ساخت و صوم بر هر یکی علی التعیین واجب ماند جز مریض و مسافر سیوطی در اتقان گفته قیل منسوخ ست
بآیهٔ مذکوره وقیل محکم ست و لا مقدره و در فوز الکبیر گفته وجه دیگر ست یعنی معنی آیه آنست که علی الذین یطیقونه
الطعام فدیة هی طعام مسکین پس در وی اضمار قبل الذکر ست زیرا که متقدم در رتبه است و ذکر فرمود ضمیر را
بجهت آنکه مراد بفدیه همان طعام ست و مراد بدان صدقهٔ فطر ست و او تعالی امر صیام را درین آیه معقب بصدقه کرد
چنانکه آیهٔ ثانیه را معقب بتکبیرات عید فرمود انتهی و برین تقدیر منسوخ نخواهد بود شوکانی در فتح القدیر نوشته
اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه که محکم ست یا منسوخ گفته شد منسوخ ست و رخصت در ابتدای فرض صیام بود بجهت
آنکه بر ایشان شاق و دشوار آمده پس هر که مسکینی را هر روز میخورانید صوم نمی نهاد با وجود طاقت بعده منسوخ شد
واین قول جمهور ست و از بعض اهل علم مروی ست که منسوخ نیست بلکه رخصت ست برای شیوخ و عجائز خاصة وقتی که
طاقت صیام بدون مشقت نداشته باشند و این مناسب قراءت تشدید ست ای یکلفونه و ناسخ این آیه نزد جمهور قوله
فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ست در مقدار فدیه اختلاف ست گفته اند هر روز صاعی از غیر گندم بدهد یا نیم صاع
از گندم و گفته اند یک مد فقط و بنسخ قائل ست ابن عباس و بخاری و مسلم از حدیث سلمة بن الاکوع آورده اند که چون
این فرود آمد و علی الذین یطیقونه الخ هر که میخواست روزه می نهاد و هر که میخواست افطار میکرد و فدیه میداد پس فرود آمد
بعد وی این آیه فمن شهد منکم الشهر فلیصمه یعنی این ناسخ اوست و ابن جریر از علی بن ابی طالب آورده
که این آیه در حق کلان سالی ست که استطاعت صوم ندارد پس وی افطار کند و بجای هر صوم مسکینی را طعام بخوراند
و ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و دار قطنی و بیهقی آورده اند که ضعیف و ناتوان شد انس بن مالک از صوم یک سال قبل
از موت خود پس جفنهٔ از ثرید طیار ساخته سی مسکین را طلبید و طعام خورانید و نیز عبد بن حمید و ابن جریر و دار قطنی
از ابن عباس آورده اند که وی ام ولد حامل یا مرضعهٔ خود را گفت تو بمنزلهٔ کسی ستی که طاقت صوم ندارد بر تست طعام
و نیست قضا بر تو و هم عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و دار قطنی از ابن عمر روایت کرده اند که یکی از دخترانش که حامل بود دلو را
از صوم رمضان پرسید گفت افطار کند و هر روز مسکینی را بخوراند و مثل این از جماعهٔ از تابعین مروی ست انتهی میر غلام علی
آزاد بلگرامی در مآثر الکرام نوشته اند که میر طفیل محمد بلگرامی میفرمودند در حینی که من و علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی
با کبر آباد رفتیم و در مجلس نواب فضائل خان اول مرتبه وارد شدیم نواب با جماعهٔ فضلا نشسته بود اتفاقا در اثنای گفتگو
از زبان نواب بر آمد که در آیه و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین بعضی مفسران لا تقدیر کرده اند بخاطر من
توجیهی گذشته که بی تقدیر لا معنی سلبی پیدا شود یعنی از باب افعال ست همزهٔ افعال برای سلب هم آمده پس یطیقونه
بمعنی لا یطیقونه ست حاضران لب بتحسین وا کردند من گفتم اگر امر شود حرفی التماس کنم نواب اجازت داد گفتم این
توجیه بغایت مستقیم ست بشرطیکه معنی سلبی در اطاقت مسموع باشد چه همزهٔ سلب در باب افعال سماعی ست نه قیاسی
تفسیر فخر الدین رازی و کشاف و بیضاوی و دیگر تفاسیر و از کتب لغت صحاح جوهری و قاموس و غیرها ملاحظه کردند

...سبح جامعني سلبي درين ماده برنيامد نواب والا انصاف داد وگفت اعتراض شما بجاست وباين تقريب گرمجوشي نمود
...مرا وعلامه را در رفاقت خود گرفت اين حرف اوائل تحصيل ست بعد ازان كه بر تفاسير ديگر عبور دست داد معلوم شد
...شمس الايمه برين ست كه همزهٔ اطاقت همزهٔ سلب ست وبعضي علما توجيه اورا مستحسن داشته اند وبعضي ديگر اعتراض
...توجيه ساخته انتهى وبا اين حال عدم نسخ آيه راجح ست بر نسخ موافق توجيه صاحب فوز الكبير وقول وفعل جمعي
...صحابه والله اعلم دوازدهـــم قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا
...گفته اند منسوخ ست بآيه فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وبقوله
...قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً يعني در آيهٔ اول منع كردند از اضرار على الاطلاق ودر ثاني مباح ساختند اعتدا را
...بر وجه مكافات پس ثاني ناسخ اول باشد شوكاني در فتح القدير گفته نيست خلاف ميان اهل علم درانكه قتال ممنوع بود
...قبل هجرت بقوله فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ وقوله وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا وقوله لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ
...وقوله ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ونحو آن از انچه در مكه نازل شده ست وچون هجرت كرد آنحضرت صلعم بسوى مدينه امر فرمود
...او را خداى تعالى بقتال ونازل شد اين آيت وگفته اند اول انچه فرود آمد قول اوست أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ
...ظُلِمُوا پس آنحضرت صلعم بعد نزول اين آيه قتال با مقاتل وكف از كافى ميكرد تا آنكه فرود آمد آيه اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ
...وقوله تعالى وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً جماعتي از سلف گفته مراد بقوله الذين يقاتلونكم ماعداى صبيان ونساء
...ورهبان ونحو ايشان اند واين آيه را محكم غير منسوخ قرار داده اند ومراد باعتدا نزديك اهل قول اول مقاتله كساني ست كه
...قتال ميكنند از طوائف كفريه ومراد بر قول ثاني مجاوزت از قتل مستحق القتل بسوى قتل غير مستحق القتل ست منجمله
...آن ... سيزدهـــم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ
...فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ○ گفته اند منسوخ ست بآيهٔ اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ
...يعني در آيهٔ اول نهي كرده بودند از قتال با كفار در حرم مگر آنكه ابتدا كنند آنها بقتال بعده حكم تحريمش منسوخ شد وقتال
...آنها ابتداءً هر كه باشند وهر جا كه باشند مباح گردانيده شد شوكاني گفته اختلاف كرده اند اهل علم درين آيه گروهي
...رفته كه محكم ست وجائز نيست قتال در حرم مگر بعد ازانكه تعدي كند كدام متعدي بقتال اندران كه درين صورت
...دفع وى بمقاتله جائز ست وهمين ست حق وگروهي گفته منسوخ ست بآيهٔ مذكوره وجوابش آنست كه جمع ميان اين
...هردو ممكن ست ببناى عام بر خاص پس قتل كرده شود مشرك هر جا كه يافته شود مگر در حرم ومؤيد اوست قوله صلى الله
...عليه وسلم انها لم تحل لاحد قبله وانما احلت له ساعة من نهار واين در صحيح ست واحتجاج كرده اند قائلين
...بنسخ بفعل وى صلى الله عليه وسلم براى ابن خطل ووى متعلق بود باستار كعبه وجوابش آنست كه اين حكم در ساعتي واقع شده
...كه حق تعالى آنرا براى رسول خدا صلى الله عليه وسلم حلال ساخته بود چهاردهـــم فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللهَ
...غَفُورٌ رَحِيمٌ ○ يعني اگر ايشان باز مانند پس شما هم بخشيد ودرگذريد از قتال ايشان گفته اند منسوخ ست
...بآيه سيف وشوكاني معني آيه چنين گفته پس اگر باز مانند از قتال شما ودر آيند در اسلام پس شما هم درگذريد ايشان را

برده از حرم و رشته و برآمده و قتال و حلال نیست انتهی و برین تقدیر غیر منسوخ ست و هو الحق یازدهم
ولا تحلقوا رءوسکم حتی یبلغ الهدی محله گفته اند منسوخ ست بقوله فمن کان منکم
مریضا او به اذی من رأسه ففدیة من صیام او صدقة او نسک یعنی در آیهٔ اول نهی
از حلق پیش از رسیدن هدی بمحل وی بود و در آیهٔ ثانی برای بیمار و صاحب اذی مباح کردند بفدیه و حق این
آیه مذکور و از جنس مخصوص مستثنا ست کما رواه ابوداود عن ابن عباس نه از باب منسوخ و شمار کردن او در
منسوخات خطاست شانزدهم یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر
فللوالدین والاقربین والیتمی والمساکین وابن السبیل گفته اند منسوخ ست بآیه که در
سورهٔ برات ست انما الصدقات للفقراء والمساکین یعنی در آیهٔ اول امر کرده بودند بانفاق
بر والدین و اقربین بعده در آیهٔ ثانی مصرف زکوة بیان فرمودند پس وجوب اول بوجوب زکوة منسوخ شد بلکه وجوب
هر صدقه بزکوة منسوخ گشت چنانکه هر صوم بصوم رمضان و هر قربان باضحیه و حق این ست که این نیز از باب نسخ
بلکه آیهٔ ثانی مفسر او ست شوکانی گفته سوال از انفاق بود که چیست جواب به بیان مصارف دادند و گفته اند
بیان ماذا ینفقون ست و آن هر خیر ست که بکنند و گفته اند که سوال کردند از وجوه بر که دران انفاق کنند و این
ظاهر ست هفدهم یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه گفته اند منسوخ ست بقوله
وقاتلوا المشرکین کافة اخرجه ابن جریر عن عطاء بن میسرة یعنی در آیهٔ اول قتال با کفار در اشهر حرم [illegible]
حرام کرده بودند و آن رجب و ذیقعده و ذیحجه و محرم ست بعده آنرا در حل و حرم مباح کردند قاله ابن عباس و سفیان الثوری
ولیکن در فوز الکبیر گفته این آیه دلالت نمیکند بر تحریم قتال بلکه دال ست بر تجویز او و از قبیل تسلیم علت و اظهار مانع
پس معنی او آنست که قتال در شهر حرام کبیر شدید ست ولیکن فتنه اشد از وست پس جائز باشد در مقابلهٔ او
توجیه ظاهر ست از سیاق وی کما لا یخفی انتهی و شوکانی در فتح القدیر گفته معنی آیه نزد جمهور آنست که شما ای کفار قریش
قتال ما را در شهر حرام امر عظیم می دانید حال آنکه انچه شما میکنید از صد سبیل خدا و صد از مسجد حرام و مرید اسا[illegible]
واخراج اهل حرم از حرم اکبر ست در جرم و اثم نزد خدا و سبب نزولش شاهد این معنی ست زیرا که این سوال از [illegible]
بر طریق انکار بود از انچه واقع شد از سریهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مراد بفتنه کفر ست یعنی کفر شما اکبر ست از قتال
ازان سریه واقع شد هیجدهم یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع
للناس واثمهما اکبر من نفعهما گفته اند منسوخ ست بآیه رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه
یعنی در آیهٔ اول فرموده که در خمر اثم و نفع هر دو ست و تصریح بتحریم نکرد بعده در آیهٔ ثانی امر فرمود باجتناب ازان
و در آخرش گفته فهل انتم منتهون ○ یعنی باز آیند از بیع و شرب و اتخاذ او پس معلوم شد که اول
بثانی [illegible] و احمد و ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و ابوداود و ترمذی و صححه و نسائی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی
و حاکم و صححه و ضیا در مختاره از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که وی گفت اللهم بین لنا فی الخمر

شافیا فانها تذهب بالمال والعقل پس نازل شد آیهٔ مذکوره یعنی یسئلونک عن الخمر والمیسر الخ پس خمر بعضی ترک کردند
و قرائت کرده شد بروی این آیه او گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا پس آیهٔ دیگر که در سورهٔ نساء است فرود آمد یعنی
یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری پس ندا میکرد آنحضرت وقت نماز که نزدیک نشوید
صلوة مست و عمر را طلبیده این آیه بروی بخواندند گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا پس آیتی که در مائده است
نازل شد و عمر را طلبیده بروی بخواندند چون بقوله فهل انتم منتهون ○ رسید عمر گفت انتهینا انتهینا و ابن ابی حاتم
از انس آورده که گفت بودیم ما می نوشیدیم خمر را پس فرود آمد این آیه پس گفتیم بنوشیم از آن آنچه نفع دهد ما را پس نازل شد
در مائده انما الخمر والمیسر الآیه پس گفتند اللهم انتهینا و بعضی هم ازین آیه تحریم فهمیده اند درین صورت منسوخ
نخواهد بود و آیات دیگر مؤکد و مفسر وی باشند والله اعلم نوزدهم یسئلونک ماذا ینفقون
قل العفو گویند مراد بعفو فضل است یعنی اموال از ایشان بود صحابه که تصدق میکردند آنچه می افزود از قدر قوت
و این شاق بود بر آنها پس منسوخ شد بآیهٔ خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها و این آیه
صریح است در ایجاب زکوة و مجمل است در قدر واجب و قدر موجب فیه و بیان کرد آنرا سنت باوضح بیان از ذهب
و فضه و ابل و بقر و غنم و زرع شوکانی گفته عفو آنست که سهل و متیسر باشد و شاق نبود بر دل و معنی آنست که
آنچه فاضل باشد از حوائج شما و مشقت نبود در ان جانبهای شما انفاق کنید و گفته اند آنچه بغیر اداز نفقه عیال
و جمهور علما گفته اند که مراد نفقات تطوع است و گفته شده که این آیه منسوخ است بآیهٔ زکوة مفروضه و گفته اند محکم
و در مال حقی است سوای زکوة انتهی و همین است راجح بستم ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن گویند
منسوخ است بآیه که در سورهٔ مائده است والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب
من قبلکم شوکانی گفته درین آیت نهی است از نکاح مشرکات و مراد بدان وثنیات اند یعنی بت پرست و گفته اند
عام است کتابیات را زیرا که اهل کتاب مشرک اند قالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح
ابن الله و اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه گروهی گفته درین آیت او تعالی نکاح مشرکات حرام گردانیده و کتابیات
از آنجمله آنها هستند پس آمد آیهٔ مائده و خاص کرد کتابیات را ازین عموم و این محکی است از ابن عباس و مالک و سفیان
بن سعید و عبد الرحمن بن عمر و اوزاعی و گروهی بآن رفته که این آیه ناسخ آیهٔ مائده است و حرام است نکاح کتابیات
و مشرکات و این یکی از دو قول شافعی است و بدان قائل است جماعتی از اهل علم و جواب آنست که سورهٔ بقره اول چیزی است
که نازل شده و مائده آخر چیزی است که فرود آمده و قول اول راجح است و قائل است بآن عثمان بن عفان و طلحه و جابر
و حذیفه و سعید بن المسیب و سعید بن جبیر و حسن و طاوس و عکرمه و شعبی و ضحاک چنانکه نحاس و قرطبی از ایشان حکایت کرده اند
و هم حکایت کرده است آنرا ابن منذر از مذکورین و زیاده کرد عمر بن الخطاب او گفت صحیح نیست از هیچیکی از اوائل
که وی آنرا حرام کرده باشد و بعض اهل علم گفته اند که لفظ مشرک متناول اهل کتاب نیست لقوله تعالی ما یود الذین
کفروا من اهل الکتاب ولا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم و قال

بلکه تمام ست و جائز ست اقتصار بر کمتر ازان و لهذا فرمود پس اگر خواهند فصال یعنی از ثدی پیش از دو سال
گنا و بر ایشان زیرا که او تعالی مدت حولین را مقید باتمام رضاعت فرموده بست و چهارم وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ
مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ
يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا در آیهٔ اول حکم یکسال بود و در آیهٔ ثانی حکم چهار ماه
و ده روز شد و اول منسوخ گشت و منسوخ درینجا مقدم ست بر ناسخ در تلاوت و متاخر ست در حکم در اتقان گفته
وصیت منسوخ ست بمیراث و سکنی ثابت ست نزد قومی منسوخ ست نزدیک دیگران بحدیث و لا سکنی انتهی
در فوز کبیر نوشته این منسوخ ست چنانکه گفته نزد جمهور مفسرین و ممکن که چنین گویند مستحب یا جائز ست میت را وصیت
و واجب نیست بر زن سکونت در وصیت و برین ست ابن عباس و این توجیه ظاهر ست از آیه انتهی شوکانی
در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند سلف و آنانکه متبع ایشان اند از مفسرین درین آیه که محکم ست یا منسوخ
جمهور گویند منسوخ ست به أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا و وصیت که دران مذکور شده منسوخ ست بانچه فرض کرد
خدا برای زنان از میراث و ابن جریر از مجاهد حکایت کرده که محکم ست نیست نسخ دران چهار ماه و ده روز برای عدت ست
و هفت ماه و بست شب برای سکنی بموجب وصیت که برای آنها حق تعالی مقرر گردانیده و زن مختار ست خواه سکونت کند
در وصیت و خواه بیرون رود و ابن عطیه و قاضی عیاض گفته اند که اجماع منعقد ست بر آنکه حول منسوخ ست و عدت او
همین چهار ماه و ده روز ست قد اخرج عن مجاهد ما اخرجه ابن جریر عنه البخاری فی صحیحه بست و پنجم لَا إِكْرَاهَ فِي
الدِّينِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یعنی اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ در آیهٔ اول نفی
اکراه کفار بر اسلام بود در آیهٔ ثانی حکم کردند بوجوب قتال آنها اگرچه باکراه باشد شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه
بر قولها اول آنکه منسوخ ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکراه کرد عرب را بر دین اسلام و قتال کرد ایشان را و راضی نشد
مگر باسلام و ناسخ وی قوله تعالی ست يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ و قال تعالی يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
مَعَ الْمُتَّقِينَ ○ و قال سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ
و باین رفته اند اکثر مفسرین قول دوم آنست که منسوخ نیست و نازل شده است در اهل کتاب خاصة و آنها اکراه کرده نشوند
بر اسلام چون خواهند که جزیه دهند و باج گذارند بلکه مکره اهل اوثان اند که قبول نیست از ایشان مگر اسلام یا سیف
و باین رفته است شعبی و حسن و قتاده و ضحاک قول سوم آنکه این آیه در انصار ست خاصة قول چهارم آنکه هر که
اسلام آورده است زیر سیف او را مکره نگویید زیرا که اکراه در دین نیست قول پنجم آنکه در حق اسیران اهل کتاب
وارد شده است که بر ایشان جبر بر اسلام نکنند ابن کثیر گفته یعنی اکراه نکنید هیچکس را بر دخول در دین اسلام زیرا که وی
روشن و ظاهر ست دلائل و براهین آن جلی و واضح اند حاجت آن نیست که کسی را اکراه بر در آمدن دران کرده آید
بلکه هر کرا خدای تعالی راه نماید و سینهٔ او بران کشاده سازد و بصیرت او را روشن گرداند دران در آید بر بینه و بصیرت

از کار خود و مهر ده را سبحانه نابینا و لو رسازد و جهر برش د بصری زندوی را دخول صعدین باکر ... ربیر
و این صالح آنست که قول ششم باشد و در کشاف در تفسیر این آیه گفته که جاری نکرده است او تعالی امر ایمان را جبر
و قسر بلکه بر میلان خاطر و اختیار و مثل اوست قوله تعالی وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ
جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۝ یعنی اگر میخواست خدا قسر میکرد ایشان را
بر ایمان ولیکن وی این کار نکرد بلکه بنای امر بر اختیار نهاد و این صالح آنست که قول هفتم باشد و آنچه لائق اعتماد
و وثوق نزد من متعین بود آنست که این آیه در سببی که از برای او نازل شد محکم غیر منسوخ است و آن این
که چون زنی را از انصار اولاد نمی زیست با خود عهد می بست که اگر این بار فرزندی بوجود آید او را یهودی سازم
چون یهود بنی النضیر جلای وطن کرده شدند در ایشان اولاد و ابنای انصار بود گفتند ما پسران خود را نگذاریم پس
این آیه فرود آمد اخرجه ابو داود والنسائی وابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم وابن مردویه والبیهقی فی السنن
والضیاء فی المختارة عن ابن عباس و وارد شده است این قصه بوجوه متعدده حاصلش همانست که ابن عباس
ذکر کرده با زیادت متضمن این معنی که گفتند انصار ما ایشان را که بر دین یهود گردانیدیم بجهت آن گردانیدیم که آن
دین حق است و افضل است از دین ما و چون الحال او تعالی دین اسلام آورد و ما را مسلمان ساخت ضرور است که
آنها را باکراه در دین حق در آریم پس این آیه نازل شد و آنحضرت ص فرزندان ایشان را مخیر گردانید و اکراه بر ...
و این مقتضی آنست که بر اهل کتاب اکراه بر اسلام نیست وقتی که بقا بر دین خود اختیار کنند و جزیه دهند اما اهل
پس آیه اگرچه شامل ایشان است زیرا که نکره در سیاق نفی و تعریف دین مفید آنست و اعتبار عموم لفظ است
نه خصوص سبب الیکن مخصوص شد این عموم بآیات وارده در اکراه اهل حرب از کفار بر اسلام انتهی کلام ا...
رضی الله عنه بیست و ششم وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ گفته اند منسوخ است بآیه فَإِنْ أَمِنَ
بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ یعنی در آیه اول اشهاد را واجب کرده بودند بر مبایعت و آیه
آخر آنرا انداختند لیکن نزدیک شافعی و نخعی این آیه محکم است منسوخ نیست گویند حکم اشهاد ثابت است وجوبا الا آنکه
بر مبایعت و اکثر مفسرین برانند که وجوبش بنسخ پذیرفته و ندب استحبابش باقی است شوکانی گفته اختلاف کرده
مردم در آنکه اشهاد واجب است یا مندوب ابو موسی اشعری و ابن عمر و ضحاک و عطا و سعید بن المسیب و جابر بن زید
و مجاهد و داود بن علی ظاهری و ابن او بآن رفته که واجب است و ترجیح داده آنرا طبری و شعبی و حسن و مالک و شافعی و ابو حنیفه
و اصحاب او بآن رفته که مندوب است و این خلاف میان ایشان در وجوب اشهاد بر بیع است آیه و اشهدوا
اذا تبایعتم و نیست فرق میان این امر و میان قول وی وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ پس لازم
قائلین وجوب آنرا در بیع قول بوجوبش در مداینه پس اگر امین باشد بعض شما مر بعض را یعنی نزد صاحب حق بسبب
حسن ظن با او و ثبوت امانتش نزد وی و مستغنی بودن وی از اشهاد بر آن بنابر امانت پس باید که بدهد مؤتمن یعنی مدیون
امانت را یعنی دین او را که بر وی است انتهی و این ناظر است در عدم نسخ آیه و گفته اند که مراد [illegible] ... آیه تجار

که اشهاد دران کافی ست و گفته اند هر تبایع که باشد حاضر یا کالی زیرا که این ادفع ست برای مادهٔ خلاف و اقطع ست
برای منشا نزاع لیست هفتم وَإِن تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ
گفته اند منسوخ ست بآیهٔ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا یعنی در آیهٔ اول محاسبه بر خواطر قلوب بود
چون بر صحابه شاق آمد زیرا که نجات ازان ممکن نیست این آیه فرود آمد و تکلیف فوق الطاقه مرفوع شد در فوز الکبیر
گفته این از باب تخصیص عام ست آیهٔ متاخره مبین اوست یعنی مراد چیزی ست که در نفسهای شماست از اخلاص
و نفاق نه از احادیث نفس که در وی اختیار نیست چه تکلیف نمی باشد مگر در انچه در وسع انسان ست انتهی بر
تقدیر آیهٔ مذکوره غیر منسوخ باشد و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر اقوال اول آنکه اگرچه وی
عام ست اما مخصوص ست بکتمان شهادت و کاتم محاسب ست بر کتم او برابر ست که ظاهر کند بر مردم کاتم بودن خود
برای شهادت یا ظاهر نکند و این مروی ست از ابن عباس و عکرمه و شعبی و مجاهد و مردود ست بانچه در آیت ست
از عموم لفظ و نیست صالح با آنکه انچه متقدم ست بر این آیه از نهی از کتم شهادة مخصص باشد بوی قول دوم آنکه آیهٔ
مذکوره مختص ست بانچه طاری میشود بر نفوس از امور دائره بین الشک و الیقین و این قول مجاهد ست و این در حقیقت
تخصیص بلا مخصص ست قول سوم آنکه محکم ست و عام و لیکن عذاب برانچه در نفس ست مختص بکفار و منافقین ست و این را
طبری از قومی حکایت نموده و این نیز تخصیص بلا مخصص ست زیرا که قول وی يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ
مَن يَشَاءُ مختص ببعض نمی تواند شد مگر بدلیل قول چهارم آنکه این آیه منسوخ ست و این قول ابن مسعود و عائشه
و ابو هریره و شعبی و عطا و محمد بن سیرین و محمد بن کعب و موسی بن عبیده ست و مروی ست از ابن عباس و جماعه
از صحابه و تابعین و همین ست حق درانچه بیاید از تصریح بنسخ او و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده که ان الله غفر
لهذه الامة ما حدثت به انفسها احمد و مسلم و ابو داود در ناسخ و منسوخ خود و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم
از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت چون فرود آمد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِن تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ الایه سخت آمد بر اصحاب رسول خدا و آمدند نزد آنحضرت
و بر زانو استادند و گفتند ای رسول خدا التکلیف داده شدیم باعمالیکه طاقت آن داریم نماز و روزه و جهاد و صدقه
و حالا این آیه بر تو نازل شده و ما طاقتش نداریم آنحضرت فرمود میخواهید که بگوئید چنانکه اهل کتاب پیش از شما گفتند
سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا بلکه بگوئید سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ○ پس چون
خواندند این آیه را قوم و لغزید بدان زبانهای ایشان فرود آورد خدا در پس آن آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ
مِن رَّبِّهِ الایه پس هرگاه کردند آنرا نازل کرد او تعالی لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا الی آخرها و اخرج احمد
و مسلم و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و ابن جریر و ابن المنذر و الحاکم و البیهقی عن ابن عباس مرفوعا نحوه و زیاده
کردند اینها درین روایت که پس فرود آورد خدای تعالی رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا گفت
آنحضرت قد فعلت رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا گفت قد فعلت

رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ گفت قد فعلت وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا الآیة
قد فعلت و این قصه مرویست از ابن عباس بچند طریق و بخاری و بیهقی از مروان اصغر از مردی از اصحاب نبی صلی الله
علیه وسلم گمان میکنم او را ابن عمر آورده که اِنْ تُبْدُوْا مَا فِیْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ منسوخ کرده است این را
آیتی که بعد اوست و عبد بن حمید و ترمذی از علی کرم الله وجهه مثل آن روایت نموده و همچنین سعید بن منصور و ابن جریر
وطبرانی از ابن مسعود مانند آن واخرج ابن جریر عن عائشة نحوه ایضا و بمجموع این روایات ظاهر شد ضعف روایت
سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس که این آیه در کتمان شهادت ست چه اگر
درین باره می بود بر صحابه اینقدر کار دشوار نمی شد و بهر حال بعد این احادیث مصرحه بناسخ و منسوخ مجال مخالفت
باقی نیست و مؤید اوست حدیث ابی هریره در صحیحین و سنن اربعه که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ان الله تجاوز لی عن امتی ما حدثت به انفسها ما لم تتکلم او تعمل به و ابن جریر از عائشه آورده که گفت کل عبد هم
بسوء و معصیة و حدث نفسه به حاسبه الله فی الدنیا یخاف و یحزن و یشتد همه لا ینا له من ذلک شیء کما هم بالسوء
ولم یعمل منه بشیء واخرج سعید بن منصور و ابن جریر عنها نحوه و احادیث متقدمه مصرحه بنسخ دافع اوست واخرج
ابن جریر عن ابن عباس قال ان الله یقول یوم القیامة ان کتابی لم یکتبوا من اعمالکم الا ما ظهر منها فاما ما اسررتم
فی انفسکم فانا احاسبکم به الیوم فاغفر لمن شئت واعذب من شئت و این مدفوع ست بانچه متقدم شده انتهی
کلام الشوکانی و ازینجا معلوم شد که نسخ آیه مذکوره بتفسیر مرفوع ثابت ست و ورود آن در حدیث نفس ست
نه در غیر آن این تاویلی که از فوز الکبیر نقل کرده شد اگرچه محلی حسبان دارد اما مدفوع ست بمرفوع والله اعلم بالصواب
سورة آل عمران
مدنی ست قرطبی گفته باجماع واخرجه البیهقی فی الدلائل من طرق عن ابن عباس و درین
سوره نزد اکثر یک آیه منسوخ ست و نزد بعضی سه و نیست ناسخ دران اول وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ
الْبَلٰغُ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یعنی در آیه اول اقتصار کردند بر ابلاغ اسلام بکفار و در ثانی حکم فرمودند بقتال
پس منسوخ باشد و لیکن نزد اکثر اهل علم غیر منسوخ ست زیرا که بلاغ ترک قتال نمیخواهد دوم كَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ
قَوْمًا كَفَرُوْا بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوْا اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ وَّجَاءَهُمُ الْبَيِّنٰتُ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ گفته اند منسوخ ست بآیه اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوْا فَاِنَّ
اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ یعنی مضمون آیه اولی این ست که هدایت ایشان نخواهد کرد و در ثانی دلیل ست بر قبول
توبه مرتد چون رجوع کند بسوی اسلام باخلاص و درین خود خلافی نیست و لیکن در حقیقت این آیه از باب استثناست
نه از جنس نسخ و لهذا اکثر مفسرین تعرض بذکر نسخ وی نکرده اند سوم يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ
حَقَّ تُقٰتِهٖ گفته اند منسوخ ست بآیه فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ یعنی مفاد آیه اول آنکه بترسید از خدا
حق ترسیدن و آن طاعت بی عصیان و ذکر بی نسیان و شکر بی کفران اوست و این خارج از طاقت باشد پس در
آیه ثانی امر به استطاعت مقصور فرمودند و بر آنچه زیر طاقت داخل ست فرود آوردند در اتقان گفته گفته اند منسوخ

و گفته اند بلکه محکم است و نیست درین سوره آیتی که صحیح شود دعوی نسخ در ان جز این آیت قاله مقاتل و قول الکلبی
مراد حق ترسیدن در شرک و کفر است و در انچه راجع بسوی اعتقاد باشد و ما استطعتم در اعمال یعنی هر که وضو نتواند
تیمم کند و هر که نماز استاده نتوانست گذارد نشسته بگذارد و این وجه ظاهر است از سیاق آیه وهو قوله
وَلَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ ○ انتهی شوکانی گفته قرطبی گوید مفسرین ذکر کرده اند که چون این آیه فرود آمد
گفتند ای رسول خدا کدام یک قوت این دارد و شاق آمد برایشان یعنی پس نازل کرد او تعالی فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ
پس منسوخ گشت این آیه و مروی ست این از قتاده و ربیع و ابن زید و گفته اند که قوله اتقوا الله حق تقاته
مبین ست بقوله ما استطعتم و این اصوب ست زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد عدم جمع و جمع ممکن ست پس این اولی باشد
و مؤید اوست روایت ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس در قوله سبحانه حق تقاته گفت لم تنسخ ولکن
حق تقاته ان تجاهدوا فی الله حق جهاده ولا تاخذهم فی الله لومة لائم ولتقوموا لله بالقسط ولو علی
انفسهم و آبائهم و ابنائهم انتهی کلامه و مولانا احمد حسن عرشی قنوجی گفته انچه جزم کرده اند بدان
محققین صحیح و صواب ست آنست که قوله فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ مفسر و مبین مراد قول وست زیرا که تکلیف میکند
او تعالی عباد خود را مگر بمستطاع حیث قال لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا و قال فی آیه اخری وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ انتهی

سُوْرَةُ النِّسَاءِ این سوره تمام مدنی ست قرطبی گفته مگر یک آیت که در مکه عام فتح در حق عثمان بن طلحه حجبی نازل شده
و آن قوله تعالی ست اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰنٰتِ اِلٰٓى اَهْلِهَا و درین سوره نزد اکثر اهل علم
سه آیت منسوخ ست و نزد بعضی سیزده و نزد بعضی بست و چهار اول وَاِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ اُولُوا الْقُرْبٰى
وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنُ فَارْزُقُوْهُمْ مِّنْهُ وَقُوْلُوْا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوْفًا گفته اند منسوخ ست بآیه مواریث
در اتقان گفته گفته اند که نیست منسوخ ولیکن تهاون کردند مردم در عمل بران در فوز کبیر گفته ابن عباس فرموده این آیه
محکم ست و امر برای استحباب ست و این اظهر ست انتهی و در فتح القدیر گفته مراد بقرابت درین آیه غیر ورثه اند و همچنین یتامی
و مساکین و چون اینها در وقت تقسیم ترکه حاضر شوند چیزی بایشان داده شود قومی بآن رفته که آیه محکم ست و امر برای ندب
و دیگران گویند منسوخ ست بقوله يُوْصِيْكُمُ اللّٰهُ فِيْٓ اَوْلَادِكُمْ و اول ارجح ست زیرا که مذکور در آیه غیر وارثین اند و انچه
بآنها داده میشود منجمله میراث نیست که منسوخ گفته آید بآیه میراث مگر آنکه قرابت را درینجا بمعنی ورثه گیرند که درینصورت برای
نسخ وجهی هست و گروهی گفته این رضخ برای غیر وارث از قرابت واجب ست بمقدار انچه نفس ورثه بدان خوشنود باشد و این معنی
امر حقیقی ست پس نروند بسوی ندب مگر بقرینه و ضمیر در قول وی منه راجع ست بسوی مال مقسوم مدلول علیه بالقسمة
و گفته اند بسوی متروکه و قول معروف قول جمیل ست که نیست دران منت و اذی بکسیکه رسیده است و ارضح از قسمت انتهی
دوم وَلْيَخْشَ الَّذِيْنَ لَوْ تَرَكُوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعٰفًا خَافُوْا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللّٰهَ وَلْيَقُوْلُوْا قَوْلًا
سَدِيْدًا ○ گفته اند منسوخ ست بآیه فَمَنْ خَافَ مِنْ مُّوْصٍ جَنَفًا اَوْ اِثْمًا فَاَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَآ اِثْمَ
عَلَيْهِ و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و بیهقی در سنن روایت کرده اند که این آیه در حق کسی ست که حاضر شود

نزد مردی وقت موت او و بشنود او را که وصیت میکند مضر در حق ورثه پس حکم داد او تعالی این را بترسد از ظلم و بر
و مسدد سازد او را به صواب و نگران ماند برای ورثهٔ او مثل آنچه دوست دارد در حق ورثهٔ خود وقت خوف خیبت
و این تفسیر بچند طریق مروی است و لهذا بسیاری از اهل علم آیهٔ مذکوره را منسوخ نشمرده اند و هو الحق سوم إِنَّ الَّذِينَ
يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا الآیه گویند منسوخ است بقوله تعالی
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ و پیش جمعی از علما محکم است و جمع میان هر دو آنکه
چه نهی از اکل اموال یتامی مبنی بر ظلم است این در صورت غیر ظلم جائز باشد بمعروف چهارم وَاللَّاتِي يَأْتِينَ
الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ
فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا گویند منسوخ است بآیهٔ نور
ذکره فی الاتقان در فوز الکبیر گفته نیست نسخ در آن بلکه ممتد است تا غایت و چون غایت آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بیان فرمود که سبیل موعود کدام است انتهی گویم بعضی گفته اند که منسوخ است بآیهٔ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي
فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ یعنی حکم زانیه در ابتدای اسلام حبس بود در خانه تا موت و چون
این آیه فرود آمد حکم حبس منسوخ شد و عوض آن جلد مقرر شد اگر بکر است و رجم اگر ثیب محصن است و بعضی گفته اند
منسوخ است بسنت و هو قوله صلی الله علیه وسلم خذوا عنی فقد جعل الله لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مائة وتغریب
والثیب بالثیب الرجم پس حکم حبس و امساک در بیت باین خبر نسخ پذیرفته در فتح القدیر گفته امساک در بیت در
اول اسلام بود و بعد منسوخ شد بآیهٔ مذکوره و بعض اهل علم بآن رفته اند که حکم حبس و اذی باقی است با جلد زیرا که
تعارض نیست میان هر دو بلکه جمع ممکن است و مراد بسبیل همان است که در حدیث صحیح عباده آمده خذوا عنی الی آخره
پنجم وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا گفته اند منسوخ است بآیهٔ نور یعنی الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي [illegible]
در ابتدای اسلام حکم ایذا و ملامت هر دو بود بعده بجلد در بکر و رجم در ثیب نسخ پذیرفت و بعضی گفته اند نزول وی در
لواطت است بعده منسوخ شد بقتل هر دو و در کیفیت قتل اختلاف فقهاست در فتح القدیر گفته آیهٔ اولی یعنی واللاتی
در حق نساست خاصة محصنات باشند یا غیر آنها و این دوم در حق رجال است خاصة و آوردن صیغهٔ تثنیه برای بیان
دو صنف مردان است یعنی محصن و غیر محصن پس عقوبت نسا حبس است و عقوبت رجال اذی و ابن مختار نحاس
و آنرا از ابن عباس روایت کرده و قرطبی آنرا از مجاهد و غیره آورده و مستحسن گفته و سدی و قتاده و غیرهما گفته اند که
آیهٔ اولی در نساء محصنات است و مردان محصن هم در آن داخل اند و آیهٔ ثانی در رجل بکر و زن بکر است و رجحه [illegible]
وضعفه النحاس اختلاف کرده اند در تفسیر اذی بعضی توبیخ و تعییر گفته اند و بعضی سب و جفا بدون تعییر و بعضی نیل لسان
و ضرب بنعال و قومی گفته اذی منسوخ است مثل حبس گفته اند منسوخ نیست چنانکه در حبس گذشته ششم قوله تعالی إِنَّمَا
التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ گفته اند منسوخ
بکریمهٔ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي

تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ یعنی در آیهٔ اول فرمودند توبهٔ کسی مقبول ست کہ بی تاخیر
وتسویف زود تائب شود ودر آیهٔ ثانی فرمودند کہ ہرکہ بیش از نزع توبه نکرد ودر وقت نزع تائب شد توبهٔ او نامقبول
بعده این حکم منسوخ شد بآیهٔ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ یعنی وقت نزع وقبل غرغره
وقبل رویت اعوان ملک الموت ہم مقبول ست وبعد اینها مقبول نیست وبعضی از مفسرین گفته اند یعنی مقبول ست
از مسلمان نه از کافر مثل ایمان فرعون ونزد بعض این آیه غیر منسوخ ست زیراکه جمع میان آنها ممکن ست عبد
بن حمید وابن منذر وابن ابی حاتم از ابی العالیه در قوله إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ روایت کرده اند کہ این برای
مومنین ست ودر قوله لَيْسَتِ التَّوْبَةُ گفته کہ این برای منافقین ست ودر قوله وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ گفته این
برای مشرکین ست هفتم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا
تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ
مُبَيِّنَةٍ واین در حقیقت استثناست نه نسخ ولهذا ابن عباس گفته هی محکمة لم تنسخ ذکره علی العمرانی فی ناسخه هشتم
وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ واین نیز
استثناست نه نسخ مثل آیهٔ سابقه پس ہر دو محکم باشند غیر منسوخ نهم وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ
گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ واین نیز از باب تخصیص ست مثل آیات سابقه نه از جنس نسخ
دهم فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً گفته اند منسوخ ست بقوله
وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ در فتح القدیر گفته
اختلاف کرده اند اہل علم در معنی این آیت حسن ومجاهد وغیرهما گفته معنی آنست کہ زنانی کہ از ایشان انتفاع وتلذذ
بجماع بنکاح شرعی حاصل کرده اید مهور ایشان بایشان بدهید وجمهور گویند مراد باین آیه نکاح متعه ہست کہ در صدر
اسلام بود وبعده منهی عنه شد چنانکه در صحیحین ست از علی رضی الله عنه قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن نکاح المتعة
وعن لحوم الحمر الانسیة یوم خیبر ودر صحیح مسلم ست از سبره بن معبد جهنی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم کہ فرمود روز
فتح مکه ایها الناس قد کنت اذنت لکم فی الاستمتاع من النساء والله قد حرم ذلک الی یوم القیامة فمن کان عنده
منهن شی فلیخل سبیلها ولا تاخذوا مما آتیتموهن شیئا ودر لفظی از مسلم آمده کہ این در حجة الوداع بود پس این اخبار
ناسخ آیهٔ مذکوره اند وسعید بن جبیر گفته ناسخش آیهٔ میراث ست زیراکه در متعه میراث نیست وعایشه وقاسم بن محمد
گفته اند کہ تحریم ونسخ متعه در قرآن ست وذلک قوله تعالی وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ الخ وزنیکه
مستمتعه ہست نه از ازواج ست ونه از ملک یمین زیراکه شان زوجه آنست کہ وارث شود ووارث او شوند ونیست
مستمتع بها این چنین ومروی ست از ابن عباس جواز متعه وبقای او وهم مروی ست رجوع وی ازان نزد سیدن
ناسخ وقائل ست بجوازش جمعی از روافض ونیست اعتبار باقوال ایشان وبعضی متاخرین تکثیر کلام برین مسئله
وتقویت مجوزین آن جان خود را در تعب انداخته اند این جای ابطال او نیست در شرح منتقی بابطال شبهه متمسک

جواز بتطویل بحث پرداخته ایم انتهی کلام الشوکانی یازدهم یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا
أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه
لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ یعنی در آیهٔ اول نهی کردند
از اکل بعض اموال بعض را مگر بطریق تجارت و بودند قبل اسلام و در ابتدای اسلام که می آمیختند طعام رفقا را
در سفر و میخوردند از ان همگنان و چون این آیه فرود آمد تحرج کردند از مواکلت اعمی و اعرج و مریض پس این آیهٔ دیگر
نازل شد و در آن رفع کردند حرج را ابن جریر از عکرمه و حسن در آیهٔ مذکور روایت کرده که تحرج و تنگی میکردند
از ینکه بخورند نزد یکی بعد نزول این آیه پس منسوخ شد حکم آن بآیهٔ سورهٔ نور وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا
مِنْ بُيُوتِكُمْ و نزد اکثر اهل علم این آیه منسوخ نیست بلکه محکم ست و حکم او باقی ست و اکل بباطل منهی عنه ست
و آن اکلی ست که شرع بدان وارد نشده و انچه دران شرع وارد ست آن باطل نیست بلکه حق ست پس اکل
در آیهٔ مذکوره و لهذا سیوطی بسند صحیح از ابن مسعود در آیهٔ مذکور آورده که گفت انها محکمة ما نسخت ولا تنسخ الی
يوم القيامة و منجمله باطل ست بیوعاتی که نهی کرده است ازان شرع دوازدهم وَالَّذِينَ عَقَدَتْ
أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ یعنی در ابتدای
اسلام دو کس باهم عقد موالات می بستند و عهد میکردند که هر که پیشتر میرد آن دیگر وارث او شود پس آیهٔ میراث با آیهٔ مذکوره
آنرا نسخ نمود و در فتح القدیر زیر کریمهٔ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ گفته یعنی
برای هر انسان ورثه مقرر کرده ایم که مالک و والی میراث او میشوند و گفته اند این آیه منسوخ ست بقوله وَالَّذِينَ
عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ و گفته اند بعکس کما روی ابن جریر و جمهور بر آن رفته اند که ناسخ این قوله و اولوا الارحام
یعنی برای هر یکی عصبه گردانیده ایم که انچه از فرائض ثابت شود وارث آن باشد انتهی لیکن در فوز الکبیر نوشته که
ظاهر آیه آنست که میراث برای موالی ست و بر وصله برای مولی الموالات و نیست نسخ انتهی سیزدهم وَلَوْ
أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا
رَحِيمًا ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ
یعنی این آیه در حق منافقین ست که در دل کفر پنهان دارند و در ظاهر اظهار اسلام می نمایند پس توبهٔ ایشان قبول
و در ینجا بیان فهو با اختلاف ست لهذا نزد بسیاری از علما این آیه منسوخ نیست چهاردهم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ مَا كَانَ
الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً یعنی در آیهٔ اول حکم نفر جمیع مومنین بود و درین آیه بعض پس آخر ناسخ اول شد
شوکانی گفته گفته اند که این آیه منسوخ ست بقوله تعالی انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا و قوله تعالی إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ
و صحیح آنست که این هردو آیت محکم اند یکی در وقتی ست که دران حاجت بنفور همگنان باشد و دیگر نزد اکتفا بنفور بعض
دون بعض انتهی پانزدهم وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا گفته اند این آیه منسوخ

آیهٔ سیف یعنی فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم سیزدهم فأعرض عنهم
وتوکل علی الله گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف چهاردهم فقاتل فی سبیل الله لا تکلف
الا نفسك وحرض المؤمنین گفته اند منسوخ ست بقوله تعالی وقاتلوا المشرکین کافة
زجاج گفته خدای تعالی امر کرد رسول خدا را بجهاد واگرچه تنها قتال کند زیرا که برای او ضامن نصر شده ابن عطیه گوید ظاهر
لفظ همین ست لیکن در خبری نیامده که قتال صرف بر آنحضرت فرض بود نه بر امت پس هر چند خطاب بلفظ مر اوراست
اما معنی آنست که تو ای محمد صلی الله علیه وسلم وهر واحد از امت تو باید که قتال کند در راه خدا انتهی وبرین معنی آیه محکم باشد
نه منسوخ پانزدهم فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم گفته اند منسوخ ست بآیهٔ الا الذین
یصلون الی قوم بینکم وبینهم میثاق ولیکن این از باب تخصیص ست نه از نسخ شانزدهم
الا الذین یصلون الخ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف ابو داود در ناسخ وابن منذر وابن ابی حاتم ونحاس وبیهقی
در سنن از ابن عباس آورده اند که نسخ کرد این آیه را آیهٔ برائت فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین
حیث وجدتموهم وبعضی گفته اند منسوخ ست باجماع وبسیاری از اهل علم بعدم نسخش رفته واز باب
تخصیص شمرده هفدهم فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف اخرجه عبد الرزاق
وابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم عن قتادة وهم ابن جریر از حسن وعکرمه درین آیه آورده که گفت
نسخها براءة ولیکن نزد اکثر مفسرین غیر منسوخ ست بست ویکم ستجدون آخرین یریدون
ان یأمنوکم گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف بست ودوم فان کان من قوم عدو لکم وهو مؤمن
گفته اند منسوخ ست بقوله براءة من الله ورسوله واکثر اهل علم بعدم نسخ وی رفته اند بست وسوم
ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد
له عذابا عظیما ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سورهٔ نساء ان الله لا یغفر ان یشرك به ویغفر
ما دون ذلك لمن یشاء وبعضی گویند منسوخ ست باجماع وقتی که قاتل مسلمان باشد در فتح القدیر گفته
اختلاف کرده اند علما در آنکه قاتل عمد را توبه هست یا نه بخاری از سعید بن جبیر آورده که گفت اختلاف کردند
درین آیه علمای اهل کوفه پس سوار شدم وکوچ کردم برای دریافت آن بسوی ابن عباس وپرسیدم او را ازین آیه گفت
این آیه آخر چیزی ست که فرود آمد ونسخ نکرد آنرا هیچ شی ومانند آن نسائی هم روایت کرده ازوی واز زید بن ثابت
ومنجمله کسانیکه رفته اند بعدم توبه او از سلف ابو هریره وابن عمر وابو سلمه وعبید بن عمیر وحسن وقتاده وضحاك بن مزاحم اند
نقله ابن ابی حاتم عنهم ورفته اند جمهور بسوی قبول توبهٔ وی واستدلال کرده اند بمثل قوله تعالی ان الحسنات
یذهبن السیئات وقوله هو الذی یقبل التوبة عن عباده وقوله ویغفر ما دون
ذلك لمن یشاء وگفته اند جمع هم ممکن ست میان آیهٔ نساء که همین ست وآیهٔ فرقان پس معنی آن هر دو چنین
باشد که فجزاؤه جهنم الا من تاب لا سیما وسبب متحد ست که قتل باشد وهم موجب متحد ست که توعد باشد

[illegible]

والسدي وهو الصحيح من قول الشافعي و حکایت کرده است آنرا قرطبی از اکثر علما انتهی پنجم ما علی الرسول
إلا البلاغ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و اکثر اهل علم برانند که محکم ست و قتال با آنها نوعی از بلاغ ست
یا معنی آنست که نیست بر پیغمبر مگر رسانیدن بایشان اگرچه امتثال نکنند و اطاعت ننمایند که ضرر آن بر جانهای ایشان
ست و جنایت نکرده اند مگر بر جانهای خود و اما رسول پس آنچه واجب بود بروی بجا آورده قیام نمود بامر او تعالی
والله اعلم ششم يا أيها الذين آمنوا عليكم أنفسكم لا يضركم من ضل إذا اهتديتم
گفته اند منسوخ ست آخر او اول او را نسخ کرده زیراکه هدایت درینجا امر بمعروف ست و گفته اند ناسخش این آیه است
كنتم خير أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر و اکثر برانند که
محکم ست شوکانی گفته نیست در آیه دلیل بر سقوط امر بمعروف و نهی عن المنکر زیراکه تارکش با وجود بودن او از اعظم
فروض دینیه مهتدی نیست و حق تعالی گفته اذا اهتدیتم و آیات و احادیث متکاثره دال اند بر وجوب آن پس محمول شد
این آیه بر کسیکه قادر نیست بر قیام بواجب امر بمعروف و نهی عن المنکر یا گمان تاثیر بحالی از احوال ندارد یا از حلول
ضرر بر نفس خود می ترسد که درینصورت ترک وی رواست و در سنن اربعه و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن حبان
و دارقطنی و ضیاء در مختاره و غیرهم از قیس بن ابی حازم بسند صحیح روایت کرده اند که خواند ابوبکر این آیه را و گفت ای مردم
شما این را میخوانید و بر غیر موضع او می نهید و من آنحضرت را شنیده ام که میفرمود که مردم چون منکری را ببینند و آنرا
تغییر ندهند نزدیک ست که عام کند آنها را خدای تعالی بعقاب و ترمذی و ابن ماجه و ابن جریر و بغوی در معجم و ابن ابی حاتم
و طبرانی و ابو الشیخ و حاکم و ابن مردویه و بیهقی در شعب از ابی امیه شعبانی آورده اند که گفت آمدم ابو ثعلبه خشنی را
و گفتم چه میکنی درین آیه گفت کدام آیه گفتم علیکم انفسکم الخ گفت سوگند بخدا پرسیدم از آن رسول خدا را پس فرمود
بلکه امر شوید بمعروف و نهی شوید از منکر تا آنکه چون ببینی شح مطاع و هوای متبع و دنیای موثره و اعجاب هر ذی رای
برای خود پس برتست خاص جان تو و بگذار امر عوام را بدرستیکه از پس شما زمانه ایست که صبر در آن مثل قبض
بر جمرست عامل را در آن اجر پنجاه مرد ست که عمل میکنند مثل عمل شما و صححه الترمذی والحاکم و در روایتی از آنحضرت
آمده که ضرر نمیکند شمارا کسیکه گمراه شد از کفار چون مهتدی شدید شما و ابی بن کعب گفته تاویلش آنست که این
در آخر زمان باشد اخرجه عنه عبد الرزاق و ابن جریر انتهی ملخصا و درینصورت منسوخ نیست بلکه مخصوص ست
و هو الحق هفتم يا أيها الذين آمنوا شهادة بينكم إذا حضر أحدكم الموت حين
الوصية اثنان ذوا عدل منكم أو آخران من غيركم گفته اند منسوخ ست بآیهٔ وأشهدوا
ذوي عدل منكم پس شهادت کفار بر مسلم مقبول نباشد بالاجماع و نیست در آیه ذکر شهادت کافر زیراکه نزول
او در شان مسلم ست که در سفر نزد موت وصیت کند بر دو کافر یا دو مسلم و در فوز کبیر گفته احمد موافق ظاهر این آیه گفته
و معنی آن نزد غیر او چنین ست که باشند آن دو دیگر از غیر اقارب شما یعنی از سائر مسلمین انتهی درینصورت منسوخ
نخواهد بود بلکه محکم ست و شوکانی در فتح القدیر تفصیل مقام چنین کرده که او آخران معطوف ست بر اثنان و من غیرکم

صفت اوست یعنی آن هر دو از اجانب باشند و گفته شده که ضمیر در منکم برای مسلمین ست و در غیرکم برای کفار و بین
النسب بسیاق آیه و آن قائل ست ابو موسی اشعری و عبد الله بن عباس و غیرهما پس در آیه دلیل باشد بر جواز شهادت
اهل ذمه بر مسلمین در سفر خصوص در وصایا چنانکه مفاد نظم قرآنی ست و شاهد اوست سبب نزول پس چون نباشد
همراه موصی کسی که شاهد شود بر وصیت و از مسلمانان پس باید که گواه شوند دو کس از اهل کفر و ادا کنند گواهی بعد یوم
بحلف و حکم کرده شود بر شهادت آنها درینصورت و سپس اگر کذب آنها ظاهر شود دو کس از اولیای موصی حلف کنند
و آن هر دو بنا بر جنایت خود غریم گردند این ست معنی آیه نزد کسان مذکوره و به قال سعید بن المسیب و یحیی بن یعمر
و سعید بن جبیر و ابو مجلز و نخعی و شریح و عبیدة السلمانی و ابن سیرین و مجاهد و قتاده و سدی و ثوری و ابو عبید و احمد
بن حنبل و رفته است بسوی اول یعنی تفسیر ضمیر منکم بقرابت یا عشیره و تفسیر غیرکم با جانب زهری و حسن و عکرمه و مالک
و شافعی و ابو حنیفه و غیرهم گفته اند که آیه منسوخ ست و احتجاج ایشان بقوله تعالی ست مِمَّن تَرضَونَ مِنَ الشُّهَدَآءِ
و قوله وَأَشهِدُوا ذَوَي عَدلٍ مِّنكُم و کفار نه مرضی اند و نه عدول و جمهور خلاف کرده اند ایشان را و گفته اند آیه محکم
و همین ست حق بنا بر عدم وجود دلیل صحیح دال بر نسخ و اما هر دو آیه مذکوره پس عام اند در اشخاص و ازمان و احوال و این آیه
خاص ست بحالت ضرب فی الارض یعنی سفر و بوصیت و بحالت عدم شهود مسلمین و نیست تعارض میان خاص و عام انتهی کلامه
هشتم فَإِن عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا استَحَقَّا إِثمًا گفته اند منسوخ ست بقوله وَأَشهِدُوا ذَوَي عَدلٍ مِّنكُم
نهم ذَٰلِكَ أَدنَىٰ أَن يَأتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجهِهَا گفته اند منسوخ ست بشهادت اهل اسلام حاصل آنکه
درین هر دو آیه تحلیف شاهد ست نزد وقوع ریبت در شهادت وی پس منسوخ شد بقوله تعالی وَلَا يُضَآرَّ كَاتِبٌ
وَلَا شَهِيدٌ و منع کردند از مضارت بشهادت و در تحلیف شاهد اضرار اوست و لیکن حق آنست که این
هر دو آیه محکم اند نه منسوخ چنانکه از تقریر ما سبق ظاهر گشته و برین اند اکثر اهل علم و محققین ایشان والله اعلم

سورهٔ انعام در اظهر اقوال مکی ست مگر شش آیت وهی وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدرِهِ الی آخر ثلث آیات
و قُل تَعَالَوا أَتلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُم عَلَيكُم الی آخر ثلث آیات و قرطبی گفته دو آیت یکی وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ دیگر وَهُوَ الَّذِي
أَنشَأَ جَنَّاتٍ و بالجمله از منسوخات دروی نزد بعضی ۳ آیه و نزد بعضی سیزده و نزد بعضی چهارده است اول
قُل إِنِّي أَخَافُ إِن عَصَيتُ رَبِّي عَذَابَ يَومٍ عَظِيمٍ ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ لِيَغفِرَ لَكَ اللَّهُ
مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ یعنی آنحضرت در اول امر از ابتلا بمعصیت و استحقاق عقوبت ترسان بود
بعده مامون فرمودند او را باخبار مغفرت ذنوب متقدمه و متاخره پس حکم خوف منسوخ گشت و نزد جمعی از اهل علم خوف
درین آیه بمعنی علم ست یعنی من میدانم که اگر عصیان او کنم مرا عذاب باشد و برین تقدیر محکم ست و هو الحق دوم
قُل لَّستُ عَلَيكُم بِوَكِيلٍ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف قاله ابن عباس و گفته اند منسوخ نیست زیرا که
ایمان آنها در وسع وی صلی الله علیه و سلم نیست سوم وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِن حِسَابِهِم مِّن شَيءٍ
گفته اند منسوخ ست بآیهٔ إِذَا سَمِعتُم آيَاتِ اللَّهِ يُكفَرُ بِهَا وَيُستَهزَأُ بِهَا فَلَا تَقعُدُوا مَعَهُم

حتى يخوضوا في حديث غيره يعني در آيه اول ترخيص بود در مجالست کفار وقت اضطرار بعده نزول آیه
نسخ پذیرفت چهارم وذر الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف
قاله قتاده و مجاهد گفته بطریق تهدید ست مثل قوله ذرني ومن خلقت وحيدا و درین صورت محکم باشد
و درین اند اکثر اهل علم شوکانی گفته میگویند که این آیه منسوخ ست و گفته اند معنی آنست که ایشان یعنی یهود گرفتند دین را
بر آن هستند لعب و لهو چنانکه در فعل ایشان بالتمام مشاهده می افتد که از همین جهالات و ضلالات بوده است و گفته
مراد بدین درینجا عید ست یعنی عید خود را لعب و لهو گرفته اند پنجم فمن ابصر فلنفسه و
گفته اند منسوخ ست بآیه سیف ششم وما انا عليكم بحفيظ زجاج گفته نازل شد این آیه قبل فرض قتال
بعده امر کرده شد بمنع از عبادت اوثان بسیف و سنان پس این نیز منسوخ باشد بآیه سیف هفتم واعرض
عن المشركين ○ ابو الشیخ از سدی آورده که منسوخ ست بآیه قتال هشتم وما جعلناك عليهم
حفيظا ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف نهم ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله
فيسبوا الله عدوا بغير علم گویند منسوخ ست بآیه سیف در فتح القدیر گفته جمهور رفته اند که این آیت
محکم ثابت غیر منسوخ ست و اصل اصیل است در سد ذرائع و قطع تطرق بسوی شبهه و در وی دلیل ست بر آنکه داعی بسوی حق
و ناهی از باطل چون بترسد که ازین دعوت و نهی متسبب شود آنچه اشد از آن ست از انتهاک حرم و مخالفت حق و وقوع
در باطل ترکش اولی باشد بلکه واجب ست بر وی و چه انفع ست این آیه و اجل ست فائده او برای حاملین حجج خدا
بیان او برای مردم چون باشند در قومی صم بکم که ترک میکنند او را و قیام نمودن می بمعروف و میگذارند معروف دیگر را
امر میکنند منکری را که نهی مینمایند ایشان او را از ان و خبر او را از منکرات بنا بر عناد حق و بغض اتباع محققین و
بر خدا او اثر میکنند در ایشان مگر تیغ و کیف که سیف حکم عدل ست در حق معاند شریعت مطهره که مخالفت دین و تحری
اهل شر عادت و خوی خود ساخته است چنانکه در اهل بدع مشاهده می افتد که چون ایشان را بسوی حق خوانده
باطل کثیر می افتند و چون بسوی سنت راه نموده شوند مقابله اش ببدع خود می نمایند پس ایشان اند متلاعبین بدین
بشر الخ و بدتر اند از زنادقه انتهی کلامه دهم فذرهم وما يفترون ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف
یازدهم ولا تاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه گفته اند منسوخ ست بقوله اليوم احل
لكم الطيبات وطعام الذين اوتوا الكتب و باین رفته است ابن عباس و لیکن در حقیقت این
باب تخصیص باشناست نه از باب نسخ شوکانی در فتح القدیر نوشته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه مذهب
ابن عمر و نافع و شعبی و ابن سیرین و مذهب مالک در روایتی از وی و احمد بن حنبل و ابو ثور و داود ظاهری آنست که
بر هر چه از ذبائح نام خدا اندکور نشده حرام ست بدون فرق میان عامد و ناسی بموجب این آیه مؤید این ست ذلك
قوله انه لفسق و ثابت شده است در احادیث صحیحه امر بتسمیه در صید و غیره و مذهب شافعی و اصحاب او و مالک
در روایتی و احمد آنست که تسمیه مستحب ست نه واجب و این مروی ست از ابن عباس و ابی هریره و عطا بن ابی

آیه را حمل بر ذبح لغیر الله کرده و این تخصیص آیه بغیر مخصص ست و در مراسیل ابو داود آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبیحه مسلم حلال ست نام خدا بروی ذکر کرده شود یا نه و ابن صالح تخصیص آیه نمی تواند شد آری حدیث عایشه که وی گفت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که قومی می آرند گوشتها را و ما نمیدانیم که ذکر کرده اند بران نام خدا یا نه فرمود شما نام برید و بخورید افاده آن میکند که تسمیه نزد اکل مجزی ست با التباس وقوع او نزد ذبح و مذهب مالک و احمد در مشهور از وی و ابو حنیفه و صاحبانش و اسحق بن راهویه آنست که ترک تسمیه بنسیان مضر نیست و اگر عمدا ترک کرده ذبیحه غیر حلال باشد و این مروی ست از علی و ابن عباس و سعید بن المسیب و عطا و طاوس و حسن بصری و ابی مالک و عبد الرحمن بن ابی لیلی و جعفر بن محمد و ربیعه و استدلال کرده اند بروایت بیهقی از ابن عباس از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اگر فراموش کرد تسمیه نزد ذبح پس باید که یاد کند نام خدا را و بخورد و رفع این حدیث خطاست زیراکه از قول ابن عباس ست و کذا اخرجه من قوله عبد الرزاق و سعید بن منصور و عبد بن حمید و ابن المنذر آری ممکن ست استدلال برای این مذهب بمثل قوله تعالی رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِيْنَا اَوْ اَخْطَأْنَا و بقوله صلی الله علیه وسلم رفع عن امتی الخطأ والنسیان انتهی کلامه دوازدهم يَا قَوْمِ اعْمَلُوْا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ تَكُوْنُ لَهٗ عَاقِبَةُ الدَّارِ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف سیزدهم قُلِ انْتَظِرُوْا اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ گفته اند منسوخ ست حکم انتظار در حق کفار بآیه سیف چهاردهم اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوْا دِيْنَهُمْ وَكَانُوْا شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِيْ شَيْءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یعنی ترک ایشان تا مجازات الهی در فتح القدیر گفته این آیه منجمله منسوخ بآیه سیف ست و مراد بدان گفته اند یهود و نصاری اند و گفته اند مشرکین و گفته اند عام ست در جمیع کفار و مبتدعین و همین ست صواب

سورهٔ اعراف این سوره مکی ست مگر هشت آیه و هی قوله وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الی قوله وَاِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ و دروی یک آیه یا دو آیه منسوخ ست باقی همه محکم ست اول خُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ دوم وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِيْنَ گفته اند اول منسوخ ست بآیه وَآتُوا الزَّكٰوةَ و ثانی بآیه سیف کلام در مثال آیات گذشت

سورهٔ انفال بسیاری از مفسرین این سوره را مدنی گفته اند بلا استثنای چیزی و به قال الحسن و عکرمه و جابر بن زید و عطاء و روی مثل هذا عن ابن عباس و قرطبی از وی آورده که مگر هفت آیه من قوله وَاِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا الی آخر سبع آیات منها و از منسوخات دروی نزد بعضی دو آیه و نزد بعضی شش آیه و نزد بعضی زیاده است اول يَسْأَلُوْنَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُوْلِ گفته اند منسوخ ست بآیه وَاعْلَمُوْا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهٗ یعنی در آیه اول نفل خاص بود برای خدا و رسول و درین آیه چهار خمس برای غانمان مقرر کردند و یک خمس برای خدا و رسول و غیرهما و باین رفته است مجاهد و عکرمه و ابن عباس و نزد جمعی از باب تخصیص ست نه نسخ پس محکم خواهد بود دوم وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِيْهِمْ وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُوْنَ گفته اند منسوخ ست بقوله وَمَا لَهُمْ اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ وَهُمْ يَصُدُّوْنَ

عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ واین عذاب روز بدر بود و بعد او بود ونزد جمعی از اهل علم محکم ست یعنی نفی عذاب استیصال است
وگفته اند استغفار راجع بمسلمین ست که در میان ایشان اند مراد آنکه تا مستغفرین از مسلمین در ایشان موجود اند
خدا عذاب نخواهد کرد یا آنکه عذاب ایشان بنابر بودن مسلمانان در اصلاب ایشان نیست ابن عباس گفته دو امان بود
در ایشان یکی آنحضرت صلی الله علیه وسلم که رفت دوم استغفار وآن باقی ست سوم قُلْ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا
اِنْ يَّنْتَهُوْا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ گفته اند منسوخ ست بآیه وَقَاتِلُوْهُمْ حَتّٰى لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ
یعنی در آیه اول وعده مغفرت بر باز ماندن از عداوت وقتال رسول کردند بعده حکم قتال با ایشان دادند ونزد جمع
محکم ست ومراد انتها از قتال بدخول در اسلام ست یا از کفر ودر وی دلیل ست بر آنکه اسلام قاطع وهادم
چیزی ست که پیش از وی بوده چهارم وَقَاتِلُوْهُمْ حَتّٰى لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ گویند منسوخ ست
بآیه سیف واین در حقیقت از باب تخصیص بغایت ست نه از باب نسخ پنجم وَاِنْ جَنَحُوْا لِلسَّلْمِ
فَاجْنَحْ لَهَا گفته اند منسوخ ست بقوله قَاتِلُوا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ
الی قوله حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَّدٍ وَّهُمْ صٰغِرُوْنَ ○ یعنی در آیه اول ذکر مصالحت با یهود بود وبعده
نسخ پذیرفت ششم اِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ عِشْرُوْنَ صٰبِرُوْنَ يَغْلِبُوْا مِائَتَيْنِ گفته اند منسوخ ست
بقوله اَلْئٰنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ اَنَّ فِيْكُمْ ضَعْفًا فَاِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ مِّائَةٌ صَابِرَةٌ يَّغْلِبُوْا
مِائَتَيْنِ ع یعنی بیشتر حکم بود که یک مسلمان در غزو از ده کافر مقابله کند ونگریزد بعده حکم شد که از دو کس فرار نکند
ودر فوز الکبیر گفته قلت هی کما قال منسوخة انتهی ودر حقیقت تخفیف تشدید ست نه نسخ اصل حکم هفتم وَالَّذِيْنَ
اٰوَوْا وَّنَصَرُوْا اُولٰٓئِكَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ گفته اند منسوخ ست بقوله وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ
اَوْلٰى بِبَعْضٍ یعنی مهاجرین وانصار وارث یکدیگر میشدند بهجرت ونصرت پس منسوخ شد این حکم بذوی القربی
هشتم وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَلَمْ يُهَاجِرُوْا مَا لَكُمْ مِّنْ وَّلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتّٰى يُهَاجِرُوْا گفته اند منسوخ ست
بقوله وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ یعنی اول میراث باسلام مع الهجرة بود وبعده بموالات ونصرت شد
سپس باولی الارحام منسوخ شده بر عصبه قرار یافت وبعضی گویند محکم ست ودر آیه اخبار ست بآنکه بعض قرابات
اولی تر ببعض ست نه آنکه میراث بموالات ونصرت منسوخ باشد اما ابن عباس بنسخ رفته وگفته مهاجر متولی
اعرابی وارث او نمیشد حال آنکه مومن می بود وهمچنین اعرابی وارث مهاجر نمیشد پس نسخ کرد آنرا آیه ارحام

سُوْرَةُ بَرَاءَةْ

وآنرا سورة توبه هم خوانند مدنی ست قرطبی گفته باتفاق ونزولش بعد فتح مکه است
ودر وی از آیات منسوخه یک آیه ونزد بعضی سه ونزد بعضی شش آیه یا زیاده ست اول بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ
وَرَسُوْلِهٖٓ اِلَى الَّذِيْنَ عٰهَدْتُّمْ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف دوم وَاِنْ
اَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ اسْتَجَارَكَ فَاَجِرْهُ حَتّٰى يَسْمَعَ كَلٰمَ اللّٰهِ ضحاک گفته منسوخ ست بآیه سیف
وحسن گفته محکم ست سوم وَالَّذِيْنَ يَكْنِزُوْنَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُوْنَهَا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ

گفته اند منسوخ ست بآیهٔ زکوة خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً قاله عراک بن مالک و عمر بن عبد العزیز و گفت
ابن عمر بود این قبل نزول زکوة و چون فرود آمد زکوة گردانید آنرا خدای تعالی طهارت برای اموال و پروا نیست مرا
اگر باشد نزد من برابر احد زر و بشمارم آنرا و بدهم زکوة آن و بجا آرم در وی طاعت خدا و ابن عباس فرموده
که این آیه در حق یهود ست و خاص ست عام ست انتهی و در حقیقت از باب تخصیص ست نه از تنسیخ علی همدانی
گفته اصح آنست که منسوخ نیست چهارم اِلَّا تَنْفِرُوْا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ لَيْسَ
عَلَى الْاَعْمٰى حَرَجٌ وَلَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ و این در حقیقت تخصیص ست نه تنسیخ پنجم اِنْفِرُوْا خِفَافًا وَّثِقَالًا
گفته اند منسوخ ست بقوله مَا كَانَ الْمُؤْمِنُوْنَ لِيَنْفِرُوْا كَآفَّةً و بآیهٔ عذر کما تقدم و در فوز الکبیر گفته
معنی خفاف آنست که اقل آنچه حاصل شود بدان جهاد از مرکوب و عبد خدمت و نفقه که بآن قناعت کند و ثقال
بمعنی خدم کثیر و مراکب بسیار ست پس نیست نسخ در آیه یا گوئیم که نیست نسخ متعین انتهی و در فتح القدیر گفته معنی
آیه آنست که نفور کنید در حال بودن شما خفاف و ثقال و گفته اند مراد منفرد و مجتمع اند و قیل نشاطا و غیر نشاط
و قیل فقراء و اغنیاء و قیل شبابا و شیوخا و قیل رجالا و فرسانا و قیل من لا عیال له و من له عیال و گفته اند
هر که سابق شده است بسوی حرب همچو طلائع و هر که متاخر ست همچو جیش و قیل غیر ذلک و نیست مانع از حمل آیه
بر جمیع این معانی زیرا که معنیش آنست که نفور کنید سبک آید بر شما یا گران و گفته اند که این آیه منسوخ ست بقوله تعالی
لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضٰى و گفته اند ناسخ او قوله تعالی ست فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ
فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ الآیه و گفته اند محکم ست نه منسوخ و اخراج اعمی و اعرج بقول وَلَيْسَ عَلَى الْاَعْمٰى
حَرَجٌ وَّلَا عَلَى الْاَعْرَجِ حَرَجٌ ست و اخراج ضعیف و مریض بقوله لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى
الْمَرْضٰى از باب تخصیص ست نه از باب نسخ بر فرض دخول ایشان زیر قول وی خِفَافًا وَّثِقَالًا و ظاهر عدم
دخول اینهاست زیر عموم انتهی ششم عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ گفته اند منسوخ ست بقوله
فَاِذَا اسْتَاْذَنُوْكَ لِبَعْضِ شَاْنِهِمْ گوئیم جمع میان هر دو آیه ممکن ست باین طور که عقاب متوجه باشد
بسوی اذن قبل استثبات تا تبین صادق از کاذب و اذن در اینجا بسوی اذن بعد استثبات والله اعلم هفتم
اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ گفته اند
منسوخ ست اول او با آخر او یعنی لن یغفر الله لهم و گفته اند بقوله تعالی وَلَا تُصَلِّ عَلٰۤى اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ
اَبَدًا وَّلَا تَقُمْ عَلٰى قَبْرِهٖ گفته اند آیه اولی در حق قومی ست و این دیگر در حق قومی دیگر و بعضی گفته اند اول
در حق منافقان ست و این در حق یهود و قیل غیر ذلک و نزد اکثر اهل علم محکم ست معنی آنکه او تعالی رسول را خبر کرد
که صدور استغفار در حق ایشان و عدم او برابر ست زیرا که اینها نه اهل استغفار اند و نه اهل مغفرت من الله
پس گویا مثل قوله تعالی ست قُلْ اَنْفِقُوْا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا لَّنْ يُّتَقَبَّلَ مِنْكُمْ هشتم اَلْاَعْرَابُ
اَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا گفته اند منسوخ ست بقوله وَمِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يُّؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ

واین در عس الامر تخصیص عام ست نه نسخ احکام و همچنین در آیهٔ و من الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرما
اند منسوخ ست بآیهٔ مذکوره و در حقیقت درین آیات بیان تنویع اعراب ست که بعضی چنین اند
و بعضی چنان نه نسخ یکی بدیگری و اسند احجمی از اہل آنرا داخل محکم داشته اند و هو الحق

سورهٔ یونس مکی ست مگر سه آیه من قوله فان کنت فی شک الی آخرها همچنین بعوایت کرده
قرطبی در تفسیر خود از ابن عباس و از مقاتل آورده که همگی مکی ست الا دو آیه و از کلبی یک آیه نقل
کرده و محکی ست از حسن و عطا و عکرمه و جابر که مکی ست بلا استثنا و در وی از منسوخات نزد بعضی
آیه است و نزد اکثر وران و در مائده هیچ نه اول انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم
عظیم ○ گفته اند منسوخ ست بقوله لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر
و کلام در مثل این آیات گذشته دوم انتظروا انی معکم من المنتظرین
گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف سوم و ان کذبوک فقل لی عملی و لکم
عملکم منسوخ ست بآیهٔ سیف چهارم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه
منسوخ ست بآیهٔ قتال پنجم حتی یحکم الله منسوخ ست بآیهٔ سیف

سورهٔ هود مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و گفت ابن عباس و قتاده الا یک آیه و هی و
اقم الصلوة طرفی النهار و در وی نزد اکثر هیچ آیه منسوخ نیست و نزد بعضی ۳ آیه است اول
من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون گفته
منسوخ ست بآیهٔ سورهٔ بنی اسرائیل من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید
و این در حقیقت از باب تقیید اطلاق ست نه نسخ دوم قل للذین لا یؤمنون اعملوا علی مکانتکم انا
عاملون گویند منسوخ ست بآیهٔ سیف سوم و انتظروا انا منتظرون ○ نسخ این آیه هم بآیه
کما تقدم و چون این آیات در کتاب عزیز مکرر وارد شده جدا شمردن آن در باب نسخ وجهی جید ندارد و ا

سورهٔ یوسف علیه السلام تمام او مکی ست گفته اند ما بین مکه و مدینه وقت هجرت نازل شده و ابن عباس گفته مگر چهار آیت و نیست در آن

سورهٔ رعد در وی اختلاف ست که مکی ست یا مدنی سعید بن جبیر و حسن و عکرمه و عطا و جابر بن زید مکی گفته
و ابن الزبیر و کلبی و مقاتل گفته مدنی ست و قول سوم آنست که مدنی ست مگر دو آیت و در وی دو آیت منسوخ ست اول
و ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم گفته اند منسوخ ست بآیهٔ ان الله لا یغفر ان یشرک
به قاله الضحاک و این در صورتی ست که ظلم بمعنی کفر یا شرک باشد کما قال تعالی ان الشرک لظلم عظیم ○
و نزد اکثر اهل علم بمعنی معصیت ست و مغفرت مؤمن عاصی مذهب اهل سنت و جماعت ست و درین صورت آیه محکم باشد
نه منسوخ شوکانی گفته در وی بشارت عظیم ست و رجای کبیر زیرا که انسان بحال اشتغال بظلم تائب نمی باشد و
گفته اند که این آیه در حق عصات موحدین ست خاصة یا مراد بمغفرت درینجا تاخیر عقاب ست تا آخرت تا مطابق شود

حکایت او تعالی استعجال کفار را برای عقوبت و مفید اوست جمله ما بعد او اِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ○
یعنی معاقب عصات مکذبین از کافرین ست حسب اقتضای مشیت خود در دار آخرت انتهی دوم فَإِنَّمَا عَلَيْكَ
الْبَلَاغُ منسوخ ست بآیهٔ سیف زیرا که مفاد آیهٔ اولی صرف تبلیغ رسالت ست بدون مقاتله و در
آیهٔ ثانی بدان حکم کردند و درحقیقت نسخ نیست بلکه ترقی ست در حکم تبلیغ در قتال بر وجه ابلغ موجود ست والله اعلم

سورهٔ ابراهیم مکی ست کما اخرجه ابن مردویه عن ابن عباس و ابن الزبیر و حکاه القرطبی عن الحسن و عکرمة و جابر
بن زید و قتادة مگر دو آیه یا سه آیه و هی قوله اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللهِ كُفْرًا الى قوله فَاِنَّ
مَصِيْرَكُمْ اِلَى النَّارِ و درین سوره از ناسخ و منسوخ هیچ نیست بلکه تمام او محکم ثابت ست

سورهٔ حجر مکی ست بالاتفاق قاله القرطبی و روی نحوه عن ابن عباس و عبدالله بن الزبیر و دران سه
یا چهار آیه منسوخ ست اول ذَرْهُمْ يَأْكُلُوْا وَيَتَمَتَّعُوْا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف دوم فَاصْفَحِ
الصَّفْحَ الْجَمِيْلَ منسوخ ست بآیهٔ سیف عکرمه و مجاهد گفته این آیه پیش از قتال ست سوم لَا تَمُدَّنَّ
عَيْنَيْكَ اِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهٖ اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و وجه نسخ درین آیه غیر ظاهر ست
زیرا که در وی نهی کرده اند از التفات بسوی زخارف دنیا و ادامت نظر بسوی آن و عدم حزن بر تمتع ایشان درین دار
و خفض جناح و لین جانب برای مومنین نه نهی از قتال که آیهٔ سیف ناسخش باشد و لهذا اکثر اهل علم آنرا محکم داشته اند
چهارم فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ ○ منسوخ ست بآیهٔ سیف قاله ابن عباس
و در حقیقت محکم ست معنی آنکه جهر کن بکار خود و اعراض کن از ملامت ایشان و ملتفت مشو بسوی
مشرکین که سرزنش می نمایند ترا بر دعوت اسلام و موکد این معنی ست جمله ما بعد اِنَّا كَفَيْنٰكَ الْمُسْتَهْزِءِيْنَ

سورهٔ نحل مکی ست بتمامها در قول حسن و عطا و عکرمه و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و در روایتی از ابن عباس آمده
مگر سه آیه از آخر او که میان مکه و مدینه در منصرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم از احد فرود آمده و این سوره را سورهٔ النعم هم نامند
در وی دو یا سه حکم منسوخ ست و نزد بعضی تمام او محکم ست اول وَمِنْ ثَمَرٰتِ النَّخِيْلِ وَالْاَعْنَابِ تَتَّخِذُوْنَ
مِنْهُ سَكَرًا وَّرِزْقًا حَسَنًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا
وَمَا بَطَنَ وَالْاِثْمَ و اثم بمعنی خمر ست در فتح القدیر گفته نزول این آیه قبل تحریم خمر بود و سکر در لغت حبش سرکه باشد و رزق حسن
طعام و اهل لغت گویند سکر نام خمر ست و ابن عباس گفته سکر آنچه حرام ست از ثمره او و رزق حسن آنچه حلال ست ابو داود
در ناسخ و ابن منذر و ابن ابی حاتم از وی روایت کرده اند که سکر نبیذ ست و رزق حسن زبیب پس نسخ کرد آنرا قوله
اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ انتهی و بعضی معنی آیه چنین گفته اند که ثمرات نخیل و اعناب رزق حسن بود و شما از وی اخذ
سکر کردید پس برین تقدیر منسوخ نباشد دوم فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ قتال
و در حقیقت دران تسلیهٔ آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بر تولی آنها و تمهید عذر ست که نیست بر تو مگر رسانیدن
پس محکم باشد سوم وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و صحیح آنست که محکم ست

زیرا که این مجادله بلسان ست بحجج قطعیه مفیدهٔ یقین یا حجج ظنیه اقناعیه موجبهٔ تصدیق بمقدمات مقبوله و آن مجادله بسیف و سنان ست و دعوت راهمین دو طریق ست پس بین این جمع ست میان هر دو آیه والله اعلم

سورهٔ بنی اسرائیل مکی ست مگر سه آیه در وی نزد بعضی دو آیه منسوخ ست اول و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا ابن عباس گفته نازل شد بعد ازین ما کان للنبی والذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی و در حقیقت این از باب تخصیص ست نه تنسیخ دوم و ما ارسلناک علیهم وکیلا ○ منسوخ ست بآیه سیف و در فتح القدیر گفته ما وکلناک فی منعهم عن الکفر وقسرهم علی الایمان وقیل ما جعلناک کفیلا لهم تؤخذ بهم انتهی و برین معنی آیه محکم ست نه منسوخ

سورهٔ کهف قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع مفسرین و به قال ابن عباس و ابن الزبیر تمام او محکم ست در وی هیچ آیه منسوخ نیست

سورهٔ مریم علیها السلام ابن عباس و ابن الزبیر و عایشه رض گفته نازل شده است بمکه و در وی نزد بعض چهار آیه منسوخ ست اول و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون گویند منسوخ ست بآیه سیف و نزد اکثر مفسرین محکم ست زیرا که جمع میان هر دو آیه ممکن ست چه در وی حکایت غفلت اهل دنیاست در دنیا نه حکم ترک قتال با ایشان دوم فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا ○ گفته اند منسوخ ست بآیه ما بعد الا من تاب و امن و عمل صالحا فاولئک یدخلون الجنة ولا یظلمون شیئا و این از باب تخصیص عموم ست نه نسخ سوم قل من کان فی الضلالة فلیمدد له الرحمن مدا ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و نزد اکثر اهل علم محکم ست معنی آنکه حق تعالی رسول خود را حکم کرد که جواب هر کسانی را که افتخار میکنند بحظوظ دنیویه نمود که هر که مستقر در ضلالت باشد رحمن او را در ضلالتش امداد کند و اگر چه فلیمدد صیغهٔ امر ست اما خارج مخرج خبر ست برای بیان امهال او تعالی عصات را تا معاذیر شان منقطع نشود روز قیامت بآنها گفته آید اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر یا برای استدراج کقوله انما نملی لهم لیزدادوا اثما و گفته اند مراد بآیه دعاست بدو تنفیس زجاج گفته تاویلش آنست که حق تعالی جزای ضلالت ایشان ترک ایشان و تمدید در دنیا گردانیده و نیست در آیه امر بعدم تعرض بآنها که بآیه سیف منسوخ باشد چهارم فلا تعجل علیهم گویند منسوخ ست بآیه

سورهٔ طه قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع و به قال ابن عباس و ابن الزبیر و دران از منسوخات دو یا سه آیه ست اول ولا تعجل بالقرآن منسوخ ست بقوله سنقرئک فلا تنسی ○ دوم فاصبر علی ما یقولون منسوخ ست بآیه سیف و این در صورتی ست که مراد بصبر ترک قتال باشد و اگر صبر بر ملامت و عداوت و شتم و ایذا رسانی ایشان ست پس آیه محکم باشد و هو الصواب در فتح القدیر گفته ای ساحر کذاب و نحو ذلک من مطاعنهم الباطلة سوم قل کل متربص فتربصوا منسوخ ست بآیه سیف

سورهٔ انبیا علیهم السلام مکی ست در قول همگنان قاله القرطبی و در وی نزد بعض یک یا دو آیه منسوخ
اول إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ۝ گفته اند منسوخ
بقوله إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ۝ واین در حقیقت از باب
تخصیص ست نه تنسیخ **دوم** فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ
مَّا تُوعَدُونَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ قتال یعنی در آیهٔ اول فرموده اند میدانم که چه اذن شود ما را در محاربهٔ شما
پس آیهٔ سیف نسخ آن حکم کرد و نزد اکثر اهل علم معنیش آنست که اگر اعراض کنند ایشان از
اسلام پس بگو آگاهانیدیم شما را که ما و شما برابریم یعنی در حرب و نیست صلح میان ما پس آیه محکم باشد
سورهٔ حج در وی اختلاف ست ابن عباس و ابن الزبیر و قتاده گفته اند مدنی ست مگر چهار آیه وَمَا أَرْسَلْنَا
مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ الی قوله عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ و جمهور گویند مختلط است بعض مکی و بعض مدنی گفته اند از اول سوره
تا سی آیت مدنی ست باقی مکی و پنج آیه از ان لیلی مدنی ست و منسوخ دران دو یا سه حکم ست **اول** وَمَا أَرْسَلْنَا
مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ گفته اند منسوخ
بقوله سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ اما نزد اکثر اهل علم محکم ست و دران تسلی ست برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم که
القای شیطان غلط و نسیان او در تلاوت و قرات شما چیزی جدید نیست با پیغمبران سابق نیز این چنین کرده لیکن
او تعالی القای او را منسوخ و آیات خود را محکم ساخته و آنحضرت ع مامون ست از قبول القای شیطان بحکم وَمَا يَنطِقُ
عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ و قصه که در سبب نزول این آیه در اکثر تفاسیر نوشته اند از جریان این
عبارت که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد محققین اهل حدیث بهیچ وجه
صحیح نشده و باسنادی متصل مروی نگشته بیهقی گفته این قصه غیر ثابت ست از جهت نقل بعده در راویان او تکلم کرده و گفته
مطعون اند و امام الائمه ابن خزیمه فرموده این قصه از وضع زنادقه ست و مجدد سرهندی شیخ احمد فاروقی که در مکاتیب خود
بدان تمسک نموده گویا بر بطلانش مطلع نشده قاضی عیاض در شفا گفته اجماع کرده ست امت که در آنچه طریق او بلاغ ست
از اخبار بچیزی بخلاف ما هو علیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی معصوم ست قصدا و عمدا و سهوا و غلطا ابن کثیر گوید
بسیار مفسرین قصهٔ غرانیق ذکر کرده اند ولیکن همه طرق او مرسل ست و ندیدم آنرا مسند بهیچ وجه صحیح انتهی **دوم** اللَّهُ
يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و در نفس الامر
تعلیم ست تا که این چنین جواب دهند مجادل بالباطل را پس آیه محکم ست نه منسوخ **سوم** وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ
حَقَّ جِهَادِهِ گفته اند منسوخ ست بآیه فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ اما اکثر اهل علم برانند که محکم ست و معنی حق جهاد
آنست که نترسند در راه خدا از لومت لائم یا استفراغ جهد در احیای دین الهی ست در فتح القدیر گفته مقاتل و کلبی گفته اند
آیه منسوخ نیست با آیه مذکوره و در ذکر کرده اند این را تا آنکه تکلیف مشروط ست بقدرت پس نیست حاجت بسوی مصیر بنسخ
سورهٔ مؤمنون مکی ست بلا اختلاف در قول جمیع قاله القرطبی و در وی نزد بعضی دو آیه منسوخ ست **اول**

فذرهم في غمرتهم حتى حين ○ گفته اند منسوخ ست بآية سيف وگفته اند محكم ست معنيش آنكه ترك كن
ايشان را در جهل ايشان كه نيستند اهل هدايت وتنگ نشود سينه تو از تاخير عذاب ايشان زيرا كه هر چيز را وقتي مقررست
دوم ادفع بالتي هي احسن منسوخ ست بآية سيف وگفته اند محكم ست در حق اين امت ودر حق كفار
منسوخ ست زيرا كه مراد صفح واعراض ست از خصلت سيئه كفار كه شرك باشد وگفته اند محكم ست
على الاطلاق زيرا كه مدارات محبوب عليها است تا وقتي كه مؤدي نشود بثلم دين + + + +

سورة نور ابن عباس وابن الزبير گفته مدني ست ودر وي دو يا هفت آيه منسوخ ست اول الزاني
لا ينكح الا زانية او مشركة والزانية لا ينكحها الا زان او مشرك وحرم ذلك
على المؤمنين ○ گفته اند منسوخ ست بقوله وانكحوا الايامى منكم وقيل بقوله فانكحوا ما طاب
لكم من النساء سعيد بن المسيب گفته باجماع در فوز الكبير گفته احمد موافق ظاهر آيه است ومعنيش نزد غير وے
آنست كه نيست كفو مرتكب كبيره مگر زانيه را يا اختيار زانيه مستحب نيست وقوله حرم ذلك اشاره بسوی زنا وشرك ست
پس منسوخ نيست وقوله وانكحوا الايامى عام ست ناسخ خاص نمي تواند شد انتهى شوكاني در فتح القدير گفته اختلاف
كرده اند اهل علم در معنى اين آيه بر اقوال يكى آنكه مقصود از ان تشنيع زنا واهل اوست وآنكه زنا محرم ست بر مومنين ومعنيش
آنست كه زنا نميكند زاني مگر بزانيه وبالعكس پس نكاح در وي بمعنى وطى ست نه بمعنى عقد وزيادت شرك بجهت
عموم اوست در معاصي از زنا وغيره وزجاج اين جهرا رد كرده وگفته شناخته نميشود نكاح در كتاب خدا مگر بمعنى تزويج
ورد كرده اند برين رد بآنكه نكاح بمعنى وطى در كتاب الله ثابت ست ومنه قوله حتى تنكح زوجا غيره وآنحضرت
بيان فرموده كه مراد بدان وطى ست واز جمله قائلين بمعنى وطى در آيه مذكوره سعيد بن جبير وابن عباس وعكرمه اند دوم آنكه
اين آيه در حق زني خاص فرود آمده پس خاص باشد بدان كما قال الخطابي سوم آنكه در مردي از مسلمين نازل شده
پس مخصوص باشد بوي قاله مجاهد چهارم آنكه در اهل صفه فرود آمده ومخصوص بايشان ست قاله ابو صالح پنجم
آنكه مراد بزاني وزانيه محدود واند حكاه الزجاج وغيره عن الحسن گفته كه اين حكم خداست كه تزوج نكند زاني محدود مگر
زانيه محدوده را ومثل آن مرويست از ابراهيم نخعي وباين قائل اند بعض اصحاب شافعي ابن عربي گفته واين صحيح نيست
نظرا بجانكه ثابت نيست نقلا ششم آنكه اين آيه منسوخ ست بآيه ايامى نحاس گفته وبرين قول اند اكثر علما هفتم
آنكه اين حكم موسس بر غالب ست ومعنى آنست كه غالب زانيان رغبت نميكنند مگر در ازدواج زانيه مثل خود وغالب
زنان زانيه راغب نميشوند مگر بازانيان امثال خويش ومقصود زجر مومنين ست از نكاح زواني بعد زجر ايشان
از زنا واين ارجح اقوال ست وسبب نزول شاهد اوست واختلاف كرده اند در جواز تزوج زني كه اين كس باوے
زنا كرده است شافعي وابو حنيفه جائز گويند ومرويست از ابن عباس وروايت كرده اند از عمر وابن مسعود وجابر عدم جواز آن
وگويند آن هر دو زاني اند ابدا وباين قائل ست مالك ومعنى وحرم ذلك على المؤمنين ○ نزد ايشان
آنست كه نكاح زواني محرم ست بنابر آنچه در وست از تشبه بفساق وتعرض بتهمت وطعن در نسب وگفته اند مكروه ست

فقط وتعبير از ان بتحريم براي مبالغه در زجر ست انتهى كلام الشوكاني وبسط سخن درين مسئله در مسك الختام
شرح بلوغ المرام وتفسير آيات الاحكام كرده ايم فليرجع اليهما دوم وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا
گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وليكن اصل دران تخصيص باستثناست نه نسخ سوم وَالَّذِينَ
يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ
بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ○ منسوخ ست بدو آيه يكي وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ
إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ○ ديگر وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ
چهارم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا
گفته اند منسوخ ست بقوله لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ
قال ابن عباس واين نيز تخصيص ست نه نسخ پنجم قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ
وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا الآيه منسوخ ست بقوله وَالْقَوَاعِدُ
مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ
مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ الآيه واين در حقيقت تخصيص ست از عموم نه نسخ مفهوم ششم فَإِنْ تَوَلَّوْا
فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ گفته اند منسوخ ست بآيه سيف زيرا كه معنى آيه اولى آنست
كه نيست بر رسول مگر آنچه امر كرده شد بدان از تبليغ ووى آنرا بجا آورد وبس وآيه قتال نسخ وى نمود هفتم
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ
مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ الآيه گفته اند منسوخ ست بقوله وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا
كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ در اتقان گفته گويند منسوخ ست وگويند نيست وليكن تهاون كردند مردم
در عمل بدان انتهى در فوز الكبير گفته مذهب ابن عباس آنست كه منسوخ نيست واين اوجه واولى باعتماد ست انتهى
در فتح القدير نوشته اختلاف كرده اند در مراد بقول وى ليستأذنكم بر اقوال اول آنكه منسوخ ست قاله سعيد بن المسيب
وسعيد بن جبير گفته امر درين براى ندب ست نه براى وجوب گفته اند واجب بود آنجا كه ابواب وستور نبود اگر آن حال عود كند
وجوب هم عائد شود حكاه المهدوي عن ابن عباس گفته اند كه امر درينجا براى وجوب ست وآيه محكم غير منسوخ ست وحكمش ثابت ست
بر مردان وزنان قرطبى گويد وهمين ست قول اكثر علما وابو عبد الرحمن سلمى گفته آيه خاص ست بزنان وابن عمر گفته خاص ست
بمردان مراد بقول وى ملكت ايمانكم غلامان وكنيزان اند وبقول وى لم يبلغوا الحلم صبيان احرار انتهى كلامه
سورة فرقان مكى ست بتمامها در قول جمهور وابن عباس وقتاده گفته مگر سه آيه كه در مدينه نازل شده
وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ الآيات ودرين يك يا دو آيه منسوخ ست اول وَإِذَا خَاطَبَهُمُ
الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ○ گفته اند منسوخ ست بآيه سيف ونزد اكثر اهل علم محكم ست ونيست سلام درين
از تسليم بلكه از تسلم بمعنى برائت معنى آنكه تحمل ميكنند مومنين ايذاى اهل جهل وسفه را وجهل نميكنند با جاهل ونه سفه با سفيه

در فتح القدیر گفته سیبویه گوید مامور نشدند مسلمین آن روز بسلام بر مشرکین ولیکن بدین قول که تسلیم ست از شما
و نیست خیر و نه شر میان ما و شما مبرد گفته لائق آن بود که چنین میگفت امر کرده نشدند مسلمانان انروز بحرب ایشان
سپس مامور شدند بدان محمد بن یزید گوید خطا کرد سیبویه درین آیه و بد عبارت آورد نحاس گفته معلوم نیست برای
سیبویه کلامی در معنی ناسخ و منسوخ مگر درین آیه زیرا که در آخر کلام خود گفته فنسختها آیة السیف گویم همچنین حال
کلام متکلم در غیر علم خود وحشی او در غیر طریق خود و امر کرده نشدند مسلمانان بسلام بر مشرکان و نه نهی کرده شدند از ان
بلکه مامور گردیدند بصفح و هجر جمیل پس نیست حاجت بسوی دعوی نسخ انتهی دوم ویخلد فیه مهانا منسوخ ست
بقوله الا من تاب وامن وعمل صالحا و قیل بقوله یغفر ما دون ذلک یعنی در آیه اول حکم خلود نار
برای عصات مسلمین کرده بود بعده تائبین را از آنها استثنا فرمودند پس حکم اول منسوخ گشت و در حقیقت مخصوص گشت نه منسوخ
سورة شعرا مکی ست نزد جمهور و ابن عباس گفته مگر چهار آیه از آخر او که بمدینه نازل گشته و هی الشعراء
یتبعهم الغاون الخ و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ بلکه مجموع وی محکم ست مگر یک آیه نزد بعض که
ان الشعراء یتبعهم الغاون باشد گویند منسوخ ست بقوله الا الذین
امنوا وعملوا الصلحت و در حقیقت مخصوص باستثناست نه منسوخ
سورة نمل قرطبی گفته همه آن مکی ست در قول همگنان و تمام او محکم ست نیست در وی منسوخ مگر یک آیه
نزد بعض اهل علم که آن قوله تعالی ست انما انا من المنذرین ○ یعنی نیست بر من مگر انذار که اعلام ست
مع التخویف باشد و آن منسوخ ست بآیه سیف و نزد اعظم آیه غیر منسوخ ست زیرا که وی بمنزله شبه منذر و مبشر
سورة قصص تمام او مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و ابن عباس گفته نازل شد میان مکه و مدینه و ابن سلام گفته
در جحفه وقت هجرت و در وی یک حکم منسوخ ست لنا اعمالنا ولکم اعمالکم و ناسخش آیه سیف ست قال الزجاج و نزد
اکثر اهل علم محکم ست مراد آنکه ضرر کفر شما بما لاحق میشود و نه نفع ایمان ما بشما لاحق شدنی ست
سورة عنکبوت در وی اختلاف ست ابن عباس و ابن الزبیر و حسن و عکرمه و عطا و جابر بن زید گفته تمام او
مکی ست و قتاده و ابن عباس در روایتی گفته تمام او مدنی ست و علی بن ابی طالب گفته نازل شد میان مکه و مدینه
و در وی یک حکم منسوخ ست برای بعض اهل علم و هو قوله تعالی ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی
هی احسن و ناسخش آیه سیف ست قاله قتاده و مقاتل و گفت نحاس هر که قائل بنسخ اوست احتجاج میکند
بآنکه آیه مکی ست و در انوقت قتال مفروض نبود و نه طلب جزیه و جز آن انتهی و نزد اکثر اهل علم محکم ست معنی وی
آنست که مجادله مکنید بکسانیکه ایمان آورده اند از یهود و نصاری بمحمد صلی الله علیه و سلم مثل عبدالله بن سلام
مگر بخصلت احسن یعنی بموافقت در انچه حدیث میکنند شما را از اخبار اهل کتاب و فرد به الا الذین ظلموا در بصورت
کسانی اند که باقی هستند بر کفر خود و یا مراد آنست که در دعوت ایشان بسوی اسلام مجادله احسن کنید و تنبیه ایشان بر حجج و براهین
نه بجا شدت و اغلاظ مگر با کسانیکه ظلم میکنند و طریق ادب با مسلمین نمی سپرند که با ایشان مجادله بخشونت مضایقه ندارد و اکثر مفسرین تفسیر کرده اند

سورهٔ روم بلا خلاف مکی ست قاله القرطبی در وی یک حکم منسوخ ست فاصبر ان وعد الله
حق گفته اند نسخ آن بآیهٔ سیف ست و نزد جمهور محکم ست زیرا که معنیش آنکه صبر کن برایذای ایشان
و منتظر باش وعدهٔ خدا را که در باب نصر تو آنها و اعلای حجت تو و اظهار دعوت تو کرده ست و نیست خلاف در ان
سورهٔ لقمان مکی ست مگر سه آیه و لو ان ما فی الارض الی آخرها قاله ابن عباس و قتاده گفته مگر دو آیه
و در روایتی از ابن عباس مکی ست بلا استثنا گویند در وی یک حکم منسوخ ست و من کفر فلا یحزنک کفره
الینا مرجعهم و ناسخش آیهٔ سیف ست و نزد اکثر اهل علم محکم ست معنی آنکه کفر کافر ترا هیچ ضرر نمیکند
سورهٔ سجده مکی ست قاله ابن الزبیر و گفت ابن عباس مگر سه آیه افمن کان مؤمنا الی آخر الثلث و در وی
یک حکم منسوخ ست قال تعالی فاعرض عنهم وانتظر انهم منتظرون ○ گویند ناسخش آیهٔ سیف ست و گفته اند محکم
ست زیرا که گاهی واقع میشود اعراض با امر بقتال و مراد انتظار یوم هلاک ایشان ست بقتل و آن روز بدر بود یا انتظار فتح روز قیا
سورهٔ احزاب مدنی ست قاله ابن عباس در وی دو آیت منسوخ ست یکی و لا تطع الکفرین
والمنفقین ودع اذاهم وتوکل علی الله گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و نزد جمهور محکم ست
و در وی تعریض ست بغیر وی صلی الله علیه وسلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم ست از ینکه اطاعت ایشان کند
در چیزی از انچه میخواهند و اشارت میکنند بدان از مداهنت در دین و در وی امر ست بعدم مبالات بایذای
ایشان بنابر تصلب آنحضرت در دین و شدت وی بر اعدا دوم لا یحل لک النساء من بعد
ولا ان تبدل بهن من ازواج ولو اعجبک حسنهن الا ما ملکت یمینک
گفته اند منسوخ ست بقوله یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک التی اتیت اجورهن
وما ملکت یمینک الآیه در فوز الکبیر گفته یحتمل که ناسخ مقدم باشد در تلاوت و همین ست اظهر نزد من انتهی
در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در تفسیر این آیه بر اقوال اول آنکه محکم ست و حرام ست بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تزوج بر زنان خود برای مکافات فعل آنها که اختیار خدا و رسول و دار آخرت ست وقتی که مخیر گردانید
آنها را رسول خدا صلی الله علیه وسلم و این قول ابن عباس و مجاهد و ضحاک و قتاده و حسن و ابن سیرین و ابی بکر بن عبد الرحمن
بن الحارث بن هشام و ابن زید و ابن جریر ست و ابو امامه بن سهل بن حنیف گفته چون حرام کرد خدا بر زنان آنحضرت
تزوج بغیر و بعد از وی حرام کرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم تزوج غیر این زنان نیز و ابی بن کعب و عکرمه و ابو رزین
گفته اند معنی آنست که حلال نیست ترا زنان بعد اصناف مذکوره که نام برده شد آنها را قرطبی گوید و این اختیار
ابن جریر ست و گفته اند معنی آنست که حلال نیند ترا یهودیات و نه نصرانیات زیرا که صحیح نیست اتصاف آنها
بامهات المؤمنین و درین قول بعد ست زیرا که درین صورت تقدیر عبارت چنین میشود که لا یحل لک النساء من
بعد المسلمات حال آنکه ذکر مسلمات پیشتر نبوده است و گفته اند این آیه منسوخ ست بسنت و بقوله ترجی من
تشاء منهن وتؤوی الیک من تشاء و باین قائل ست عایشه و ام سلمه و علی بن ابی طالب

علی بن حسین وغیرهم وهمین ست راجح وتبدیل نیز از انجمله ست که او تعالی در حق رسول خود صلی الله علیه وآله وسلم
منسوخ کرده علی قول راجح انتهی کلامه ابی بن کعب گفته خوانده‌ایم درین سوره الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة
نکالا من الله والله عزیز حکیم پس مرفوع شد اخرجه النسائی وعبد الرزاق والطیالسی وسعید بن منصور وابن المنذر
وغیرهم وابن کثیر گفته اسناده حسن و بخاری و مسلم وغیرهما از ابن عباس آورده‌اند که استاد عمر بن الخطاب
وحمد کرد خدا را و ثنا گفت بروی بعده گفت اما بعد ای مردمان بدرستیکه برانگیخت خدا محمد را بحق و فرود آورد
بروی کتاب پس بود در انچه نازل شد بروی آیه رجم پس خواندیم ما آنرا و یاد گرفتیم الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة
و رجم کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و رجم کردیم ما بعد او پس می‌ترسم که دراز شود بمردم زمان و بگوید گوینده نمی‌یابیم آیه رجم
در کتاب خدا او گمراه شوند مردم بترک فریضه که فرود آورده است آنرا خدای تعالی و مروی ست این روایت بطرق انتهی پس این از آن
جنس ست که تلاوتش منسوخ شده و حکمش باقی ست تا روز قیامت ولیکن تهاون کردند مردم در عمل نمودن بران
چنانکه تهاون کردند در ترک بسیاری از احکام و حدود شرع و نیست این نخستین آبگینه که شکست در اسلام

سورهٔ سبا مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع الا آیه واحده که دروی اختلاف ست وهی قوله ویری الذین
اوتوا العلم الذی انزل الیک فرقه گوید مکی ست و فرقه گوید مدنی ست و دروی یک حکم منسوخ ست
ولا تسئل عما تعملون ○ و ناسخش آیه سیف ست و جمهور برانند که محکم ست یعنی خبر نیست که میخواهم شمار السوی اجر
خیر و نفع شماست و نمیرسد از کفر شما و ترک شما اجابت مرا هیچ ضرر و نقصان و در فتح القدیر گفته این آیه و امثال آن منسوخ ست بآیه سیف

سورهٔ فاطر مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی و اخرجه البخاری والبیهقی وغیرهما عن ابن عباس و تمام
وی محکم ست نیست از منسوخ دروی چیزی و نزد بعضی این آیه ان انت الا نذیر ○ نسخ پذیرفته
بآیه سیف و کلام در امثال وی گذشته و این سوره را سوره ملائکه هم گویند

سورهٔ یس مکی ست قرطبی گفته بالاجماع مگر آنکه گروهی یک آیه را از آن مدنی گفته وهی ونکتب
ما قدموا و آثارهم که در حق بنی سلمه از انصار فرود آمده وقتیکه اراده نقل کردند
بجوار مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کردند و تمام وی محکم ست نیست دروی ناسخ و نه منسوخ

سورهٔ صافات مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع دروی چهار آیه منسوخ ست اول فتول عنهم
حتی حین ○ دوم وابصرهم فسوف یبصرون ○ سوم وتول عنهم حتی حین
چهارم وابصر فسوف یبصرون ○ گفته اند این هر چهار آیه منسوخ اند بآیه سیف و نزد اکثر محکم اند و مراد بدان معلوم
مجاهد گفته یعنی تا آنکه امر کنیم با تر القتال و قتاده گفته تا موت و گفته اند تا یوم بدر و گفته اند تا یوم فتح مکه و بنا بر بعضی [illegible]

سورهٔ ص مکی ست در قول همگنان قاله القرطبی و نیست دروی منسوخ مگر دو آیه یکی انما انا نذیر
مبین ○ دوم ولتعلمن نباه بعد حین ○ و ناسخش آیه فاقتلوا المشرکین ست و نزد اکثر
محکم ست زیرا که جمع میان هر دو ممکن ست یعنی ای کفار خواهید دانست آنچه خبر میدهم شما را از دعا الی الله و توحید

وترغیب بسوی جنت وتحذیر از نار بعد چندی قتاده وزجاج وفرا گفته بعد موت وعکرمه وابن زید گفته روز قیامت
وکلبی گفته هر که باقی مانده دانست روز یکه ظاهر شد مروی صلی الله علیه وسلم وهر که بود دانست بعد موت وسدی گفته این دانستن روز بدر بود

سورهٔ زمر مکی ست در قول حسن وعکرمه وجابر بن زید ونحاس از ابن عباس آورده که مگر سه آیه که در مدینه
نازل شده در حق وحشی قاتل حمزه قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وبعضی هفت آیه
گفته اند در وی شش آیه منسوخ شده یکی إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۝ گفته اند
منسوخ ست بآیه سیف زیرا که در وی مضمون ترک آنها تا حکم کردن خدا میان شان روز قیامت مضمر ست گویم
این قسم آیات در قرآن شریف بسیار ست در همه احتمال مذکور موجود ست پس همه منسوخ باشند ولیکن ارجح عدم نسخ
اوست زیرا که تحکیم الهی درمیان آنها روز قیامت منافی قتال در دنیا نیست دوم إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ
رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ گفته اند حکم خوف وقوع در معصیت منسوخ شده بآیه سورهٔ فتح لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ
مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ قاله ابوحمزة الیمانی وابن المسیب وکلام در مثل این آیه بیشتر گذشته
سوم فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یا بقوله إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ
الْإِسْلَامُ واین وقتی صحیح شود که مراد بآیه اذن باشد در عبادت غیر خدا حال آنکه امر دران برای تهدید وتقریع
وتوبیخ ست ودران منع از عبادت غیر خدا ست پس آیه محکم باشد وبراین اند اکثر مفسرین ودر فتح القدیر گفته همین
اولی چهارم أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ گفته اند درین آیه اضمار ترک کفار ست پس منسوخ باشد بآیه سیف
ونزد جمهور محکم ست ومعنی آنست که کافی ست خدا عبد مومن را بثواب وعبد کافر را بعقاب وبر تقدیر قرارت عبده
بصیغهٔ افراد مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند یا جنس وآنحضرت دران داخل باشند بدخول اولی وبر قرارت عباده
بصیغهٔ جمع مراد انبیا ومومنین اند یا همگنان پنجم قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ
گفته اند منسوخ ست بآیه سیف ششم وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم
بِوَكِيلٍ ۝ این نیز منسوخ ست بآیه سیف زیرا که حاصل این آیات آنست که نیست بر تو مگر ابلاغ وکار کردن بنفس خود
ونبردن حساب از کفار بعده حق سبحانه رسول خود را امر فرمود بقتال ایشان تا آنکه بگویند لا اله الا الله وعمل کنند باحکام اسلام

سورهٔ غافر وآنرا سورهٔ مومن هم گویند مکی ست در قول حسن وعطا وعکرمه وجابر وحسن گفته الا قوله وَسَبِّحْ
بِحَمْدِ رَبِّكَ زیرا که صلوات در مدینه نازل شده وابن عباس وقتاده گفته مگر دو آیت که بمدینه فرود آمده وهما إِنَّ
الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ وآیتی که بعد اوست ودر وی یک حکم منسوخ ست فَاصْبِرْ
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ گفته اند ناسخش آیه سیف ست قاله الکلبی واین وقتی درست می نشیند که مراد بصبر ترک قتال باشد حال آنکه
مراد دران تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست بر ایذا رسانی مشرکین باحقاق وعدهٔ نصر خود با وی پس آیه محکم باشد

سورهٔ فصلت وآنرا حم سجده هم نامند مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی تمام او محکم ست
جز یک حکم ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ وناسخش آیه سیف ست وکلام در مثل این آیه گذشته

سورهٔ شوری تمام او مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر مروی ست از ابن عباس و قتاده که مگر
چهار آیه که در مدینه نازل شده قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ الی آخرها
و در وی پنج یا نه آیه منسوخ ست اول يَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ منسوخ ست بقوله الذ
امنوا و در حقیقت از باب تخصیص ست نه نسخ دوم وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ
عَلَيْهِمْ الآیه منسوخ ست بآیهٔ سیف و کلام در مثل آن سابق گذشته سوم فَادْعُ وَاسْتَقِمْ
كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ منسوخ ست بقوله قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نیست در استقامت آنحضرت بر دعوت مردم بسوی اسلام آنچه دال باشد بر نسخ پس
آیه محکم ست نزد جمهور چهارم لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ منسوخ
ست بآیهٔ سیف و خطاب بیهود راست یا کفار را علی العموم پنجم مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ
نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ گفته اند منسوخ ست بقوله مَن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ و نیست نزدیک تحقیق از نسخ
در چیزی زیرا که معنی آیه آنست که میدهد خدا بر نیت آخرت آنچه میخواهد از دنیا و نمیدهد بر نیت دنیا مگر
قتاده و قشیری گفته ظاهر آنست که آیه در حق کافر ست و این تخصیص بغیر مخصص باشد ششم قُل
لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ گفته اند منسوخ ست قاله الحسن ابن الفضل
و رواه ابن جریر عن الضحاک و نزول او در مکه بود چون مشرکان رسول خدا را ایذا دادند حق تعالی امر کرد بمودت او
و هرگاه هجرت کرد انصار نصرت وی نمودند و جای دادند این آیه فرود آمد ما اسئلکم علیه من اجر ان
أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ و قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ
إِلَّا عَلَى اللَّهِ و این ناسخ اول شد ابن عباس گفته آنحضرت واسطة النسب بود در قریش هیچ بطنی
از بطون ایشان نیست مگر وی را صلی الله علیه وسلم در ان قرابت ست پس فرمود او تعالی بگو ایشان را نمیخواهم
از شما هیچ اجر بر دعوت و تبلیغ رسالت مگر مودت در قربی که دوست دارید مرا بسبب قرابت که با شماست
و نگاه دارید مرا بنا بر قرابت مذکوره اخرجه سعید بن منصور و ابن سعد و عبد بن حمید و الحاکم صححه و ابن مردویه و البیهقی فی الدلائل
وله طرق و در روایتی دیگر از ابن عباس نزد ابونعیم و دیلمی از طریق مجاهد آمده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سوال نمیکنم شما را بران مزدی مگر دوستی در قرابت که نگاه دارید مرا در اهل بیت من و دوست دارید آنها را برای من
و سندش ضعیف ست شوکانی در فتح القدیر گفته صحیح از وی همان معنی اول ست و روایت کرده آنرا از وی جمع جم
از تلامذهٔ وی و من بعدهم و منافی نیست آنرا آنچه مروی ست از وی با نسخ آن زیرا که نیست مانع از این که نازل
شده باشد این آیه در مکه بعده استثنای مذکور نسخ پذیرفته چه وی علی الاطلاق خواستگار اجر بر تبلیغ نشد انتهی هفتم
وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنتَصِرُونَ ○ گفته اند منسوخ ست بقوله وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ
إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ○ یعنی در آیهٔ اولی مدح انتصار نزد بغی کرده بودند و طریق عدل و ران [illegible]

که جزای سیئه سیئه است مثل آن بعده حکم صبر و عفو فرمود پس حکم انتصار نسخ پذیرفت و در حقیقت نسخ نیست بلکه هدایت است بسوی معالی امور که باوجود جواز انتصار و انتقام عفو و صبر را افضلیت است آری صریح در عفو ندبی است که در انتقام نیست [illegible] وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَاُولٰٓئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيْلٍ ۝ گفته اند منسوخ است بقوله وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ اِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ۝ در فتح القدیر گفته ابن زید گوید این نسخ پذیرفته است بجهاد و خاص است بمشرکین و قتاده گفته عام است همین است ظاهر نظم قرآنی کریم فَاِنْ اَعْرَضُوْا فَمَآ اَرْسَلْنٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا اِنْ عَلَيْكَ اِلَّا الْبَلٰغُ گفته اند منسوخ است بآیه سیف سخن در مانند این آیه مکرر گذشته

سورهٔ زخرف قرطبی گفته مکی است بالاجماع و در آن دو حکم منسوخ است **اول** فَذَرْهُمْ يَخُوْضُوْا وَيَلْعَبُوْا حَتّٰى يُلٰقُوْا يَوْمَهُمُ الَّذِيْ يُوْعَدُوْنَ ۝ گفته اند منسوخ است بآیه سیف و مراد بیوم موعود روز قیامت است یا عذاب در دنیا و گفته اند منسوخ نیست بلکه خارج مخرج تهدید است **دوم** فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلٰمٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ ۝ گفته اند منسوخ است بآیه سیف و قیل بقوله وَالسَّلٰمُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى ۝ در فتح القدیر گفته گفته اند محکم است منسوخ نیست در وی تهدید شدید و وعید عظیم است از او تعالی

سورهٔ دخان مکی است بالاتفاق قرطبی گفته الا قوله اِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِيْلًا و در وی یک حکم منسوخ است فَارْتَقِبْ اِنَّهُمْ مُّرْتَقِبُوْنَ ۝ و ناسخش آیه سیف است و گفته اند محکم است یعنی آنکه منتظر باش چیزی را که وعده کرده ایم با تو از نصر و فتح بر ایشان و هلاک آنها بر دست تو زیرا که ایشان نیز منتظر مرگ تو هستند و گفته اند معنیش آنکه منتظر باش تا چه حکم میکند خدا میان تو و اینها که ایشان هم انتظار نائبه دهر تو میکنند پس در وی معنی تهدید [illegible]

سورهٔ جاثیه تمام او مکی است قرطبی گفته در قول جمیع ایشان و نیست در وی منسوخ مگر یک آیه قُلْ لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يَغْفِرُوْا لِلَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ اَيَّامَ اللّٰهِ گفته اند ناسخش آیه سیف است ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعراض میکرد از ایذای مشرکین و آنها استهزا و تکذیب وی میکردند پس امر کرد خدا رسول خود را بقتال ایشان پس گویا این حکم نسخ پذیرفته اخرجه عنه ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه

سورهٔ احقاف مکی است در قول حسن و جابر و عکرمه و از ابن عباس و قتاده آمده که مگر یک آیه مدنی است و هی قوله وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الی آخرها و در وی دو آیت منسوخ است **اول** قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَآ اَدْرِيْ مَا يُفْعَلُ بِيْ وَلَا بِكُمْ اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوْحٰٓى اِلَيَّ وَمَآ اَنَا اِلَّا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ۝ گفته اند منسوخ است بقوله لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْۢبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ قال ابن عباس و در فتح القدیر معنی آیه چنین گفته نمیدانم چه کار کرده شود با من در زمان مستقبل آیا بمکه در مکه یا بیرون روم از آنجا و بمیرم یا کشته شوم و شتاب کرده شود عقوبت برای شما یا مهلت داده شوید و این همه در دنیاست و اما در آخرت پس معلوم است که وی است و وی در جنت است و کافرین در نار اند و گفته اند معنی آنست نمیدانم چه کرده شود با من روز قیامت و چون این فرود آمد فرح کردند مشرکان و گفتند چه قسم اتباع کنیم پیغمبری را

واین نافی محکم بودن اوست دوم وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ ناسخ وے
آیه سیف ست زیراکه معنیش آنست که نیستی تو مسلط برایشان تا جبر وقهر کنی آنها را برایمان
سورهٔ ذاریات مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع در وی آیه واحده منسوخ ست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ
بِمَلُومٍ ○ بعده حکم تولی واعراض از کفار بآیه سیف منسوخ گشته وقیل بقوله وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ
مقاتل گفته یعنی بعظ کن کفار مکه را زیراکه نفع ذکر همان راست که در علم خدا ایمان آرنده است وگفته اند تذکیر
ایشان بعقوبت وایام الله کن ومومنین را مخصوص ساز بذکر زیراکه منتفع بدان همین ایشان اند
سورهٔ طور مکی قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع در وی یک حکم منسوخ ست وَاصْبِرْ لِحُكْمِ
رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وناسخش آیه سیف ست واگر مراد بصبر درینجا صبر بر جهاد باشد
چنانکه سیاق آیه که تو در حفظ وحمایت مائی وپیش چشمان مابوده بران دلالت دارد پس آیه محکم خواهد بود
سورهٔ النجم مکی ست تمام او در قول جمهور وابن عباس گفته مگر یک آیه الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ
الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ الخ ودران دو آیه منسوخ ست یکی فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وناسخش آیه سیفست
ومراد بذکر ایمان ست یا قرآن یا ذکر خدا علی العموم دوم وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ گفته اند منسوخ ست
بقوله وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم در فتح القدیر گفته معنی آیه آنست که نیست انسان را مگر اجر سعی وجزای
عمل خود ونفع نمیکند هیچکس را عمل هیچکس واین عموم مخصوص ست بمثل قوله سبحانه أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وبمثل انچه
وارد ست در شفاعت انبیا وملائکه برای عباد ومشروعیت دعای احیا برای اموات ونحو آن ونرسید صواب انکه
گفت این آیه منسوخ ست بمثل این امور زیراکه خاص ناسخ عام نمی تواند شد بلکه مخصص او باشد بعد انچه
قائم شده ست دلیل بر آنکه انسان منتفع میشود بکذا وکذا وآن از سعی اوست پس مخصص عموم این آیه باشد
سورهٔ قمر تمام او مکی ست در قول جمهور ومقاتل گفته مگر سه آیه من قوله أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ
مُّنتَصِرٌ ○ الی قوله وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ ○ قرطبی گفته واین صحیح نیست در وی یک حکم منسوخ ست
فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ وناسخش آیه سیف ست زیراکه معنی او آنست که اعراض کن از ایشان چون انذار انکار میکنند دین ما
سورهٔ رحمن مکی ست قرطبی گفته در قول حسن وعروه بن الزبیر وعکرمه وعطا وجابر وابن عباس گفته مگر یک آیه وهی قوله يَسْأَلُهُ
مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ که مدنی ست واول اصح ست ونیست در وی ناسخ ونه منسوخ علی الاصح
سورهٔ واقعه مکی ست در قول حسن وعکرمه وجابر وعطا وابن عباس وقتاده یک آیه را از ان مدنی گفته
وهی قوله تعالی وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ○ ونیست دران ناسخ ونه منسوخ بر اصح اقوال
سورهٔ حدید مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی سیوطی بسند ضعیف از ابن عمر آورده که فرود آمد این
سوره یوم الثلثاء وپیدا کرد خدا حدید را یوم الثلثاء وقتل کرد ابن آدم برادر خود را یوم الثلثاء ونهی کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حجامت یوم الثلثاء ونیست درین سوره از ناسخ ومنسوخ چیزے ✤✤

سورهٔ مجادله مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع مگر در روایتی از عطا که ده آیت از اولش مدنی ست باقی
کلبی گفته تمام او مدنی ست جز این آیت مَا یَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ که در مکه فرود آمد
و در وی یک حکم منسوخ ست یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ
نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً و ناسخش قوله فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَیْكُمْ ست و گفته اند آیه زکوة و صواب
آنست که ناسخش قول وی ست فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ ست و در سبب نزولش گفته اند که
قومی از مسلمانان با آنحضرت تخلیه میکردند قوم دیگر را از ایشان گمان شد که مگر درین خلوت تنقیص ما میکنند پس حکم
صدقه پیش از نجوی بهاد رشد و باین تدبیر قطع استخلای شان صورت بست و بعضی گفته اند اهل نجوی یهود و منافقین بودند
و عادت شریف چنین بود که هیچکس را از سخن و مشورت منع نمی فرمود بر مسلمانان این امر شاق شد و آیه صدقه نازل شد
و اهل باطل بتقدیم صدقه پیش از نجوی نتوانستند و مسلمانان هم ازان باز ماندند پس حق تعالی از ایشان تخفیف کرد
در فتح القدیر گفته استدلال کرده است باین آیت هر که قائل ست بجواز نسخ قبل امکان فعل اما استدلال صحیح نیست زیرا که
واقع نشد نسخ مگر بعد امکان فعل و نیز بعض آنرا کردند انتهی گویم از علی بن ابی طالب مروی ست که روزی در خطبه خود گفت
در قرآن سوره ایست و دران سوره آیتی ست که عمل نکرد بآن هیچکس پیش از من و عمل نکند بعد از من بآن هیچکی تا روز قیامت گفتند
آن کدام آیت ست فرمود این آیت و ظاهر آنست که امر در آیت برای ندب بود نه وجوب و مقاتل بن حیان گفته این حکم
ده شب ماند بعده منسوخ شد و کلبی گفته یک شب و قتاده گفته ساعتی از نهار و ازینجا ظاهر شود که آنچه در رسائل زیارت مدینه
علی صاحبها الصلوة والسلام نوشته اند که پیش از رسیدن بر مزار مبارک صدقه دهد و تمسک کرده اند باین آیت بنا بر
حیات انبیا ساقط از اعتبار ست زیرا که این آیت منسوخ شده در فوز الکبیر گفته هذه الآیة منسوخة بالآیة بعدها قلت هذا کما قال انتهی
سورهٔ حشر مدنی ست در قول جمیع کما قال القرطبی و نیست در وی منسوخ و یک آیت در ان ناسخ ست و آن
قوله تعالی مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْیَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ زیرا که در وی بیان مصارف فی ست بعد از بیان آنکه فی خاص ست
برای رسول پس منسوخ باشد قوله یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنفَالِ الی آخرها در فتح القدیر گفته کلام کرده اند اهل علم
درین آیت و در آیتی که قبل اوست که معنی این هر دو متفق ست یا مختلف بعضی متفق گفته اند و بعضی مختلف و در وی
کلام طویل ست ابن العربی گفته نیست اشکال زیرا که درینجا سه معنی ست در سه آیت اما آیت اول وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ
مِنْهُمْ پس خاص ست برسول خدا صلی الله علیه وسلم و این اموال بنی النضیر ست و هر چه مثل آن باشد و آیت دوم
مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ کلام مبتدا غیر اول ست برای مستحق غیر اول اگرچه این آیت و آیت اولی
مشترک ست در آنکه هر واحد ازان هر دو متضمن چیزی ست که فی کرد خدا بر رسول خود و مقتضای آیه اولی حصول اوست
بغیر قتال و مقتضای آیه ثالثه حصول اوست بقتال و آیه ثانیه مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ
عاری ست از ذکر حصول بقتال یا بغیر قتال منشا خلاف ازینجاست پس گروهی گفته اند این ملحق باولی ست که مال صلح

وگروهی گفته ملحق بثالثه است که آیهٔ انفال باشد و آنانکه ملحق بآیهٔ انفال گویند اختلاف کنند در آنکه این
آیه منسوخ ست یا محکم انتهی امام مالک گفته آیهٔ اولی ازین سوره خاص برسول خدا است صلی الله علیه وآله وسلم
وآیهٔ ثانی در بنی قریظه یعنی معنی آن حاصل ست بسوی آیهٔ انفال و مذهب شافعی آنست که سبیل خمس فی
همان سبیل خمس غنیمت ست و اربع اخماس او برای آنحضرت بود و این بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای مصالح المسلمین باشد

سورهٔ ممتحنه مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع و در وی سه آیه منسوخ ست اول لا ینهٰکم
الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم وتقسطوا
الیهم گفته اند منسوخ ست بآیهٔ قتال در فتح القدیر گفته معنی آیت آنست که او تعالی نهی نمیکند شما را از بر
اهل عهد از کفار که عهد کرده اند مومنین را بر ترک قتال و بر آنکه مظاهرت کفار بر ایشان ننمایند و نهی نمیکند از
معامله با ایشان بعدل ابن زید گفته این در اول اسلام بود نزد موادعة و ترک امر بقتال بعده منسوخ شد
قتاده گفته نسخ کرد آنرا فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و گفته اند این حکم ثابت بود در صلح
میان آنحضرت و میان قریش چون بفتح مکه صلح زائل شد این حکم هم منسوخ گشت و گفته اند این آیت خاص ست
در حلفای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هر که میان او عهد باشد قاله الحسن و کلبی گفته و ایشان خزاعه و بنو الحارث
بن عبد مناف اند و گفته اند خاص ست در کسانیکه ایمان آوردند و هجرت نکردند و گفته مخصوص بنسا و صبیان ست
و حکایت کرده است قرطبی از اکثر اهل تاویل که این آیت محکم ست دوم یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات
مهاجرات فامتحنوهن الآیه گفته اند منسوخ ست بقوله براءة من الله ورسوله الی قوله نکثوا
ایمانهم و این در وقت مصالح آنحضرت صلی الله علیه وسلم با قریش روز حدیبیه بود بر اینکه هر که مسلمان شده بیاید
او را باز پس گردانند چون زنان بهجرت نموده رسیدند در ایشان بسوی مشرکین مرضی رب العالمین نشد حکم امتحان ایشان
نازل گردید در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه داخل اند زنان درین عهد هدنه و مصالحه یا نه بر دو قول پس
بر قول اول این آیه مخصص آن عهد باشد و به قال الاکثر و بر قول دوم نه نسخ ست و تخصیص سوم وان فاتکم شیء
من ازواجکم الی الکفار فعاقبتم فآتوا الذین ذهبت ازواجهم مثل ما انفقوا گفته اند
منسوخ ست بآیهٔ سیف و قیل بقوله براءة من الله ورسوله الآیات در فتح القدیر گفته این آیت منسوخ ست منقطع شد حکم او
بعد فتح در فوز الکبیر گفته اند منسوخ ست بآیهٔ غنیمت و گفته اند محکم ست گویم اظهر همین که محکم ست و لیکن حکم در مهادنت نزد قوت کفار ست انتهی

سورهٔ صف مدنی ست ماوردی گفته در قول جمیع نیست در وی ناسخ و نه منسوخ

سورهٔ جمعه مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع در وی هم ناسخ و منسوخ نیست

سورهٔ منافقون مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی در وی ناسخ ست نه منسوخ و هی
قوله سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم و کلام در آن گذشته

سورهٔ تغابن مدنی ست در قول اکثر و ضحاک گفته مکی ست و کلبی گفته مکی مدنی هر دو ست

ونیست دران منسوخ اما ناسخ هست وهی قوله تعالی فاتقوا الله ما استطعتم
سورۂ طلاق مدنی ست در قول همه قاله القرطبی ودروی ناسخ نیست اما منسوخ هست وهی قوله واشهدوا ذوی عدل منکم
سورۂ تحریم وآنرا سورۂ نبی صلی الله علیه وسلم هم خوانند مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی
ودروی یکی ناسخ ست ونیست منسوخ دران وهی قوله تعالی یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک الآیه
سورۂ ملک مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی واین سوره را نامهاست منها
سورۂ تبارک والواقیه والمنجیه والمانعه وغیر ذلک ودروی نه ناسخ ست ونه منسوخ
سورۂ ن مکی ست در قول حسن وعکرمه وعطا وجابر ومروی ست از ابن عباس وقتاده که اولش تا
قوله سنسمه علی الخرطوم مکی ست وبعد آن تا قوله من الصالحین مدنی ست باقی همه مکی کذا قال الماوردی
ودروی دو حکم منسوخ ست یکی فذرنی ومن یکذب بهذا الحدیث گفته اند منسوخ ست
بآیه سیف ومراد بحدیث قرآن ست قاله السدی وگفته اند روز قیامت ودروی تسلیه آنحضرت ست صلی الله علیه
دوم فاصبر لحکم ربک گفته اند منسوخ ست بآیه سیف زیراکه بحکم رب درینجا امهال کفار وتاخیر نصرت
رسول مختار ست صلی الله علیه وآله وسلم برایشان وگفته اند مراد بدان تبلیغ رسالت ست
سورۂ حاقه مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی ونیست دروی ناسخ ونه منسوخ
سورۂ معارج قرطبی گفته مکی ست بالاتفاق ودروی دو حکم منسوخ ست یکی فاصبر صبرا جمیلا
گفته اند منسوخ ست بآیه سیف قاله ابن زید وغیره زیراکه دروی حکم ست بصبر بر تکذیب وکفر ایشان بدین اسلام
بدون جزع وشکوی بسوی غیر خدا وهمین ست معنی صبر جمیل دوم فذرهم یخوضوا ویلعبوا ناسخش آیه سیف ست
زیراکه معنی آنست که بگذار ایشانرا خوض کنند در باطل خود ولعب کنند در دنیای خویش ومشغول باش تو بانچه
امر کرده شده ونیست بر تو مگر بلاغ سورۂ نوح مکی ست قاله ابن الزبیر ونیست دروی ناسخ ونه منسوخ
سورۂ جن مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی ونیست دروی ناسخ ونه منسوخ سورۂ مزمل
مکی ست در قول حسن وعکرمه وجابر ونزد ابن عباس دو آیت از وی مدنی ست واصبر علی ما یقولون
ودیگر آیه که متصل اوست وثعلبی گفته الا قوله ان ربک یعلم انک تقوم ادنی الی آخر السوره ودروی پنج آیت
منسوخ ست اول قم اللیل الا قلیلا در فتح القدیر گفته اختلاف ست در ناسخ این امر گفته اند قول
وی ست ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل ونصفه وثلثه الی آخر السوره وگفته اند
قوله علم ان لن تحصوه وگفته اند علم ان سیکون منکم مرضی وگفته اند منسوخ ست بصلوات خمس
واین قائل ست مقاتل وشافعی وابن کیسان وگفته اند فاقرءوا ما تیسر منه انتهی در فوز الکبیر گفته
گویند منسوخ ست بآخر سوره وآخر منسوخ ست بصلوات خمسه گویم دعوی نسخ بصلوات خمسه متجه نیست بلکه حق
آنست که اول سوره در تاکید ندب بسوی قیام لیل ست وآخر او نسخ تاکید بسوی مجرد ندب انتهی دوم او انقص

او ناسخش قوله ست سنقرئك فلا تنسى و صحیح آنست که نیست درین سوره ناسخ و نه منسوخ و معنی آیهٔ کر
آنست که عجلت مکن بسا فضه من نزد القای او که جمع و اثبات قرائت او بر زبان تو بر ماست این موافق باشد مثل
این آیه با آیهٔ سنقرئك فلا تنسى ولهذا اکثر اهل علم بدان تعرض در باب نسخ نکرده اند و مثل
اوست قوله تعالی ولا تعجل بالقرآن من قبل ان يقضى اليك وحيه الآیه
سورهٔ انسان جمهور گویند مدنی ست و مقاتل و کلبی گفته مکی ست و گفته از قول او انا نحن
نزلنا عليك القرآن تنزيلا ○ تا آخر سوره مکی ست و ما قبل او مدنی ست و در وی سه آیه منسوخ
اول ويطعمون الطعام على حبه مسكينا ويتيما واسيرا ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف
قاله سعید بن جبیر یعنی این اطعام در حق اسیر کافر بآیهٔ سیف یا آیهٔ صدقات نسخ پذیرفته و غیروی گفته بلکه آیه
محکم است و اطعام مسکین و یتیم تطوع ست و اطعام اسیر برای حفظ نفس او تا آنکه اختیار کند امام در حق وی
رائی و همین راجح ست و ابن عباس گفته نزول این آیه در حق امیر المومنین علی بن ابی طالب و فاطمه بنت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اخرجه عنه ابن مردویه دوم فاصبر لحكم ربك ولا تطع
منهم آثما او كفورا ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که مراد بحکم دران
رضا بقضای او سبحانه در تاخیر نصر تا اجل معین ست و در وی نهی کرد از موافقت کفار بقوله لا تطع سوم فمن
شاء اتخذ الى ربه سبيلا ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و نیست مراد مفهوم مخالف تا آنکه نسخش صحیح گردد
سورهٔ مرسلت مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و قتاده و گفته مگر یک آیت
ازان مدنی ست و هی قوله واذا قيل لهم اركعوا لا يركعون ○ و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ نبأ مکی ست نزد همه و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ سورهٔ نازعت مکی ست بلا خلاف
و نیست دران ناسخ و نه منسوخ سورهٔ عبس مکی ست در قول جمیع و در وی یک آیه منسوخ ست
فمن شاء ذكره و ناسخش آیهٔ سیف ست و کلام در مثل این آیه گذشته سورهٔ تکویر مکی ست
بلا خلاف و در وی یک آیه منسوخ ست لمن شاء منكم ان يستقيم ○ و ناسخش قوله ست وما تشاءون
الا ان يشاء الله رب العالمين ○ و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که معنیش آنست که مشیت در توفیق
استقامت بر حق و ایمان و طاعت بدست اختیار وی سبحانه ست و نیست شما را قدرت بران مگر بمشیت او
و این مثل قول وی سبحانه ست وما كان لنفس ان تموت الا باذن الله و قوله ولو اننا نزلنا
اليهم الملائكة وكلمهم الموتى وحشرنا عليهم كل شيء قبلا ما كانوا ليؤمنوا
الا ان يشاء الله و قوله انك لا تهدي من احببت ولكن الله يهدي من يشاء و آیات قرآنیه در معنی بسیار ست
و همه محکمات سورهٔ انفطار مکی ست بلا خلاف و نیست دران منسوخ سورهٔ مطففین
مکی ست در قول ابن مسعود و ضحاک و مقاتل و مدنی ست در قول حسن و عکرمه و مقاتل گفته اول سورتست که در

مدینه نازل شده و ابن عباس و قتاده گفته مگر هشت آیت من قوله إنّ الذین أجرموا تا آخر و کلبی و جابر بن زید
گفته نازل شد میان مکه و مدینه و نیست در وی منسوخ **سورهٔ انشقاق** مکی ست بلاخلاف نیست در وی ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ بروج مکی ست بلاخلاف نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ طارق** مکی ست بلاخلاف
در وی یک آیت منسوخ ست فمهّل الکٰفرین أمهلهم رویدًا منسوخ ست بآیهٔ سیف
و معنی رویدا قلیلا یا قریبا ست و مراد بدان یوم بدر ست و آنچه در وی از قتل و اسر بوجود آمده و برین معنی
محکم خواهد بود و مقصود دران تسلی خاطر وی صلی الله علیه وسلم ست **سورهٔ اعلی** مکی ست در قول جمهور
و ضحاک گفته مدنی ست و نیست در وی منسوخ و یک آیت او ناسخ ست سنقرئک فلا تنسیٰ و صحیح آنست
که نیست ناسخ زیرا که این جمله استانفه برای بیان هدایت آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم خاصة بعد بیان هدایت
عامه و آن هدایت او ست صلی الله علیه وسلم برای حفظ قرآن مراد آنکه ما ترا قاری کنیم بالهام قراءت و الا ما شاء الله
استثنای مفرغ ست از اعم مفاعیل یعنی فراموش نکنی مگر آنچه خواهد خدا که فراموش سازی فرا گفته و خدا آنچه خواست
که فراموش کند آنحضرت ص چیزی را کقوله خالدین فیها ما دامت السمٰوٰت والارض الا ما شاء ربک
و گفته اند نسیان درینجا بمعنی نسخ ست یعنی آنچه خواهد خدا نسخ آن تلاوة و غیر ذلک ✣ ✣
سورهٔ غاشیه مکی ست بلاخلاف و نیست دران منسوخ مگر یک آیت لست علیهم بمصیطر
و ناسخش آیهٔ سیف ست و معنی مصیطر مسلط ست مراد عدم اکراه آنها بر ایمان ست **سورهٔ فجر**
مکی ست بلاخلاف و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ بلد** مکی ست بلاخلاف نیست دران
منسوخ و نه ناسخ **سورهٔ والشمس** مکی ست بلاخلاف در وی از ناسخ و منسوخ هیچ نیست
سورهٔ لیل مکی ست نزد جمهور و گفته اند مدنی ست نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ الضحی**
مکی ست بلاخلاف نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ الم نشرح** مکی ست بلاخلاف نیست
دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ والتین** مکی ست در قول جمهور و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ علق مکی ست بلاخلاف و اول چیزی ست که نازل شد از قرآن کریم و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ القدر مکی ست نزد اکثر مفسرین کذا قال الماوردی و ثعلبی گفته مدنی ست در قول اکثر مفسرین
و واقدی ذکر کرده که آن اول سوره ایست که نازل شد در مدینه و ابن عباس و ابن الزبیر گفته نازل شد بمکه و نیست
در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ لم یکن** مدنی ست در قول جمهور و گفته اند مکی ست قاله ابن عباس و نیست
در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ زلزلت** مدنی ست در قول ابن عباس و قتاده و مکی ست در قول ابن مسعود
و عطا و جابر و نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ عادیت** مکی ست در قول ابن مسعود و جابر و حسن
و عکرمه و عطا و مدنی ست در قول ابن عباس و انس بن مالک و قتاده و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ قارعه مکی ست بلاخلاف اخرجه ابن مردویه عن ابن عباس و نیست دران ناسخ و نه منسوخ

سورهٔ تکاثر مکی ست نزد جمیع و بخاری روایت کرده که مدنی ست و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ والعصر مکی ست نزد جمهور و قتاده گفته مدنی ست و در وی یک آیت منسوخ ست اِنَّ الْاِنْسَانَ
لَفِيْ خُسْرٍ ○ و ناسخش قوله ست اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ الخ و در حقیقت نسخ نیست
بلکه استثناست از عموم پس از باب تخصیص عام باشد و خاص ناسخ عام نمیشود چنانکه در اصول مقرر شد
سورهٔ همزه مکی ست بلا خلاف و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ سورهٔ فیل مکی ست بلا خلاف
و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ سورهٔ قریش مکی ست نزد جمهور و ضحاک و کلبی گفته اند مدنی ست
و نیست دران از ناسخ و منسوخ چیزی سورهٔ ماعون مکی ست در قول عطا و جابر و در قولی
از ابن عباس و مدنی ست در قول قتاده و دیگران و نیست در وی منسوخ و نه ناسخ سورهٔ کوثر
مکی ست در قول ابن عباس و کلبی و مقاتل و مدنی ست در قول حسن و عکرمه و مجاهد و قتاده و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ کافرون مکی ست در قول ابن مسعود و حسن و عکرمه و مدنی ست در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده
و ضحاک و در وی یک حکم منسوخ ست و هی قوله لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلِيَ دِيْنِ ○ ناسخش آیهٔ سیف ست در فتح الله
گفته گفته اند این آیت منسوخ ست و گفته اند منسوخ نیست زیراکه اخبارست و در اخبار دخل نسخ نیست انتهی و در تفسیر
فتح العزیز ست مشهور آنست که این سوره منسوخ ست بآیهٔ قتال لیکن تحقیق آنست که منسوخ نیست زیراکه مضمون
این سوره بیان کمال تباعد دین کافران و دین مسلمانان ست نه عدم تعرض بلکه در دین مسلمانان جهاد و قتال
نیز داخل ست پس منسوخ بودن آن بآیهٔ قتال وجهی ندارد انتهی سورهٔ نصر را آخر سورهٔ تودیع هم گویند
مدنی ست بلا خلاف و نیست دران ناسخ و نه منسوخ سورهٔ تبت مکی ست بلا خلاف و نیست دران
ناسخ و نه منسوخ سورهٔ اخلاص مکی ست در قول ابن مسعود و حسن و عطا و عکرمه و جابر و مدنی ست
در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و سدی و نیست دران ناسخ و نه منسوخ سورهٔ فلق مکی ست
در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مدنی ست در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ ناس خلاف در بودن وی مکی یا مدنی مثل خلاف در سورهٔ فلق ست و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
احمد و بزار و طبرانی و ابن مردویه بطرق صحیحه چنانکه سیوطی گفته از ابن مسعود روایت کرده اند که وی حک میکرد معوذتین
از مصحف و میگفت نیامیزید بقرآن آنچه نیست ازان و نیستند این دو سوره از کتاب الله جز این نیست که امر کرد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بتعوذ نمودن بآنها و بود وی رضی الله عنه که نمیخواند این دو سوره را بزار گفته
متابعت نکرده اند او را هیچیکی از صحابه و درین امر صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرائت آن هر دو
در نماز و ثابت داشته شده اند در مصحف و روایت کرده اند احمد و بخاری و نسائی و غیرهم از زر بن حبیش که گفت آمدم
مدینه را و ملاقات نمودم بابی بن کعب و گفتم ای ابا منذر دیدم ابن مسعود را که نمی نویسد معوذتین را در مصحف گفت سوگند
بکسیکه برانگیخت محمد را بحق پرسیدم او را ازین هر دو سوره و نپرسید هیچیکی از حال آنها مرا از روزیکه پرسیدم من جز تو

کذالک قیام اللیل مستطر	و زید آیة الاستیذان من ملکت	و آیة القسمة الفصل لمن حضروا

انتهی کلام السیوطی و شاه ولی الله محدث دهلوی در فوز الکبیر فی اصول التفسیر این بست آیت را بترتیب سور ذکر نموده
تعقب آنها کرده گفته است و علی ما حررنا لایتعین النسخ الا فی خمس آیات انتهی و این تعقبات در مطاوی آیات مذکوره
درین رساله ذکر یافته فلیرجع الیه بعده سیوطی در اتقان نوشته اگر گوئی که حکمت در رفع حکم و بقای تلاوت چیست
پس جواب بدو وجه ست یکی آنکه قرآن چنانکه برای معرفت حکم و عمل نمودن بران تلاوت کرده میشود همچنین تلاوت کرده میشود بجهت آنکه کلام
خدا ست و بران ثواب داده میشود پس بقای تلاوت ازینجاست دوم آنکه نسخ غالبا برای تخفیف است پس تلاوت را از برای
این حکمت بطور تذکیر نعمت و رفع مشقت باقی داشته آمد و انچه در قرآن ناسخ طریقهٔ جاهلیت ست یا شرع من قبلنا یا انچه
در اول اسلام بود پس این نیز قلیل العدد ست همچو نسخ استقبال بیت المقدس بآیت قبله و صوم عاشورا بصوم رمضان
بعض ایشان گفته اند نیست در قرآن هیچ ناسخ مگر آنکه منسوخ قبل او ست در ترتیب مگر در دو آیت یکی آیهٔ عدت در بقره دوم
قوله لا یحل لک النساء کما تقدم و بعضی آیهٔ سوم زیاده کرده اند و آن آیهٔ حشر ست در فی برای کسیکه
آنرا منسوخ بآیهٔ انفال میگوید واعلموا انما غنمتم من شیء و زیاده کرد قومی آیهٔ چهارم و هی قوله خذ العفو
برای کسیکه آنرا بآیهٔ زکوة منسوخ میگوید ابن العربی گفته هر چه در قرآن ست از صفح از کفار و تولی و اعراض و کف از انها
پس آن منسوخ ست بآیهٔ سیف و منسوخ شده است بآیهٔ سیف یکصد و بست و چهار آیت بعده آخرش اول را نسخ نموده
انتهی و گذشت انچه درومی ست یعنی از نظر و بحث و نیز گفته از عجائب منسوخ ست قوله تعالی خذ العفو الآیه زیراکه
اول و آخر او که واعرض عن الجاهلین ست منسوخ ست و وسط او محکم ست و آن وأمر بالعرف ست و شد
و از عجائب او ست که اول منسوخ و آخر ناسخ ست و نظیرش نیست و هی قوله علیکم انفسکم لا یضرکم
من ضل اذا اهتدیتم یعنی بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر و این ناسخ قول او ست علیکم انفسکم
سعیدی گفته مکث نکرد هیچ منسوخ زیاده تر در مدت ازین آیه قل ما کنت بدعا من الرسل الی آخرها
که شانزده سال مکث نمود تا آنکه نسخ کرد او را اول فتح سال حدیبیه و هبة الله بن سلامة الضریر ذکر کرده که وی در
آیهٔ ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا گفته که منسوخ دران لفظ و اسیرا ست زیراکه
مراد اسیر مشرکین ست و دختر او می شنید چون باین موضع رسید گفت ای پدر خطا کردی گفت چگونه گفت مسلمانان
اجماع کرده اند برانکه اسیر طعام داده شود و قتل نکرده شود دیگر سنگی گفت راست گفتی و شیدله در برهان گفته جائز ست
نسخ ناسخ پس ناسخ منسوخ شود کقوله لکم دینکم ولی دین زیراکه قوله اقتلوا المشرکین ناسخ او ست
بعده این ناسخ منسوخ شد بقوله حتی یعطوا الجزیة و درومی نظر ست بدو وجه یکی همان ست که اشارت بدان رفته
دیگر آنکه قوله حتی یعطوا الجزیة مخصص آیه است نه ناسخ آری مثالش آخر سورهٔ مزمل میتوان داد زیراکه و
ناسخ اول خود ست منسوخ ست بفرض صلوات خمس و قوله انفروا خفافا و ثقالا ناسخ ست برای آیات عفا
منسوخ ست با آیات عذر و ابو عبید از حسن و ابی میسرة آورده که گفتند نیست در مائده منسوخ و این مشکل ست بآنچه

در مستدرک از ابن عباس روایت کرده که قوله فاحکم بینهم او اعرض عنهم منسوخ ست بقوله وان احکم
بینهم بما انزل الله وابو عبید وغیره از ابن عباس آورده اند که اول آنچه منسوخ شد از قرآن شان قبله است
وابو داود در ناسخ بوجه دیگر آورده که اول آیه منسوخ از قرآن شان قبله است پستر صیام اول کی گفته درین تقدیر
واقع نشده است در کی ناسخ حال آنکه ذکر کرده اند که در وی آیتهاست از انجمله است قوله تعالی در سوره غافر
یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیُؤْمِنُونَ بِهٖ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوا که این ناسخ
قول اوست وَیَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْاَرْضِ گویم احسن ازین نسخ قیام لیل ست در اول سوره مزمل
باخر او یا بایجاب صلوات خمس واین در مکه بود بالاتفاق ابن الحصار گفته مرجع در نسخ بسوی نقل صریح از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یا از صحابی ست که گوید فلان آیه منسوخ شد بفلان آیه وگاهی حکم کنند بدان بوجود تعارض
مقطوع به با علم تاریخ تا متقدم ومتاخر شناخته شود واعتماد کرده نمیشود در نسخ بر قول عوام مفسرین بلکه بر اجتهاد
مجتهدین بغیر نقل صحیح ومعارضه بینه زیرا که نسخ متضمن رفع حکم واثبات حکم متقرر در عهد آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم ست پس معتمد دران نقل وتاریخ ست نه رای واجتهاد ومردم درین باب میان دو طرف نقیض اند بعض
گویند مقبول نیست در نسخ اخبار آحاد عدول وبعضی تساهل کنند اکتفا میکنند دران بقول مفسر یا مجتهد وصواب
خلاف قول این هر دوست انتهی وقسم سوم که نسخ تلاوت وبقای حکم باشد پس حکمت دران چنانکه صاحب فنون گفته
اظهار مقدار طاعت این امت ست در مسارعت بسوی بذل نفوس بطریق ظن بغیر استفصال برای طلب طریق
مقطوع به چه سرعت میکنند بایسر شیء چنانکه خلیل علیه السلام در ذبح ولد بمنام سرعت فرمود ومنام ادنای طرق
وحی ست وامثله این قسم بسیارست واز ابن عمر آمده که بود سوره احزاب در زمان آنحضرت ص دو صد آیه وقت
کتابت عثمان رض اینقدر ماند که الآن ست واز زر بن حبیش آمده که گفت ابی بن کعب را چه قدر میشماری سوره احزاب
گفت هفتاد ودو یا سه آیه گفت وی برابر بقره بود ومادر وی آیه رجم میخواندیم واز حمیده بنت ابی یونس آمده که
گفت خواند بر من پدر من ووی هشتاد ساله بود در مصحف عایشه رض اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِکَتَهٗ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ
الی قوله وعلی الصفوف الاول واین پیش ازان بود که عثمان تغییر مصاحف کرد واز ابی واقد لیثی آمده که گفت بود
آنحضرت ص چون وحی کرده میشد بسوی او می آمدیم او را پس می آموخت ما را روزی نزد وی آمدم گفت ان الله یقول
انا انزلنا المال لاقام الصلوة وایتاء الزکوة ولو ان لابن آدم وادیا من ذهب لاحب ان یکون الیه الثانی
ولو کان له الثانی لاحب ان یکون الیهما الثالث ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب وگفت
ابی بن کعب گفت مرا رسول خدا که خدا حکم کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن پس خواند لَمْ یَکُنِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ وَالْمُشْرِکِیْنَ واز بقیه آن این بود ولو ان ابن آدم سال وادیا من مال فاعطیه سال
ثانیا وان سال ثانیا فاعطیه سال ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب وان ذات الدین
عند الله الحنیفیة غیر الیهودیة والنصرانیة ومن یعمل خیرا فلن یکفره واز ابی موسی اشعری آمده که گفت نازل شد

برابر براءة پس مرفوع شد و یاد ماند از آن این آیه ان الله سیؤید هذا الدین باقوام لا خلاق لهم و لو ان لابن آدم
وادیان من مال لتمنی وادیا ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب و هم از وی آمده که گفت
میخواندیم ما سورتی مشابه یکی از مسبحات و فراموش گردانیده شدیم آنرا جز آنکه یاد داریم از آن اینقدر
یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی اعناقکم فتسالون عنها یوم
القیامة و عدی گفته عمر گفت میخواندیم ما لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر بکم بعده زید بن ثابت را گفت همچنین ست
گفت آری و گفت عمر عبد الرحمن بن عوف را نیافتی در آنچه نازل شد بر ما ان جاهدوا کما جاهدتم اول مرة که ما این را
نمی یابیم گفت ساقط کرده شد در آنچه ساقط شد از قرآن و ابو سفیان کلاعی گفته مسلمه بن مخلد انصاری ایشان را
گفت خبر دهید مرا از دو آیه قرآن که ننوشتیم آنرا در مصحف پس خبر ندادند او را و سعد بن مالک هم حاضر بود پس گفت
مسلمه ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم الا ابشروا انتم المفلحون و الذین
آووهم و نصروا و جادلوا عنهم القوم الذین غضب الله علیهم اولئک لا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
جزاء بما کانوا یعملون و در صحیحین ست از انس در قصه اصحاب بیر معونه که کشته شدند و قنوت کرد رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم و بد دعا نمود بر قاتلین آنها گفت انس نازل شد در شان آنها قرآن که خواندیم ما آنرا باز مرفوع شد آن بلغوا
عنا قومنا انا لقینا ربنا فرضی عنا و ارضانا ابو الحسن بن المنادی در کتاب ناسخ و منسوخ گفته از آنچه مرفوع شد رسم او
از قرآن و مرفوع نشد از دل حفظ او دو سوره قنوت ست در وتر نامیده میشوند سوره خلع و سوره حفد تنبیه قاضی ابو بکر
در انتصار انکار این قسم از قومی حکایت کرده زیرا که اخبار وارده در آن آحاد ست و جائز نیست قطع بر انزال قرآن
و نسخ آن باخبار آحاد که نیست حجت در آن و ابو بکر رازی گفته نسخ رسم و تلاوت نمی باشد مگر باین طور که فراموش کناند
خدا ایشان را و بر دارد آنرا از اوهام ایشان و امر کند باعراض از تلاوت وی و کتابت آن در مصحف و مندرس شود
بر ایام همچو سائر کتب قدیمه او تعالی که ذکر کرده است آنرا در کتاب خود فی قوله اِنَّ هٰذَا لَفِی الصُّحُفِ الْاُولٰی
صُحُفِ اِبْرٰهِیْمَ وَ مُوْسٰی و شناخته نمیشود امروز از آن چیزی و نیز خالی نیست از دو حال یا بود در زمان
آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا آنکه چون وفات فرمود نبود متلو در قرآن یا بمرد آنحضرت و بود متلو موجود بر سم باز فراموش
گردانید خدا مردم را و بر داشت آنرا از اذهان ایشان و نیست جائز نسخ چیزی از قرآن بعد وفات آنحضرت
صلی الله علیه و سلم انتهی و در برهان گفته قول عمر که اگر نمی بود این معنی که بگویند مردم زیاده کرد عمر در کتاب خدا البته
می نوشتم آیه رجم را در آن پس ظاهرش آنست که کتابت وی جائز ست قول مردم از آن مانع شده و گاهی چیزی
در نفس خود جائز می باشد و از خارج مانعی از آن قائم میشود و چون جائز باشد لازم آید که ثابت بود زیرا که شان مکتوب
همین ست و گاه میگویند که اگر تلاوتش باقی می بود عمر مبادرت میکرد و بر قول مردم تعریج نمی نمود زیرا که مقال مردم صالح
منع نیست و بالجمله این تلازمت مشکل ست و شاید که وی اعتقاد آن داشت که این خبر واحد ست و قرآن بخبر واحد ثابت
نمی شود اگر چه حکم ثابت شود و از اینجا انکار کرده است ابن ظفر در ینبوع شمردن این را از آنچه تلاوتش منسوخ شده است گفته زیرا که

خبر واحد مثبت قرآن نیست بلکه این منسا ست نه نسخ و این هردو باهم ملتبس میشوند و فرق میان هر دو آنست که [illegible]
منسا او منساست حکمش گاهی معلوم میشود انتهی قول او که شاید اعتقاد بودن او خبر واحد داشت مردود است زیرا که
بصحت رسیده که عمر آنرا از رسول خدا صلی الله علیه وسلم تلقی نموده حاکم از کثیر بن الصلت آورده که زید بن ثابت و سعید
بن العاصی مصحف می نوشتند چون برین آیه گذشتند زید گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت الشیخ
والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة عمر گفت چون این آیه فرود آمد نزد آنحضرت آمدم وگفتم بنویسم این را پس گویا مکروه داشت
این را عمر گفت نمی بینی که شیخ چون زنا کند ومحصن نباشد تازیانه زده شود وجوان چون زنا کند ومحصن باشد رجم نموده آید
حافظ ابن حجر در شرح بخاری گفته ازین حدیث سبب نسخ تلاوت این آیه مستفاد میشود و بسبب بودن عمل برغیر [illegible]
از عموم او گویم در خاطر من نکته خوب گذشته وآن اینست که سبب آن تخفیف بر امت ست بعدم اشتهار تلاوتش
وکتابتش در مصحف اگرچه حکمش باقی ست زیرا که این حکم اثقل اشد احکام واغلظ حدود ست و در وی اشارتست
بسوی ندب ستر ونسائی روایت کرده که مروان بن الحکم زید بن ثابت را گفت نمی نویسی این را در مصحف گفت نمی بینی
که دو شاب ثیب رجم کرده میشوند وما ذکر کردیم این را پس گفت عمر من کفایت میکنم شما را پس گفت ای رسول خدا بنویسان
مرا آیه رجم گفت نمیتوانم قول او که بنویسان مرا یعنی اذن ده مرا در کتابت آن وقادر گردان مرا بران و از زید بن اسلم
آمده که خطبه خواند عمر مردم را و گفت شک نکنید در رجم که آن حق ست والله قصد کردم که بنویسم آنرا در مصحف و پرسیدم
ابی بن کعب را پس گفت آیا نیامدی تو مرا ومن استقرای آن میکردم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس زدی در سینه من
وگفتی استقرای کنی آیه رجم را وایشان تسافد میکنند همچو حمر ابن حجر گفته در وی اشاره است بسوی بیان سبب رفع تلاوت
وهو الاختلاف تنبیه ابن حصار درین نوع گفته اگر گویند چه قسم واقع میشود نسخ بغیر بدل حال آنکه او تعالی فرموده
ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و درین اخبار دخل خلف نیست جوابش آنست
که هرانچه ثابت ست الآن از قرآن ومنسوخ نشده پس آن بدل ست ازانچه تلاوت او نسخ پذیرفته پس هرچه او تعالی از
قرآن نسخ فرموده که تو آنرا نمیدانی الآن پس آنرا بدل ساخته است بانچه ما را آموخته ولفظ ومعنی او بسوی ما متواتر شده است
انتهی کلام السیوطی فی الاتقان وما درین کتاب همه انچه مکثرین آنرا در نسخ شمرده بودند برای
بیان حقیقت حال وتکلم علما دران ایراد ساختیم تا طالب راغب در دریافت این علم محتاج بکتاب
دیگر نشود والا نیست نسخ مگر در مقدار قلیل که بست آیه بلکه پنج آیه باشد کما تقدم والله اعلم بالصواب

باب دوم در ناسخ ومنسوخ حدیث

ومجموع آن بحسب استقرای شیخ امام ابی الفرج عبدالرحمن بن علی الجوزی ودیگر اجله اهل حدیث و اکابر این فن
بست و یک حدیث ست و نزد شیخ الاسلام احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام الحرانی رضی الله عنهم اجمعین
ده حدیث ست ابوالفرج جوزی در اخبار اهل الرسوخ که درین باب نوشته گفته که چون تخلیط ایشان در ناسخ ومنسوخ
حدیث دیدم کتابی مهذب از زلل سلیم از تخلیط جمع نمودم بعده چون آن کتاب دراز شده خواستم که هر قدر

احادیثی که نسخ آن بصحت رسیده یا در وی احتمال نسخ بوده جدا گانه بنویسیم و از آنچه وجهی برای نسخ و احتمال آن ندارد اعراض کنم پس هر که مخبری را بشنود که دعوی نسخ میکند و آن منسوخ درین مختصر نیست بداند که دعوی او سست ست و تمام این احادیث ابست و یک حدیث ست انتهی **حدیث اول** عن حذیفة رضی الله عنه قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم سباطة قوم فبال و هو قائم متفق علیه یعنی آمد آنحضرت مزبله و کناسهٔ قوم را پس شاشید و وی استاده بود گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عمر رضی الله عنه که گفت رآنی النبی صلی الله علیه وسلم و انا ابول قائما فقال یا عمر لا تبل قائما فما بلت قائما بعد رواه الترمذی و ابن ماجة یعنی دید مرا رسول خدا و من بول میکردم استاده پس گفت ای عمر بول مکن استاده پس نشاشیدم استاده هنوز و نیست این ادعا صحیح بلکه نهی از استاده شاشیدن برای آنست که رشاشهٔ آن بر بائل نیفتد و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب مرضی بود که از نشستن منع کرده و بدان استشفا از آن مرض بر عادت عرب نموده و بنا بر کثرت نجاست قادر بر نشستن نشد حسین بن عبد الرحمن اهدل در عدة المنسوخ گفته ذکر کرده اند علما در سبب بول نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم استاده پنج وجه یکی استشفا از وجع صلب بر عادت عرب و وی در آن وقت این درد داشت پس شفا یافت دوم بنا بر مرضی که در باطن رکبه داشت گویند زخمی بود در پای بسبب آن نشستن نتوانست چنانکه در روایتی ضعیف آمده که علت بالضه بود و مابض همان باطن رکبه است سوم آنکه جای نشستن نیافت زیرا که آن طرف سباطه که بروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم استاده بود بلند بود چهارم آنکه این فعل وی برای منع بود از خروج حدث از سبیل دیگر زیرا که غالب همین ست عمر رضی الله عنه گفته بول استاده کردن نگاهدارنده تر ست برای دبر پنجم آنکه برای بیان جواز کرد زیرا که عادت وی قعود بود چنانکه در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که من حدثکم ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم کان یبول قائما فلا تصدقوه ما کان یبول الا قاعدا رواه احمد و الترمذی و النسائی علما گفته اند مکروه هست بول استاده کردن مگر بعذر و این کراهت تحریم ست نه تحریم ابن منذر بعد حکایت خلاف درین امر گفته نشسته شاشیدن اولی ست و استاده بول کردن مباح ز این همه ثابت ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بودند اهل سباطه که ناخوش نمیداشتند آنرا بلکه همان اختیار ایشان بود و نبود این سباطه مختص باینها بلکه در صحن خانهای جمیع ایشان بود والله اعلم انتهی کلامه گویم او جه وجوه فعل آن برای بیان جواز ست پس بس و بقیه وجوه احتمالاتی بیش نیست مگر دلیلی بران قائم شود **حدیث دوم** از ابو ایوب انصاری ست که گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا اتیتم الغائط فلا تستقبلوا القبلة و لا تستدبروها و لکن شرقوا او غربوا متفق علیه یعنی چون بیاید شما حاجت انسانی را پس رو مکنید بسوی قبله و نه پشت و هید بجانب آن و لیکن روی بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب و این مخصوص ست بمدینهٔ منوره زیرا که قبلهٔ او جنوبی ست و درین دیار قبله غربی ست و لهذا اگر روی بمشرق و مغرب آرند روی و پشت بقبله می افتد و غرض نهی ست از آن مگر کسی را که قبله در استقبال یا استدبار وی آید پس گفته اند که این حدیث منسوخ ست بحدیث ابن عمر رضی الله عنه که گفت ارتقیت فوق بیت حفصة لبعض حاجتی فرایت النبی صلی الله علیه وسلم یقضی حاجته مستدبر القبلة مستقبل الشام متفق علیه و بحدیث جابر که وی دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد یک سال ازین نهی که بول میکرد رو بقبله پس جماعه گمان کرد که اول منسوخ ست بثانی حال آنکه چنین نیست

زیراکه اول در صحرا است و ثانی در بنیان گوییم درین باب مذهبها است تفرقه میان هر دو مذهب مالک و شافعی و احمد
و غیر ایشان ست دوم عدم جواز استقبال مطلقا سوم جواز هر دو مطلقا چهارم عدم جواز استقبال مطلقا و جواز
استدبار مطلقا و شافعی و غیره احتجاج کرده اند بر تفرقه باحادیث صحیحه مصرحه بجواز در بنیان پس محمول باشد نهی بر صحرا
جمع بین الروایات و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین مسئله بر هشت قول و استیفا کرده ایم آنرا در شرح منتقی
انتهی بود در مختصر خود بعدم استقبال و استدبار قبله رفته و در شرح آن جواب از ادله مجوزین و مفرقین داده و تمام بحث درین مسئله
در مسک الختام شرح بلوغ المرام مذکور ست فلیرجع الیه حدیث سوم از ابن عباس مروی ست که گفت تصدق
علی مولاة لمیمونة بشاة فمر بها رسول الله صلعم فقال هلا اخذتم اهابها فدبغتموه فانتفعتم به فقالوا انها میتة فقال انما
حرم اکلها متفق علیه یعنی گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوسفندی مرده که از آن کنیز میمونه بود پس فرمود
چرا نگرفتید چرم او را و دباغت کردید آنرا پس منتفع میشدید بدان گفتند این مردار ست فرمود جز این نیست که حرام
خوردن اوست گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عبدالله بن عکیم تابعی که گفت آمد مرا کتاب رسول خدا صلی الله
علیه وسلم قبل وفات او بیکماه که منتفع نشوید از مردار به چرم و پی رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه
اثرم گفته گویا این ناسخ اول ست و غیر وی گفته جائز ست که باشد حدیث اباحت قبل موت او بیکروز و این حدیث صحیح ست
و حدیث ابن عکیم مضطرب ست جدا و والد محرر سطور رضی الله عنه گفته ممکن ست جمع میان هر دو حدیث باین طریق که
اهاب نام جلد غیر مدبوغ ست و چون دباغت کرده شد اهاب نماند پس ممنوع استمتاع باهاب میته است بی دباغت
و چون مدبوغ شد لاباس بهست چنانکه از آخر حدیث اول ظاهر ست و در حدیث دیگر آمده تطهرها الماء والقرظ و در لفظی نزد مسلم از ابن عباس
این ست اذا دبغ الاهاب فقد طهر و در عدة المنسوخ گفته در طهارت جلود میته بدباغ هفت مذاهب ست و هر صاحب مذهب
احتجاج باحادیث و غیرها بران کرده و بعضی از دلیل بعضی جواب گفته نووی توضیح دلائل ایشان در شرح مهذب کرده و در
شرح مسلم بر ذکر مذاهب بغیر ادله اقتصار نموده انتهی گوییم بعض ادلهٔ آن در مسک الختام ذکر کرده ایم و نیز از حدیث
مذکور که انما حرم اکلها باشد ثابت شد که هر حرام نجس نیست و باین رفته اند شوکانی و محمد بن اسمعیل الامیر الیمانی و غیرهما در
دراری مضیه و سبل السلام و جز آن و همین ست راجح و صواب چنانکه در شرح بلوغ المرام ظاهر کرده ایم والله اعلم بالصواب
حدیث چهارم از ابوهریره مروی است که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول توضؤا مما مست النار
رواه مسلم یعنی شنیدم آنحضرت را میفرمود وضو کنید از انچه سوده ست آنرا آتش گفته اند این حدیث منسوخ ست
بحدیث ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة ثم صلی فلم یتوضا متفق علیه یعنی خورد آنحضرت
بازوی گوسفند پس نماز گذارد و وضو نکرد و گفت جابر بود آخر الامرین از آنحضرت ترک وضو از انچه مس کرده است
آنرا نار گوییم اختلاف کرده اند علما در وضو از ان جماهیر بر عدم وجوب اند و گروهی بوجوب رفته و جمهور جواب آن
بدو وجه داده اند یکی آنکه منسوخ ست بحدیث ابن عباس و جابر دیگر آنکه مراد به وضو شستن دهن و هر دو کف ست
و این خلاف در صدر اول بود و بعده اجماع کردند بر عدم وجوب وضو از ان و الله اعلم آری در وضو از اکل لحوم ابل باقی ست

اکثر بر عدم انتقاض وضو اند و رفته است بانتقاض ازان احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر
و ابن خزیمه و اختیار کرده است آنرا بیهقی و نووی بنا بر صحت حدیث درین باب خاصةً و حدیث وضو از مس کرده
عام ست و خاص مقدم ست بر عام و در مالابد منه بعد ذکر آن گفته و احتیاط از هر جهه اولی ست و در حجة الله البالغه
نوشته اما لحم ابل پس کار دران دشوار ست قائل نیست بدان احدی از فقهای صحابه و تابعین و نیست راهی بسوی حکم
بنسخ آن و لهذا قائل نشد بدان کسیکه غالب ست بروی تخریج و قائل ست بدان احمد و اسحق و نزد من احتیاط انسان
دران الیق ست انتهی و تمام بحث درین هر دو مسئله در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم حدیث پنجم مروی ست از بسره
که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ رواه مالک و احمد و ابوداود و الترمذی و النسائی
و ابن ماجه و الدارمی یعنی چون دست رساند یکی از شما آله مردی خود را پس باید که وضو کند گفته اند این حدیث منسوخ ست
بحدیث طلق بن علی قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضأ قال و هل هو الا بضعة منه
رواه ابوداود و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجه نحوه یعنی پرسیده شد رسول خدا از سودن مرد ذکر خود را بعد وضو
فرمود نیست ذکر مگر پارهٔ گوشت از وی بغوی گفته این منسوخ ست زیرا که ابوهریره اسلام آورد بعد قدوم طلق
و وی روایت کرده ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود چون دست رساند یکی از شما بذکر خود و نیست میان او
و عورت او چیزی پس باید که وضو کند رواه الشافعی و الدارقطنی انتهی و الدر المسطور گفته پس ممکن ست جمع میان
هر دو بحمل النقض بر مس بدون حیلولت ثوب و عدم نقض بر تقدیر حیلولت چنانچه حدیث ابوهریره مشعر ست بدان انتهی
در عدة المنسوخ گفته ادعا کرده است قومی نسخ حدیث طلق بقدوم او بر آنحضرت در حین تاسیس مسجد و ابوهریره
مسلم مهاجر ست و این قول احتمال ست گویم بعض محققین گفته اند نیست خلاف در آنکه حدیث ابوهریره راجح ست در
متن و سند خود از حدیث طلق بوجوه یکی تاخیر اسلام راوی دوم احفظ و احوط بودن او سوم بودن او ناقل از عادت
بسوی عبادت چهارم آنکه مثبت ست و برای ترجیح وجوه دیگر هم هست انتهی شوکانی در شرح مختصر گفته تنها حدیث
بسره ارجح ست از حدیث طلق تا بانضمام احادیث کثیره دیگر بسوی او چه رسد زیرا که درین باب ست از جماعتی از صحابه
که از ایشان ست جابر و ام حبیبه و ابن عمر و زید بن خالد و سعید بن ابی وقاص و عائشه و ابن عباس و نعمان بن بشیر
و انس و ابی بن کعب و معاویه و قبیصه و اروی بنت انیس و روایت کرده اند حدیث بسره را احمد و اهل سنن و مالک
و شافعی و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم و ابن الجارود و صححه احمد و الترمذی و الدارقطنی و یحیی بن معین و البیهقی
و الحازمی و ابن حبان و ابن خزیمه و هر که مائل شده است بسوی ترجیح حدیث طلق نیاورد طائلی و رفته است بسوی
انتقاض وضو بمس ذکر جماعتی از صحابه و تابعین و ایمه و بسوی خلاف آن هم جماعتی رفته و حق انتقاض ست و وارد شده است
انچه دال ست بر شکستن وضو از مس فرج و آن اعم ست از قبل و دبر چنانکه ابن ماجه از حدیث ام حبیبه آورده که گفت شنیدم
آنحضرت را میفرمود هر که مس کند فرج خود را پس باید که وضو کند و صححه احمد و ابوزرعه و ابن السکن گفته نمیدانم این حدیث را
علتی و در حجة الله البالغه گفته این ازان جنس ست که سلف دران مختلف اند و روایت از آنحضرت متعارض و بنا بر

حدیث ششم

ثلج بودن یکی ازین دو امر منسوخ انتهی وتمام بحث در شرح بلوغ المرام و شروح دررهبیه نوشته ایم
از ابی سعید خدری ست گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء رواه مسلم و ابو داؤد و ابن خزیمه
و ابن حبان واصله فی البخاری ورواه احمد من حدیث رافع وعتبان و الطحاوی من حدیث ابی هریرة و ابن شاهین
فی ناسخه من حدیث انس معنی آنکه آب یعنی استعمال او و وجوب غسل از آب یعنی خروج منی بشهوت ست پس حکم این حدیث
غسل بی انزال واجب نگردد گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث ابی هریره که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا جلس بین شعبها الاربع ثم جهدها فقد وجب الغسل متفق علیه و زیاده کرد مسلم وان لم ینزل یعنی چون نشست مرد
درمیان چهار شعبه زن پس تر در تعب و مشقت انداخت او را پس واجب شد غسل یعنی بر هر دو زن و مرد و اگرچه انزال نشد
و گفت ابی بن کعب که این رخصتی بود در اول اسلام بعد ازان نهی کرده شد ازان ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری
از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعده منسوخ شد و حکم شد که چون آلت در فرج زن فرو رفت و التقای ختانین شد
غسل واجب گشت انزال شود یا نه نووی گفته امت مجمع ست بر وجوب غسل بجماع اگرچه باوی انزال نباشد و بر وجوب
بانزال بود جماعتی از صحابه بعده رجوع کردند بعض ایشان و منعقد شد اجماع بعد الآخرین بنا بر احادیث صحیحه بر وجوب
غسل بالتقای ختانین انتهی گویم جمهور گویند حدیث الماء من الماء منسوخ ست و ابن عباس گفته منسوخ نیست بلکه از
نفی وجوب غسل برویت در نوم ست چون منزل نشود اما حق آنست که حدیث مطلق ست در احتلام و غیر احتلام و اما
حافظ ابن حجر در تلخیص گفته درین باب چند حدیث ست در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع در اخیر بر ایجاب غسل قاله
القاضی ابو بکر بن العربی انتهی واما حدیث ابی بن کعب که فرمود آنحضرت در حق مردی که می آید اهل خود را و انزال نمیکند
بشوید ذکر خود و وضو کند پس منسوخ ست یا محمول بر مباشرت در ماسوای فرج در رفته است داؤد و جمعی قلیل از صحابه
و تابعین بعدم وجوب در عدم انزال و به قال عثمان و علی والزبیر و طلحه و ابو ایوب و ابی بن کعب و گفت بخاری غسل احوط است
شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه و من بعدهم و حق غسل ست و در حجة الله البالغة گفته انچه صحیح شد روایتا
و برانند جمهور فقها همین ست که هر که جهد کرد غسل بروی واجب گشت گو انزال نکند انتهی و تمام بحث آن در شرح بلوغ المرام
و شروح درر بهیه است حدیث هفتم حدیث ابن عمر ست در صحیحین و غیرهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند درین حدیث وجوب غسل این روز ست
گفته اند منسوخ ست بحدیث سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من توضا للجمعة فبها ونعمت ومن اغتسل فذلک افضل
اخرجه ابو داؤد والنسائی والترمذی یعنی هر که وضو کرد برای جمعه خوب کرد و هر که غسل کرد پس غسل افضل ست لیکن صحیح
عدم نسخ او ست زیرا که حدیث ابن عمر را امت بتلقی بالقبول کرده و قریب سه صد تن آن را از نافع روایت نموده و بست و چهار
صحابی جز ابن عمر راوی او هستند و جماعتی بوجوبش رفته یعنی از سلف و به قال اهل الظاهر و حکایت کرده است آن را ابن منذر
از ابو هریره و عمار و مالک و خطابی از حسن بصری و ابن حزم از جمعی از صحابه و من بعدهم و جمهور مستحب گویند بحدیث سمره
و در وی مقال ست زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد و بحدیث ابی هریره نزد مسلم بلفظ من توضا فاحسن الوضوء ثم

الی الجمعة الاخری جزآن و گفته اند این احادیث صارف امر اند بسوی ندب شوکانی گفته اگر صارف امر اند باشند اما صالح
صرف مثل قوله صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ایام یوما یغسل فیه راسه وجسده که در صحیحین
وغیرهما از حدیث ابی هریره است نیستند که این صریح در وجوب ست و تمام بحث از نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار استیفا کرده
حدیث هشتم روایت ابوهریره است که ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الصلوة بعد العصر حتی تغرب الشمس
واین در صحیحین ست یعنی نهی کرد از نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب گفته اند منسوخ ست بحدیث عایشه که گفت
ما دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد العصر قط الا صلی رکعتین واین نزد نسائی و ابوداود و غیرهما ست اثرم
گفته حدیث عایشه خطاست زیرا که مروی ست از وی که این دو رکعت را بعد ظهر میگذارد پس مشغول کرد او را قوم و گذارد
بعد عصر یکبار انتهی گویم و مثل آن در صحیح بخاری ست از سلمه و در سفر السعادة گفته این از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم
و در حق غیر وی مکروه انتهی چنانکه در روایت ابی داود گفته که میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر
و نهی میکرد از آن و میداشت صوم وصال و نهی میکرد از آن شیخ در شرح سفر السعادة گفته بالجمله احادیث و آثار نهی
از مطلق نماز بعد از عصر غالب و قوی ست و مختار جمهور علما نیز همین ست پس حق آن می نماید که از خصائص آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود و در حق غیر وی مکروه چنانکه مصنف گفت انتهی و ابن عقیل گفته بود آنحضرت مخصوص بجواز صلوة
در اوقات منهی عنها بنا بر جواز وصال مراد او و در عدة المنسوخ گفته درینجا وجهی دیگر نیز هست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
غیر مختص ست باین بلکه سنت راتبه از هر که فوت شود وی آنرا در اوقات نهی میتواند گذارد اما اصح و اشهر همان اول است انتهی
محرر سطور گوید مخصوص ست ازین نهی گذاردن دو رکعت طواف بعد صبح و بعد عصر در کعبه بحدیثی که درین باب وارد ست
نزد ابن ماجه و غیر او حدیث نهم روایت وائل بن حجر ست که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یضع یدیه علی
رکبتیه اذا رکع یعنی بود آنحضرت می نهاد هر دو دست خود بر هر دو زانوی خود در رکوع سعد بن ابی وقاص گفته بودیم ما
که میکردیم این را پس امر کرده شدیم بر رکب و این صریح ست در نسخ و همین ست مذهب کافه علما که سنت وضع یدین ست
بر رکبتین و تطبیق مکروه الا ابن مسعود و صاحبین او علقمه و اسود که سنت نزدیک ایشان تطبیق ست زیرا که ناسخ بایشان نرسید
و آن حدیث سعد ست و صواب همان ست که بران جمهور اند حدیث دهم روایت زید بن ارقم ست در صحیحین و غیرهما
که گفت بودیم ما که سخن میکردیم در نماز کلام میکرد مردی از ما صاحب خود را تا آنکه نازل شد وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ
پس امر کرده شدیم بسکوت و منهی شدیم از کلام و همچنین حدیث ابن مسعود در صحیحین و غیرهما بلفظ ان فی الصلوة لشغلا
و در روایت احمد و نسائی و ابی داود و ابن حبان در صحیح ست ان الله یحدث من امره ما شاء وانه قد احدث من امره ان
لا تکلموا فی الصلوة و این صریح ست در نسخ حسین اهدل گفته مذهب مالک و ابوحنیفه و احمد و جمهور سلف و خلف تحریم کلام
در نماز اگرچه برای حاجت و مصلحت نماز باشد و اینکه کلام باطل میکند نماز را و اوزاعی و گروهی گفته جائز ست برای مصلحت صلوة
بحدیث ذو الیدین و این مروی ست از اصحاب مالک والله اعلم انتهی شوکانی در شرح مختصر خود گفته خلاف در کلام ساهی
و غیر عالم بمنع ست و اما عالم پس ظاهر حدیث معاویه بن الحکم السلمی که در صحیح ست آنست که اعاده نکند و بود

از شان نبی صلی الله علیه وسلم عدم حرج بر جاهل وعدم امر او بقضاء در غالب احوال بلکه اقتصار میفرمود بر تعلیم او
و بر اخبارش بعدم جواز چیزی که ازوی وقوع یافته وگاهی امر باعاده هم میکرد چنانکه در حدیث مسی ست و ظاهر عدم فرق
میان ساهی وناسی ومیان عالم در ابطال صلوة ولیکن حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم رح در اعلام الموقعین بصحت صلوة متکلم جاهل
وناسی رفته وگفت ابو حنیفه کلام ناسی مبطل صلوة ست وحدیث ابو هریره قبل تحریم کلام بود پس منسوخ شد ودر روی حجت
زیرا که تحریم کلام بمکه بود واین قصه بمدینه اتفاق افتاد وشافعی گفته کلام ناسی غیر مبطل ست وکلام عامد مبطل اگرچه قلیل باشد
وتاویل حدیث نزد ایشان آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ناسی بود بنا کرد کلام خود را برانکه نماز تمام شده واین
نسیان ست وکلام ذی الیدین بر توهم قصر صلوة بود پس حکم او حکم ناسی باشد وکلام قوم جواب رسول بود واجابت رسول
مبطل صلوة نیست وگفت مالک اگر کلام عمد یسیر برای اصلاح نماز باشد مبطل نیست مثل آنکه بگوید نماز کامل نشد ودیگری
گوید من کامل کردم واین نوع کلام از حدیث نهینا عن الکلام ولا تکلموا مخصوص ست کذا فی المسوی شرح الموطا
حدیث یازدهم روایت ابو سعید ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا رایتم الجنازة فقوموا لها واین در صحیحین
وغیرهماست گفته اند منسوخ ست بحدیث علی علیه السلام که قام النبی صلی الله علیه وسلم ثم قعد رواه مسلم یعنی ایستاد وآخر
در جنازه بستر بنشست ودر روایتی ازوی باین لفظ ست کان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنازة ثم جلس
بعد ذلک وامرنا بالجلوس رواه احمد وابو داؤد واین صریح ست در نسخ قیام قاضی عیاض گفته رفته اند جمعی از سلف بسوی
آنکه امر بقیام منسوخ ست باین حدیث علی رضی الله عنه انتهی وابن عقیل گفته ممکن ست جمع باینکه قیام مستحب وقعود جائز
ونیست نسخ گویم نووی گفته مردم درین مسئله مختلف اند مالک وابو حنیفه وشافعی قیام را منسوخ گفته اند واحمد واسحق وابن حبیب
وابن ماجشون گفته مخیر ست واختلاف ست در قیام کسیکه مشایعت کند تا قبر جماعتی از صحابه وسلف گفته نه نشینند تا آنکه
نهاده شود جنازه بر زمین وگفته اند نسخ برای قیام کسی ست که جنازه بروی گذشته وباین قائل ست اوزاعی واحمد واسحق
ومحمد بن حسن واختلاف ست در قیام بر قبر تا آنکه دفن کرده شود قومی مکروه گفته ودیگران بران عمل نموده واین مروی ست
از عثمان وعلی وابن عمر وغیرهم رضی الله عنهم در عدة المنسوخ گفته این کلام قاضی بیشتر کلام نووی ست ومشهور در مذهب ما
آنست که قیام مستحب نیست واین حدیث را بحدیث علی منسوخ گفته اند ونووی گفته مختار همین ست پس امر بدان ندب باشد
وقعود برای بیان جواز بود ومقاوم نمیشود دعوی نسخ در مثل این زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد تعذر جمع میان احادیث
ودرینجا متعذر نیست والله اعلم حدیث دوازدهم ابو هریره گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرکه الصبح
وهو جنب فلا صوم له یعنی هر که دریافت او را صبح واو جنب ست پس نیست صوم برای او گفته اند این حدیث منسوخ ست
بحدیث عائشه رض گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدرکه الفجر فی رمضان وهو جنب من غیر حلم فیغتسل ویصوم
متفق علیه یعنی بود آنحضرت که می دریافت او را فجر در رمضان وی جنب می بود بغیر حلم پس غسل میکرد وروزه میداشت
ابو الفرج گفته حدیث ابی هریره احتمال دو امر دارد یکی آنکه در اول اسلام همچنان بود وبعده منسوخ شد چنانکه عائشه رض گفت
دوم آنکه اشاره باشد بسوی کسیکه جنب شد از جماع بعد طلوع فجر پس وی امر کرده شود بامساک وشمرده نشود برای او

سوم این ایوم انتهی گویم جواب از حدیث ابوهریره بسه وجه ست دو از ان همین هر دو احتمال ست که اول آن جواب
ابن منذر ست که از بیهقی روایت کرده و نووی حکایتش نموده که این حدیث در اول اسلام بود در حینی که حرام بود
جماع در شب بعد نوم چنانکه طعام و شراب حرام بود بعده منسوخ شد و ابوهریره از ان رجوع نمود چون رسید او را خبر نسخ
آن ابن منذر گفته هو احسن ما سمعت فیه والله اعلم و عبارت نووی در وجه ثانی این ست که شاید حدیث ابوهریره محمول ست
بر کسیکه دریافت او را فجر در حال مجامعت و وی بران مستدیم ماند با وجود علم پس وی مفطر شد امساک کند بنیت او صوم
و سوم آنکه ارشادست بسوی فضل که غسل کند قبل فجر و اگر خلاف آن نماید جائز ست و این مذهب اصحاب ما و اخوان
ایشان از اهل حدیث ست و اجماع کرده اند اهل این اعصار بر صحت صوم جنب از احتلام و جماع و بدان قائل اند جماهیر
صحابه و تابعین و حسن بن صالح ابطال آن حکایت کرده و برین بود ابوهریره و صحیح آنست که وی رجوع کرده و گفته اند که ده
و مروی ست از طاوس و عروه و نخعی که اگر عالم ست بجنابت خود صحیح نیست و الا صحیح ست و محکی ست از حسن بصری و نخعی که
حرام ست در صوم تطوع نه فرض و حکایت کرده اند از سالم بن عبد الله و حسن بن صالح که روزه دارد و قضا کند بسبب این
خلاف مرتفع شد و علما اجماع کردند بعد ازان بر صحتش و در صحت اجماع بعد خلاف خلافی مشهور ست در اهل اصول او حدیث
عایشه و ام سلمه حجت ست بر هر مخالف والله اعلم کذا فی عدة المنسوخ حدیث سیزدهم این ست افطر الحاجم والمحجوم
رواه احمد و ابوداؤد والنسائی و ابن ماجه عن شداد بن اوس و صححه البخاری و احمد و ابن خزیمة و ابن حبان و حافظ ابن حجر
در تلخیص طرق این حدیث را از جماعتی از صحابه آورده و در سبل السلام شرح بلوغ المرام گفته اخرجه الائمة عن ستة عشر
من الصحابة و سیوطی در جامع صغیر گفته متواتر ست و بالجمله در وی دلیل ست برانکه حجامت مفطر صوم ست هر دو را
از حاجم و محجوم و باین رفته گروهی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور و واجب ست قضا
و کفاره و به قال ابن خزیمة و ابن المنذر و ابن حبان گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث انس بن مالک که ثم ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم رخص فی الحجامة للصائم و در حدیث ابی سعید ست ثلثة لا یفطرن الصائم القی والحلم والحجامة رواه الترمذی
و گفت این حدیث غیر محفوظ ست و عبد الرحمن بن زید راوی او ضعیف ست در حدیث ابن الجوزی گفته حدیث اول اثبت ست
ازین حدیث زیراکه بر تضعیف عبد الرحمن بن زید اجماع ست و حدیث انس را خالد بن البجلی روایت کرده و احمد بن حنبل
در خالد طعن نموده و فرموده او را احادیث مناکیر ست پس اگر صحیح شود نص صریح باشد در نسخ انتهی گویم حدیث افطار
ما نا بمتواتر ست و عکرمه از ابن عباس آورده که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم احتجم و هو صائم یعنی آنحضرت حجامت کرد
و وی روزه دار بود پس فعل وی صلی الله علیه وسلم دال ست برانکه مراد کراهت ست و روایت کرده ست ابوداؤد از ثابت
که گفت انس نبودیم ما که ترک کنیم حجامت را برای صائم مگر از کراهت جهد و اخرجه البخاری و گفته اند که فعل او ناسخ قول او ست
زیراکه قول در عام فتح بود و فعل در عام حجة الوداع سنه دهم این چنین گفتگو کرده ست ابن الرفعه برین حدیث و ابن صلاح
در کتاب علوم الحدیث گفته بیان کرد شافعی که حدیث ابن عباس ناسخ حدیث شداد و غیر اوست زیراکه در حدیث شداد
مروی شده که وی همراه آنحضرت بود در زمان فتح پس دید آنحضرت مردی را که حجامت میکند در رمضان فرمود افطر کردند

حاجم و محجوم و در حدیث ابن عباس ست که احتجام کرد آنحضرت و وی محرم و صائم بود پس ظاهر شد که آن اول بود در سنه
هشت و این آخر ست در سنه ده انتهی و تمام بحث این مسئله در شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیرجع الیه
حدیث چهاردهم از ابن عباس ست گفت صام رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم عاشوراء و امر بصیامه رواه مسلم
یعنی روزه داشت آنحضرت این روز و امر کرد بروزه داشتن دران گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عائشه که فلما
نزلت فریضة رمضان ترک یوم عاشوراء فمن شاء صامه و من شاء افطره یعنی چون فرض رمضان نازل شد روز عاشورا
ترک گردید هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند گویم اهل علم اختلاف کرده اند در صوم این یوم ابو حنیفه گفته واجب بود
در اول اسلام بعده نسخ پذیرفت و شافعی را دو وجه ست اشهر وی آنست که این روزه سنت ست از روزیکه
مشروع شده و نبود واجب گاهی درین امت ولیکن استحبابش متاکد بود چون صوم رمضان نازل شد مستحب ماند
دوم آنکه واجب بود و حجت شافعی این حدیث ست هذا یوم عاشوراء و لم یکتب علیکم صیامه و انا صائم فمن شاء صام
و من شاء فلیفطر و بر هر دو مذهب صوم این یوم سنت مستحبه است بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلام ارشاد فرمود
و حاصل شد اجماع بر آنکه فرض نیست و قائلین فرضیت وی منقرض شدند گویم درین باب حدیثهاست که شیخ عبد الحق
دهلوی در ما ثبت بالسنه ایراد کرده و شوکانی این صوم را آکد صیام ماه محرم گفته و در مسوی ست که نزد اکثر مستحب ست که
با تاسع روز عاشر هم بدارند والله اعلم بالصواب حدیث پانزدهم از سبره جهنی ست نزد مسلم و غیره که وی غزا کرد همراه
رسول خدا صلی الله علیه وسلم در فتح مکه پس اذن داد ایشان را در متعه زنان پستر بیرون نیامد از مکه تا آنکه حرام کرد آنرا تا
روز قیامت و مروی ست مانند آن از ابی هریره و در حدیث علی ست نهی عن المتعة یوم خیبر و این در صحیحین ست و ترمذی
از ابن عباس آورده که گفت بود متعه در اول اسلام تا آنکه نازل شد این آیه اِلَّا عَلٰی اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَکَتْ
اَیْمَانُهُمْ و درین باب احادیث بسیارست و خلاف طویل شوکانی در نیل الاوطار استیفای این بحث نموده
و در مختصر گفته نکاح متعه منسوخ ست و در شرح آن گفته روایت کسیکه تحریم آن تا یوم القیامه روایت نموده حجت ست
درین باب و در حجة الله البالغه گفته رخصت داده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی چند روز بعده نهی کرد از ان و بود ترخیص
بنا بر وجود حاجت داعیه و بود نهی بجهت ارتفاع آن حاجت در غالب اوقات و نیز در جریان رسم بدان اختلاط الانساب
چه نزد انقضای مدت از کوره بیرون میرود از شیر و بیشو و اختیار امر بدست زن میدانند که چه کند و ضبط عده در
نکاح صحیح که بنایش بر تابید ست در غایت عسر ست تا بمتعه چه رسد انتهی در شرح السنه گفته اتفاق کرده اند علما بر
تحریم متعه و آن همچو اجماع ست بین المسلمین و بود مباح در اول اسلام پستر منسوخ شد و ابو الفرج گفته احادیث متفق اند
بر نسخ متعه و دو حدیث دال اند بر وقوع تحریم آن در مکه معظمه و حدیث علی دال ست بر آنکه تحریمش در خیبر بود و آن
مقدم ست بسه وجه یکی آنکه صحتش متفق علیه ست و حدیث سبره از افراد مسلم ست دوم آنکه علی اعلم ست باحوال نبی
صلی الله علیه وسلم از غیر او سوم آنکه مثبت تقدیم زمان و وقت خفای آن بر غیر او گو یا ایشان استعمال کردند نزد فتح که چه
مباحش میدانستند بدون علم ناسخ پس نهی کرد ایشان را ازو مخفی نماند بلوغ نسخ وی بر جماعه که از ایشان ست ابن عباس رضی الله عنه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الا فی ظروف الادم فاشربوا فی کل وعاء غیر ان لا تشربوا مسکرا نووی گفته بود نهی از نبیذ ساختن درین اوعیه ما نهی عنه در اول اسلام بخوف آنکه مبادا مسکر گردد و بسبب کثافت حالش معلوم نشود و انسان بگمان عدم سکر آنرا بنوشد پس شارب مسکر گردد و بود عهد قریب باباحت مسکر بعده چون زمانه دراز گشت و تحریم مسکر شهرت پذیرفت و در نفوس ایشان متقرر گردید آن حکم منسوخ شد و انتباذ در هر ظرف مباح شد بشرط آنکه مسکر ننوشند انتهی شوکانی در شرح مختصر گفته و درین باب ست احادیث مصرحه بنسخ چیزی که بود از نهی انتباذ در دباء و جز آن انتهی گویم مردم هنوز دران مختلف اند قومی ببقای حظر دران رفته و به قال مالک و احمد و قومی بنسخ تحریم قائل گشته و همین ست راجح حدیث هیجدهم از ابو سعید مروی ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تکتبوا عنی شیئا الا القرآن و من کتب عنی شیئا فلیمحه یعنی ننویسید از من چیزی مگر قرآن و هر که نوشته باشد از من چیزی یعنی از احادیث پس باید که محو کند آنرا و مروی ست از انس بن مالک رضی الله عنه گفت قیدوا العلم بالکتابة قید سازید علم را بنوشتن ابن قتیبه گفته نهی فرمود در اول اسلام و چون دانست که سنن بسیار شود و حفظ فوت شود اجازت کرد کتابت را انتهی گویم نووی در حدیث تحریم که در قول وی صلی الله علیه وسلم اکتبوا لابی شاه گفته این صریح ست بجواز کتابت علم غیر قرآن و مثل اوست حدیث علی علیه السلام ما عندنا الا ما فی هذه الصحیفة و مانند اوست حدیث ابی هریره کان عبد الله بن عمرو یکتب و لا اکتب و آمده است احادیث در نهی از کتابت غیر قرآن پس بعضی از سلف منع کرده اند از کتابت علم و جمهور سلف بجواز قائل شده بعده اجماع کرد امت بعد ایشان بر استحبابش و جواب داده اند از احادیث نهی بدو طریق یکی آنکه منسوخ اند و بود نهی در اول امر اسلام قبل اشتهار قرآن بهر واحد و نهی از کتابت غیر وی بخوف اختلاط و اشتباه او بود بغیر او و چون اشتهار گرفت و ازین مفسده آمن صورت بست اذن داده اند دران دوم آنکه نهی تنزیه بود برای کسیکه وثوق دارد بر حفظ و بر وی خوف اتکال بر کتابت و اذن برای کسی ست که وثوق ندارد انتهی و مثل آن ذکر کرده ست در آخر شرح در باب التثبیت فی الحدیث و حکم کتابة العلم و این معنی را در مواضع دیگر از شرح هم مکرر نموده و از ادله جواز کتابت ست حدیث ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حق امرء مسلم له شیء یوصی فیه یبیت لیلتین الا و وصیة مکتوبة عنده متفق علیه گویند وی رضی الله عنه بموجب این حدیث وصیت نوشته پیش خود میداشت و ازینجا ظاهر شد که هر که کتابت علم و تصانیف را دران از بدعات شمرده خوب نکرده و اقل دلالت قول وی صلی الله علیه وسلم اکتبوا لابی شاه اباحت بلکه استحباب ست او والا صیغه امر بی صارف محمول بر وجوب ست والله اعلم حدیث نوزدهم صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی از قتل نسا و ولدان و صبیان در صحیحین و غیره از حدیث ابن عمر و در حدیث صعب بن جثامه آمده که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از شبخون زدن بر مشرکین و رسیده شدن دران بر زنان و ذراری ایشان فرمود هم منهم و این در صحیحین ست و درین باب حدیثها ست و بود زهری چون روایت میکرد این حدیث را میگفت منسوخ ست ابن الجوزی گفته این قول او صحیح نیست و جز این نیست که نهی از تعمد نسا و صبیان بقتل ست و در حدیث صعب تعمد نیست پس تناقض نباشد انتهی گویم شوکانی در دراری مضیه گفته واقع ست اتفاق بر منع از قتل زنان و کودکان مگر نزد ضرورت چنانکه

ایشان را سپر خود گردانند یا خود ایشان مقاتله نمایند انتهی و در مسوی گفته شافعی گوید نهی در حال تمیز و تفرد ست ولا کشیدن پس جائز ست اگرچه در وی بذراری و نسا برسند انتهی و نووی برای این مسئله چنین ترجمه کرده باب قتل النساء والصبیان من غیر تعمد بعد حدیث آورده و آنرا شرح کرده و گفته مراد عدم تعمد بغیر ضرورت ست و نهی در عدم تمیز و قتال ست پس اگر مقاتله کنند کشته شوند بقول جماهیر علما و همین ست مذهب ابوحنیفه والله اعلم حدیث بستم بریده روایت کرده که مردی دروغ بست بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس فرستاد آنحضرت صلعم مردی را و فرمود اگر زنده یابی او را بکش و اگر مرده یابی بسوز در آتش آن مرد رفت و مرده یافت و بآتش بسوخت و ابوهریره گفت که فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم لشکری و فرمود اگر بیابید شما هبار بن الاسود را پس بگردانید او را در میان دو خرمه حطب و بسوزید بآتش پس تر برانگیخت در پس ایشان کسی او فرمود لا تعذبوا بالنار عذاب مکنید بآتش گویم ابن جوزی زیاده نکرد بر ذکر این هر دو حدیث و تکلم نکرد بر حکم مگر آنکه مفهوم از تقریر حکم عدم احراق بنار ست و هو کذلک و حدیث هبار را بیهقی در سنن خود با حدیث دیگر مانند آن در قتال مشرکین در ترجمه این قول قتلهم بضرب الاعناق دون المثلة آورده و گفته از شافعی آمده که مثله و احراق اهل شرک بنار ست حلال نیست کردن آن بعد قید نمودن ایشان و حلال ست اگر مقاتله کنند آنها را بنبل و حجاره و نار و هر انچه دافع ایشان باشد از حرب مسلمین و معونت اهل اسلام برانها و بخاری روایت کرده است امر وی صلی الله علیه وسلم بتحریق دو کس از قریش پس تر نهی فرمود از ان شوکانی در شرح مختصر گفته حرام ست قتل نسا و اطفال و شیوخ مگر برای ضرورت و مثله و احراق بنار بحدیث ابوهریره نزد بخاری و غیره بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعث فقال ان وجدتم فلانا و فلانا لرجلین فاحرقوهما بالنار ثم قال حین اردنا الخروج انی کنت امرتکم ان تحرقوا فلانا و فلانا وان النار لا یعذب بها الا الله فان وجدتموهما فاقتلوهما و اما تحریق شجر و اصنام و متاع پس ثابت ست اذن شارع بدان چون در سوختن آن مصلحت باشد انتهی والله اعلم حدیث بست و یکم از علی رضی الله عنه مروی ست که گفت اهدی کسری لرسول الله صلی الله علیه وسلم فقبل منه و اهدی له قیصر فقبل منه و اهدت له الملوک فقبل منها اخرجه احمد والترمذی والبزار یعنی هدیه فرستاد کسری و قیصر و دیگر ملوک برای آنحضرت پس قبول نمود آنرا و ازینجا معلوم شد که جائز ست قبول کردن هدایای کفار و در صحیحین ست از حدیث انس که اکیدر دومه هدیه فرستاد بسوی آنحضرت صلعم جبه سندس و درین باب حدیثها ست گویند این احادیث منسوخ ست بحدیث کعب بن مالک که فرمود آنحضرت صلعم لا اقبل هدیة مشرک اخرجه موسی بن عقبة فی المغازی وقال فی فتح الباری رجاله ثقات الا انه مرسل و در حدیث عیاض بن حمار ست که وی فرستاد برای آنحضرت صلعم هدیه یا ناقه فرمود اسلام آورده گفت نه فرمود انی نهیت عن زبد المشرکین اخرجه ابوداود والترمذی وابن خزیمة و صححاه پس شوکانی در شرح مختصر گفته احادیث در قبول وی صلی الله علیه وسلم هدایای کفار را بسیار ست و خطابی در حدیث کعب گفته یشبه ان یکون منسوخا و گفته اند رد بقصد اغاظه بود تا مائل نشود بسوی ایشان چه میل بسوی مشرکین جائز نیست و قبول هدیه مذکورین بجهت آن بود که اهل کتاب اند و گفته اند رد در حق کسی ست که ازین هدیه اراده تودد و موالات دارد و قبول در حق کسی ست که تانیس و تالیف او مرجو ست

و ممکن است که نهی برای مجرد کراهت باشد که منافی جواز نیست جمعا بین الادله انتهی و در عدة المنسوخ گفته درین احادیث
سه وجه است یکی آنکه احادیث قبول اثبت است و در حدیث عیاض ارسال دوم آنکه حدیث عیاض مقدم است
و حدیث اکیدر متاخر پس ناسخ آن باشد سوم آنکه قبول هدیه از اهل کتاب است نه مشرکین و عیاض از اهل کتاب نیست
پس گفته شود که از کسری چه قسم قبول کرد جوابش آنکه این حدیث روایت زید بن ابی فاخته است و وی ثقه نیست
یا آنکه قبول در حق غیر کتابی منسوخ است و در حق کتابی غیر منسوخ والله اعلم این آخر کلام ابن الجوزی است نووی در باب
غزوه خیبر در شرح مسلم تعارض احادیث درین باب ذکر نموده و قاضی عیاض از بعض ایشان نقل کرده که احادیث
نهی ناسخ قبول هدیه است و جمهور گویند نیست نسخ بلکه سبب قبول آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص است
بفی حاصل بغیر قتال بخلاف غیر او پس وی صلی الله علیه وسلم طمع کرده باشد در اسلام و تالیف او و بنابر مصلحتی مرجو
مسلمین بر او بعضی را مکافات کرده و هدیه کسیکه طمع در اسلام وی و مصلحت در قبول از وی نبود رد نموده و اما غیر نبی
صلی الله علیه وسلم را از ولات و علما و عمال پس حلال نیست قبول آن برای نفس خود نزد جمهور علما و اگر قبول کند
فئی باشد برای مسلمین زیرا که هدیه کرده نشده است بسوی اینکس مگر بجهت آنکه وی امام مسلمین است و اگر از قومی است
که او را محاصره کرده است پس غنیمت باشد نه هدیه و این قول اوزاعی و محمد بن حسن و ابن حبیب و ابن القیم و غیرهم است و گفته اند
خاص است با امام و باین قائل است ابو یوسف و اشهب و سحنون و طبرانی گفته آنحضرت صلی الله علیه وسلم رد کرد هدیه اکیدر [illegible]
برای خاص نفس وی و قبول کرد هدیه را که خلاف این بود و آنچه در وی استیلاف مسلمین است و گفت صحیح نیست دعوی نسخ و هم
کرده اند ائمه بعد او باجرای آن مجرای مال کفار از فئی و غنیمت بحسب اختلاف حال و این است معنی حدیث هدایا العمال غلول
اذ خصوا بها انفسهم و گفته اند قبول آنحضرت صلی الله علیه وسلم هدایای اهل کتاب را هیچو اباحت ذبائح و مناکح آنهاست
برای با خلاف مشرکین عبده اوثان انتهی کلام این است مجموع احادیث منسوخه که ابن الجوزی و غیره بعد استقرا
و استیفا تمام آنرا جمع نموده اند و در اکثر از آن بحث است چنانکه در زیر هر حدیث گذشته و درینجا علاوه این احادیث
دو سه حدیث دیگر است که در عمل بر آن اختلاف علماست الحاق آن تتمیما للفائده مناسب نمود حدیث بیست و دوم
روایت جابر بن عبد الله است گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شرب الخمر فاجلدوه فان عاد فی الرابعة
فاقتلوه رواه الترمذی والنسائی یعنی هر که بنوشد خمر را بزنید او را تازیانه پس اگر عود کند در کرت چهارم بکشید او را
گفته اند منسوخ است بحدیث جابر زیرا که در آخرش گفته ثم اتی النبی صلی الله علیه وسلم برجل قد شرب فی الرابعة فضربه ولم یقتله
یعنی باز آورده شد مردی نزد آنحضرت که نوشیده بود خمر بار چهارم پس زد او را و قتل نکرد و ازینجا معلوم شد که فعل او
ناسخ قول اوست و باین رفته است شوکانی و در مختصر گفته قتله فی الرابعة منسوخ انتهی و مستند او همین حدیث جابر است
و هم ترمذی و ابو داود از حدیث قبیصه بن ذویب آورده باین لفظ ثم اتی به فجلده و رفع القتل و در روایتی از احمد است
از حدیث ابو هریره فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بسکران فی الرابعة فخلی سبیله و ترمذی در کتاب العلل از سنن خود
گفته جمیع ما فی هذا الکتاب من الحدیث هو معمول به و به اخذ بعض اهل العلم ما خلا حدیثین حدیث ابن عباس و حدیث النبی

[illegible]

صنفه احمد وغیره و عمل نزد اهل علم برین ست که جمع نکرده شود میان دو نماز مگر در سفر و بعرفه و رخصت داده اند بعضی اهل علم
از تابعین در جمع میان صلاتین برای مریض و باین قائل ست احمد و اسحق و گفته اند بعض اهل علم که جمع کند میان دو نماز در مطر
و باین قائل ست شافعی و احمد و اسحق و شافعی جمع آن برای مریض نمی بیند انتهی کلام الترمذی و در دراسات اللبیب گفته که ترمذی
در بیان علت این حدیث زیاده از معارضه هر دو حدیث مذکور نیاورده حال آنکه این معارضه در صورت ست نه در حقیقت
زیرا که حدیث جمع حدیثی صحیح ست مسلم آنرا بچند وجه روایت کرده و حدیث حرمت جمع معلول ست بحنش چنانکه خودش بآن
اقرار کرده و همچنین جمعی کثیر بروی جرح شدید کرده پس میان هر دو حدیث باوجود صحت یکی و ضعف دیگر معارضه نباشد
و بر فرض ثبوت معارضه و بودن هر دو برابر در صحت تعارض وقتی باشد که تفصی ازان بجمع میان متعارضین ممکن نشود
حال آنکه جمع میان آنها ممکن ست از وجوه اگرچه حمل بر عزیمت و رخصت که در اکثر مواضع جمع میان متعارضین بهمین میکنند
درینجا صحیح نباشد بسبب تصریح یکی از دو حدیث بوعیدی که منافی رخصت ست اول آنکه قول وی من جمع بین الصلاتین الخ
بر هر جمع بین کل صلاتین صادق می آید و حدیث ابن عباس آنرا مقید بالجواز بصریح فعل آنحضرت در جمع ظهر و عصر و مغرب
و عشا کرده پس قول محرم در ماسوای این باشد و این مباح بود بحدیث فعل دوم آنکه معنی حدیث مذکور آنست که
هر که جمع کند میان دو نماز فائته و وقتیه باین طور که تفریط کند بغیر عذر نوم و نسیان یا اغما یا مانند آن تا آنکه وقت نماز دیگر آید
که این اتیان بابی از ابواب کبائر ست و آن فوت نماز ست و از وجوه جمع بلکه اقرب آن آنست که حرمت در حدیث
قول مقید بغیر عذر ست و فعل بعذر بود و عذر منحصر در خوف و مطر و سفر و مرض نیست بلکه عام ست ازان و از سائر
اعذار کثیر و قلیل و اضعف و اعلی و ادنی مثل حاجت خانه و ورود مهمان و جز آن چه جای شغل شاغلی که دران خوف
فوت صلوة بر بعض باشد پس مکروه یا حرام جمع همان کس باشد که آنرا عادت گرفته ست بی سبب یا جمع مرتکب کسل
و متهاون و مائل بفراغ از عبادت یا قلت رغبت بسوی اجر شغل بعد شغل تعمیر اوقات متعدده با اقبال علی الله سبحانه
باداء مفترضات چنانکه از جهله امامیه و جهلهٔ ایشان دیده میشود و این همه کلام بر تنزل ست و الا اسلم ست که حدیث
قول معلول ست بحنش راوی او باقرار ترمذی نووی گفته علما درین حدیث تاویلات و مذاهب ست بعضی تاویل
جمع بعذر مطر کرده اند و این مشهور ست از جماعتی از کبار متقدمین و ضعیف ست بروایت دیگر من غیر خوف و لا مطر و بعضی
تاویل نموده که در ابر بود چون ظهر گذارد ابر دور شد معلوم گشت که وقت عصر در آمده پس عصر هم بگذارد و این نیز
باطل ست و در وی اگرچه ادنی احتمال برای ظهر و عصر باشد اما در مغرب و عشا خود محتمل نیست و بعضی بر جمع صوری
حمل کرده اند یعنی تاخیر اولی و تعجیل ثانی و این نیز ضعیف و باطل ست زیرا که مخالف ظاهر ست و فعل ابن عباس و استدلال
او بحدیث بر تصویب فعل خود و تصدیق ابو هریره مر او را و عدم انکارش صریح ست در رد این تاویل و بعضی گفته اند
که محمول ست بر جمع بعذر مرض و مانند آن و این قول احمد بن حنبل و قاضی حسین ست و اختیار الخطابی و المتولی
و الرویانی و همین ست مختار در تاویل بنا بر ظاهر حدیث و فعل ابن عباس و موافقت ابو هریره و بجهت آنکه مشقت دران
سخت تر از مطر ست انتهی کلام النووی پس باوجود این تاویلات و مذاهب اگرچه بعضی ازان بعید ست چه قسم

و صرف و تغییر و جز آن و قائل نیست بعدم نسخ در ان مگر امام احمد بن حنبل و اتباع او و اختلاف کرده اند در نسخ
قوله تعالی فی الممتحنة فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُم مِّثْلَ مَا أَنفَقُوا بنابر اختلاف ایشان در معنی
این آیت چنانکه در کتب تفاسیر مذکور است و گذشت و نهی از رقی و از قول ما شاء الله و شاء فلان و اشتراط در حج و ابتدای کفار
بقتال در حرم و شهادت غیر مسلمین در سفر نزد حاجت و تحریم لحوم خیل و جواز مزارعت و اذن برای متوفی عنها در
نقل مکان در ایام عدت وی و نسخ آن صحیح شده و قتل مسلم بذمی و تحریق بنار در غیر حرب و استیفای قصاص
قبل اندمال جرح و جلد محصن قبل رجم و حکم زنا کننده با کنیزک زن خود و وجوب هجرت از دار کفر بسوی دار الاسلام
و دعوت قبل قتال و جواز قتل نسای کافرات و قتل ولدان کفار و نهی از استعانه بمشرکین و اخذ سلب بغیر بینه
و جواز حلف بغیر خدا و قبول هدایای کفار و نهی از بول استاده و وجوب غسل یوم جمعه پس این همه نود و هفت حکم
که اجماع کرده اند اهل علم بر نسخ بست و هفت حکم از ان و مشتهر شد نسخ سیزده حکم از ان و شاذ اند قائل بنسخ دو حکم از وی
و مشتهر است خلاف در چهل و هشت حکم اکثر یا کثیر از ان چنانست که در وی شرائط نسخ مجتمع نشده بلکه از باب عموم
و خصوص و تعارض است که در وی رجوع بسوی ترجیح میباشد و احسن کتب مؤلفه در ناسخ و منسوخ حدیث کتاب الاعتبار
للحافظ ابی بکر الحازمی است نووی و غیره نص کرده اند بر انکه مثل او درین باب تالیفی نبوده است و حازمی سماع دارد
از حافظ ابو موسی اصفهانی و طبقه او و از اصحاب علی بن الحداد و غیره و او را تصانیف دیگر نافع نیز هست از انجمله
عجالة اللسان فی اسماء الاماکن و البلدان و وی شروع کرده بود در ترجیح احادیث مذهب و رسیده بود تا کتاب الصلوة صاحب
تصانیف نفیسه است چنانکه نووی ذکر او در تهذیب الاسماء نموده و کتاب او در ناسخ و منسوخ حدیث کتابی مبسوط کثیر الفوائد است
و بیرون نمی رود از وی ناسخ قرآن عظیم و بسیاری از ان معلوم بالضرورة است احتیاج بسوی ذکر آن نیست مثل ناسخ شرب خمر و استقبال بیت المقدس
و نحو ذلک والله اعلم انتهی کلام عدة المنسوخ من الحدیث علی ما اخبر به بعض اهل الحدیث والحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات

خاتمه در بیان اصول شرع و انچه بدان میماند

پس بدانکه این همه که گفته شد بیان ناسخ و منسوخ کتاب و سنت بود و علمای اصول فقه در تعریف کتاب عزیز
حدها ذکر کرده اند که هیچ یکی از انها خالی از ایراد نیست و الاولی ان یقال هو کلام الله المنزل علی محمد المتلو المتواتر
چه برین حد از انچه بر سائر حدود وارد میشود هیچ وارد نمیشود و در حدیث صحیح آمده که نزول قرآن بر هفت حرف شده است
و اصولیان ادعای تواتر این هر هفت بلکه قرارت عشره میکنند اما حق آنست که بعضی ازان متواتر است و بعضی احاد
و هر چه مصحف شریف بران مشتمل است و قرای مشهورین بران اتفاق کرده اند آن قرآن است و در مختلف فیه خلاف
و حق آنست که بسمله آیه از هر سوره است و نیست خلاف در وقوع محکم و متشابه در قرآن و هر یکی را تعریفها کرده اند
و حکم محکم وجوب عمل بر وست و در متشابه خلاف و حق عدم جواز عمل بر وست و واجب رد متشابه بسوی محکم است
چنانکه رد نصوص قرب و معیت و نحو آن بسوی استوای او تعالی بر عرش و اعتقاد علو و فوق او و سلف گفته اند
که در قرآن از هر لغت چیزی هست از رومیه و هندیه و فارسیه و سریانیه و جز آن و اکثر انکار ش کرده اند با دلیلی

صالح حجت نیاورده این ست بیان کتاب واما سنت پس عبارتست از فعل وقول وتقریر وی صلی الله علیه وسلم وباتفاق
اهل علم سنت مطهره مستقل ست بتشریع احکام وهمچو قرآن ست در تحلیل حلال وتحریم حرام وروایت عرض احادیث
بر قرآن مختلق موضوع ست نزد ایمه این شان اوزاعی گفته الکتاب احوج الی السنة من السنة الی الکتاب ویحیی بن کثیر گفته
السنة قاضیة علی الکتاب وبالجمله ثبوت حجیت سنت مطهره واستقلال او بتشریع احکام ضروری دینی ست وخلاف نمیکند
دران مگر هر که بهره از اسلام ندارد ودر افعال وی صلی الله علیه وسلم تعارض نیست بلکه مجرد اکوان متغایره است
که در اوقات مختلف واقع شده آری اگر این افعال بیانات اقوال باشند تعارض متصورست اما صورةً ودر حقیقت راجع
بسوی مبینات اقوال ست وتعارض قول وفعل را صورست ورفع آنرا نیز صور وحق آنست که هم آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بجبری داخل سنت نیست زیرا که مجرد خطور شئ علی البال بدون تنجیز ست آری اشارت وکتابت وی صلی الله
علیه وآله وسلم منجمله سنت ست وحجت بدان قائم وترک او در تاسی حکم فعل اوست واخبار برانواع ست وحق آنست که علم
حاصل بخبر متواتر ضروری ست والیه ذهب الجمهور واین خبر را شروطاست بعض متعلق بمخبر وبعض بسامع ومذهب جمهور
وجوب عمل ست بخبر واحد ووقوع تعبد بدان وهر که دران خلاف کرده چیزیکه صالح تمسک باشد نیاورده متتبع عمل صحابه
وخلفاء وغیرهم وعمل تابعین واتباع ایشان باخبار آحاد نیک میداند که آنقدرست که حزر در مؤلف بسیط نمی تواند گنجید
وهر که در عمل بدان در بعض احوال تردد کرده باسباب خارج مثل ریب در صحت یا تهمت در راوی یا وجود تعارض ومثل
آن کرده واحاد را اقسام ست وعمل ابران شروط بعض متعلق براوی وبعض بمدلول خبر وبعض بنفس لفظ خبر وحدیث
صحیح حجت ست ومنجمله آن مرسل باشد وحق عدم قبول اوست باخلافیکه درانست وحدیث منقطع حجت نباشد
ودر تعارض جرح وتعدیل وعدم امکان جمع میان هر دو اقوال ست وحق حقیق بقبول آنست که اجتهاد را دران مسرح ست
ولا بد ست از ذکر سبب در جرح وتعدیل وبعد این ذکر خود راجح از مرجوح بر مجتهد مخفی نمی ماند وبر تقدیر قول بقبول مجمل
جرح وتعدیل از عارف جرح مقدم باشد بر تعدیل این ست بیان سنت اما اجماع پس عبارتست از اتفاق مجتهدین
امت محمد صلی الله علیه وسلم بعد وفات وی در عصری از اعصار بر امری از امور ومراد باتفاق اشتراک در اعتقاد
یا فعل ست وبیرون رفت بقید مجتهدین اتفاق عوام زیرا که وفاق وخلاف ایشان را در اجماع اعتبار نیست
[illegible] بر وجوب تقلید نقل میکنند از همین قبیل ست زیرا که اجماع مجتهدین دران بر منع از وست ونیز بیرون رفت
بقید اتفاق بعض مجتهدین ومراد بعصر زمانه اهل اجتهاد ست در وقت حدوث آن مسئله وبعضی شرط کرده اند
[illegible] اجماع انقراض عصر مجتهدین وعدم سبق خلاف مستقر وعدالت متفقین ورسیدن ایشان بعدد معتبر در تواتر
[illegible] ست در امکان اجماع فی نفسه وامکان علم بدان وامکان نقل آن بسوی ما وحق عدم اوست وبر تقدیر تسلیم
همه خلاف ست در انکه حجت شرعی ست یا نه مذهب جمهور حجیت اوست ودلیل برآن نزد اکثر سمع ست فقط
[illegible] حق عدم حجیت ست واگر تسلیم کنیم که حجت ست وعلم بدان ممکن پس اقصی ما فی الباب آنست که مجمع علیه حق باشد
[illegible] نمی آید ازین وجوب اتباع او چنانکه گفته اند هر مجتهد مصیب ست نیست واجب بر مجتهد دیگر اتباع او بلکه بر مقلد هم

اجماع اودرین اجتهاد مخصوص صحه واجب نیست و قائلین حجیت او اختلاف دارند جمعی که حنفیه از ایشانند بآن رفته که
حجت قطعی ست وقومی گفته ظنی ست وبعضی تفصیل کرده وگفته امر متفق علیه معتبر قطعی ست وسکوتی ظنی و اجماع را
از مستند لابدست وهرکه گفته بلا مستند جائزست قول او ضعیف ست ودر وجوب بحث از مستند اجماع بر مجتهد
خلاف ست وهمچنین در عدم اعتبار مجتهد مبتدع در اجماع ودر انعقاد اجماع صحابه در صورت دریافتن تابعی مجتهد عصر
ایشان را و در آنکه اجماع صحابه حجت باشد یا نه وهمچنین اجماع اهل مدینه علی الانفراد ودر قبول اجماع سکوتی وعدم آن دو آراء
قول ست ظاهر عدم حجیت اوست ونیز خلاف کرده اند در جواز اجماع بر چیزی که واقع شده است اجماع بر خلاف آن ودر
اجماع بعد سبق خلاف ودر جواز احداث قول ثالث بعد اختلاف اهل عصر در آن مسئله بر دو قول ومعتبر در فنون علم اجماع
اهل آن فن ست نه غیر ایشان پس معتبر در مسائل فقهیه قول جمیع فقها باشد ودر مسائل اصولیه قول جمیع اصولیین ودر
مسائل نحویه قول جمیع نحویین وغیر اهل فن در حکم عوام ست جمعی اعتبار او کرده اند وجمعی نه وحق عدم اعتبار اوست
وخلاف یکی از مجتهدین مر اهل اجماع را ناقض اجماع ست جمهور گویند آن نه اجماع باشد نه حجت ودر حجیت اجماع منقول
بطریق احاد خلاف ست جمهور اشتراط حد تواتر کنند وقول قائل لا اعلم خلافا بین اهل العلم فی کذا مفید اجماع نیست
وهرکه گفته است قول او فاسد ست این ست بیان اجماع واما قیاس پس در اصطلاح فقها حمل معلوم بر معلوم ست
در اثبات حکم یا نفی او بامر جامع میان هر دو از حکم یا صفت واختاره جمهور المحققین واتفاق ست بر حجیت قیاس صادر
از وی صلی الله علیه وسلم وخلاف در قیاس شرعی ست جمهور از صحابه وتابعین وفقها ومتکلمین بآن رفته که اصلی از اصول
شریعت ست استدلال میرود بدان بر احکام وارده بسمع وظاهریه انکارش کرده اند وزعم نموده که هیچ حادثه نیست مگر که
دران حکمی منصوص علیه ست در قرآن یا سنت یا معدول عنه بفحوای نص ودلیل او واین منفی ست از قیاس وشک نیست
که در عمومات ومطلقات نصوص کتاب وسنت وفای هر حادثه است واین هر دو قائم اند ببیان هر نازله عرف ذلک من عرفه
وجهل من جهله وارکان قیاس چهار چیزست اصل وفرع وعلت وحکم وهر یکی را ازین چهار تفاصیل طویله است وصحت
قیاس را دوازده شرط ذکر کرده اند که بمحل خود مذکورست وحق اعتبار علت ست در هر قیاس چنانکه مذهب جمهورست
وعلت را مسالک ست ودر جریان قیاس در اسباب خلاف ست وهمچنین در حدود وکفارات جمعی منع کرده وجمعی جائز گفته
واعتراض معترض بر کلام مستدل بر سه قسم ست مطالبات وقوادح ومعارضات ودائره بحث در تفاصیل این امور
خیلی وسیع ست وانواع اعتراض را قریب بچهل نوع رسانیده اند ودر تحقیق استحسان قولها ست جمعی بآن آویخته
وجمهور انکارش نموده تا آنکه شافعی گفته من استحسن فقد شرع وبعض اهل علم گفته اند اطلاق استحسان بر دو چیزست
یکی بر تقدیم دلیل شرعی واین واجب العمل ست زیرا که حسن وقبح شرعی ست دوم بر مخالفت دلیل مثلا چیزی باشد
که محظورست بدلیل شرعی ودر عادات مردم مختص ست پس قول بدان حرام باشد وواجب این جا اتباع دلیل
وترک عادت ورای ست خواه دلیل نص باشد یا اجماع یا قیاس ودرینجا یک چیز دیگرست که آنرا مصالح مرسله نامند
واستدلال بالمرسل خوانند ودر قول بدان خلاف ست بر مذاهب واقوال جمهور تمسک بدان منع کنند مطلقا این ست

بیان اصول اربع شرع باختصار وتفصیل آن از کتب اصول مبسوطه باید جست واما اجتهاد پس در عرف فقها آن را تعریف
کرده اند گفته هو استفراغ الوسع فی طلب الظن بشیء من الاحکام الشرعیة علی وجه یحس من النفس العجز عن المزید علیه پس مجتهد
کسی ست که استفراغ وسع میکند در تحصیل ظن بحکم شرعی ولابد ست که بالغ عاقل ثابت الملکه قادر بر استخراج احکام از مآخذ شده
باشد واین شرطها ست اول ودوم آنکه عالم باشد بنصوص کتاب وسنت چه قاصر در یکی ازین هر دو غیر مجتهد ست پس او را اجتهاد
جائز نیست وشرط معرفت دران قدر متعلق باحکام ست وهمه قلیل عدد است سوم آنکه عارف بود بلسان عرب بر وجهی که تفسیر
کتاب عزیز وسنت مطهره بخوان تواند کرد وحفظ آن از ظهر قلب شرط نیست بلکه تمکن بر استخراج از مؤلفات ائمه این فن
کافی ست وایشان تقریب وتهذیب آن بر حروف معجم بر وجه خوب کرده اند چهارم آنکه عالم باشد باصول فقه بلکه طویل الباع
کثیر الاطلاع باشد دران چه قسطاس اجتهاد واساس او همین علم ست پنجم آنکه عارف بود بناسخ ومنسوخ بر وجهی که هیچ
بروی مخفی نماند وتفصیل این شروط در مسک الختام شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیرجع الیه ودر اشتراط علم بدلیل عقلی اختلاف ست
جمعی شرط کرده وجمعی نکرده وهو الحق زیراکه دوران اجتهاد بر ادله شرعیه است نه بر ادله عقلیه ودر اشتراط علم اصول دین
وعلم فروع خلاف ست وحق عدم اشتراط اوست چه تولید فروع خود ازوست پس احتیاج اجتهاد بسوی آن نیست
وبعضی علم جرح وتعدیل را داخل علوم اجتهاد داشته اند واین درست ست لیکن مندرج ست زیر علم السنت مطهره
زیرا که سنت بدون آن ناتمام ست وگفته اند داخل ست دران معرفت قیاس باشروط وارکانش زیراکه قیاس
مناط اجتهاد ست واصل رای که انشعاب فقه ازوست ولیکن این نیز مندرج ست زیر علم اصول فقه چه بابی از
ابواب اوست جمعی گفته خلو زمان از مجتهد قائم بحجج الله که مبین ما انزل الله للناس باشد جائز نیست وبه قال
الحنابله وهو الحق ویدل علیه ما صح عنه صلی الله علیه وسلم من قوله لاتزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق حتی یاتی امر الله
ونقل از اکثر حکایت خلو عصر از مجتهد کرده وبه قالت الشافعیة والحق هو الاول وکیف که اجتهاد بر متاخرین ایسر
است از اجتهاد بر متقدمین وخلاف نمیکند دران هر که ذی فهم صحیح وعقل سوی ست اما منکرین بنابر عکوف
بغیر علم کتاب وسنت استصعاب آن کرده اند وهر که فضل خدا را بر بعض خلق او منحصر سازد وفهم شریعت
را مقصور بر متقدم العصر کند وی جری ست بر خدا وبر شریعت او وخلاف کرده اند در تجزی اجتهاد جمعی
دو جمعی جائز گفته وحق جواز ووقوع اوست وحق در مسائل شرعیه اگر قطعی معلوم بالضرورة باشد چنانکه
صلوة خمس وصوم رمضان باو احد ست وموافق او مصیب ومخطی او غیر معذور واگر از ضروریات شرعیه نیست
لیکن قاطع پس مخطی دران آثم ست در صورت تقصیر وغیر آثم در صورت عدم تقصیر در بحث از آن ودر هر چه دلیلی
نیست اختلاف دران طویل ست وحق آنست که حق واحد ست ومخالفش مخطی ماجور اگر حق اجتهاد دران
بعد احراز مایکون به الاجتهاد بتقصیری از خود ودر بحث از ان راضی نشده واین قول باطل ست که حق متعدد ست
وتقلید عبارت ست از قبول رای کسیکه قائم نمیشود بدان حجت بلا حجت وازینجا معلوم شد که قبول
صلی الله علیه وسلم وعمل بدان تقلید نیست زیراکه قول وفعل او خود حجت ست قاضی در تقریب نقل اجماع کرده است

٢٤٥٢

[illegible]